

جینزد و نووان

معاون سابق ہسپتیا



چاپ دوم

فرامر زبزرگر

سرهنڱ آبل

COLONEL ABEL

بقلم :

جيمز دونوان

معاون سابق اداره مرکزی اطلاعات امریکا

(سیا)

مترجم : فرامرز برزگر

چاپ دوم : ۱۳۴۵



چاپ اول این کتاب در مجله گرامی تهران مصور منتشر گردیده است: متن فارسی آن از روی ترجمه فرانسوی کتاب که توسط کعبخانه آرم فایارپاریس منتشر شده، ترجمه گشته است و اینک بصورت جداگانه بخوانندگان و علاقمندان ماجراهای بزرگ جاسوسی قرن قدیم میشود و از نظر کلی يك متن مستند و تاریخی است که کوچکترین جای شبهه و تردید ندارد.



در باره :

جیمز دونووان و این کتاب

جیمز دونووان نویسنده و تنظیم کننده شرح حال شگفت انگیز ترین و مرموز ترین جاسوسان جهان ، یکی از شخصیت‌های برجسته ، قضائی، امنیتی و اطلاعاتی آمریکا است.

وی در زمان آرن دالس معاون سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) بود، سپس بریاست اداره طرحها و عملیات این سازمان بزرگ جاسوسی و ضد جاسوسی جهان رسید و کلیه عملیات کشف ، دستگیری ، محاکمه و بالاخره مبادله سرهنگ رودلف آبل را با فرانسیس پاورز آمریکائی، خلبان معروف یو-۲ و ۲۰ تن دیگر از جاسوسان دستگیر شده آمریکا برعهده داشت .

دونووان از شخصیت‌های نادر سرویس‌های اطلاعاتی جهان غرب است که از نظر شخصی يك وکیل دعاوی مبرز بشمار میرود ، لیکن همواره بعنوان مشاور قضائی سرویس‌های مخفی آمریکا در جنگ جهانی دوم و جنگ کره انجام وظیفه کرده و نظریاتش مورد توجه و قاطع بوده است.

در محاکمات معروف نورنبرگ، که برای مجازات جنایتکاران هیتلری تشکیل گردید و نووان عضو هیئت عالی دادگاه بود و در ۱۹۶۰ که مذاکرات محرمانه بین آمریکا و کوبا برای مبادله بازماندگان کوبالیان ضد کاسترو، در حمله به خلیج خوکها آغاز شده بود، وی ریاست هیئت آمریکایی را بر عهده داشت و با موفقیت نام این مأموریت را انجام داد.

دو نووان در سال ۱۹۵۰ از طرف سرویس مخصوص امنیت و دفاع آمریکا مأمور دستگیری، محاکمه و کشف اسرار سرهنگ آبل جاسوس مشهور شوروی گردید و این مأموریت را نه تنها بعنوان يك عنصر اطلاعاتی، بلکه بعنوان يك شخصیت دقیق و با عاطفه و ذیصلاحیت، که نظیر آنرا کمتر میتوان یافت پایان رساند و در برلن شرقی، آبل را با سه جاسوس آمریکایی که در شوروی بودند عوض کرد و این اقدام در جهان سیاست و جاسوسی و جنگ سابقه نداشت و اینک اوست که این سرگذشت عجیب، هیجان انگیز بی سابقه و فوق العاده تاریخی را شرح میدهد



از نظر اینجانب که بیش از بیست سالست از طریق ترجمه، تألیف، تصحیح و تدوین بیش از ۷۰ جلد کتاب و انتشار هزاران مقاله علمی و سیاسی و ادبی در بزرگترین مطبوعات کشور، افتخار همیشگی خدمت بفرهنگ و ادب میهن عزیز را کسب کرده‌ام، موارد زیادی وجود داشته است که مثلاً به ترجمه‌هایی از نمونه کارهای خود، نظیر دوره دهگانه آثار مترلینگ و دوره دهگانه آثار جک لندن نویسنده معروف امریکایی و همچنین آثار ادبی و اجتماعی مهم دیگری نظیر بیوگرافی‌های: انشتین، سورژ، عقاب شماره يك (سرهنگ و نراشتروم) و آثاری از ویکتور هوگو و فرانسواموریاک، هروه بازن و دیگران بیالم، لیکن انتشار بیوگرافی سرهنگ آبل در ایران، بویژه بقلم شخصیت مبرز و بزرگی، چون جیمز دو نووان؛ واجد چنان ارزش و اهمیتی است که نمیتوانم از ادکار آن در اینجا خودداری کنم و بدون تردید خوانندگان گرامی در جریان مطالعه کتاب؛ بعلمت این تذکار بیش از پیش واقف خواهند شد. و امیدوارم در آن موقع قبول کنند که لااقل؛ من خود چرا برای این کار تازه خویش، ارزش خاصی قائل هستم.

فرامرز برزگر

آبل که بود و چه کرد؟

سرهننگر و دلفایوانویج آبل جاسوس مشهور شوروی که برآستی هنوز کسی از نام و هویت حقیقی او اطلاع ندارد، مدت ۹ سال در قلب جامعه امریکا خانه گرفته بود. در ظرف این ۹ سال قویترین تشکیلات جاسوسی و ضد جاسوسی جهان نمیدانست که يك استاد نابغه و بی نظیر این فن، بطرزی کاملاً عجیب و محرمانه در قلمرو آن مشغول فعالیت است. آبل درین مدت حداعلای جرات و جارت را که واقعا بزحمت میتوان در افراد بشر پیدا کرد، نشان داده بود:

مرکز کار او ، و آنتن مخفی گیرنده و فرستنده رادیوئی اش درست و بروی اداره مرکزی اف . بی . آی ، ستاد کل ضد جاسوسی امریکا قرار داشت؛ در آن طرف خیابان، بطوریکه اگر يك بچه ، ازین سوی خیابان سنگی بطرف آن پرتاب میکرد، بآن میرسید!

ولی این جاسوس حیرت انگیز در سال ۱۹۵۷ قربانی يك خیانت شد و د بولدوزر، عظیم اف . بی . آی برای خرد کردن او براه افتاد: در نبرد موحشی که بین يك انسان تنها، سرگردان، عاجز و دچار خیانت، با يك ماشین غول پیکر کشف و خرد کردن اینگونه افراد در گرفت، باز هم بطرز عجیبی، او بیروزشد و ماشین را بجز آورد. رودلف آبل که بلا انقطاع مورد مراقبت قرار گرفته ، پنج هفته بازجوئی متوالی را تحمل کرده بود و مدت سه سال محاکمه هلنی و هو لناکی را گذرانده و سپس محکوم گشته بود ، يك کلمه حرف نزد و يك جمله از اسرار هول انگیز و باور نکردنی را که در اختیار داشت فاش نساخت

البته مأمورین امریکالی لوازم حیرت‌آور جاسوسی مدرن نظیر ، مهکر و فیلم ، رادیو فرستنده بسیار کوچک ، با امواج بسیار کوتاه عکسهای مخصوص و فیلمهای مخدوش ، در منزل او یافته بودند ولی هیچکس ، هرگز نام دستیاران 'مأمورین' زیردستان و افراد رابط شبکه او را ندانست و نخواهد دانست و از چگونگی کار شبکه او اطلاع حاصل نکرده و نخواهد کرد. همه جهان ، دکتر ریچارد سورژ بزرگترین جاسوس شوروی در جنگ بین الملل دوم را که 'سفیر آلمان در ژاپن بود، شگفت‌آورترین قیافه جاسوسی قرن بیستم میدانند ، و حق هم دارد. وقتی سورژ به استالین اطمینان داد که ژاپن به سببری حمله نخواهد کرد و از پشت بکشود شوروی خنجر نخواهد زد، استالین توانست لشکرهای عظیم خود را از سببری بجنبه جنگ بیاورد و در استالینگراد ، قلم پای ارتش غول پیکر آلمان را بشکند . معهذای بین سورژ و آبل یک تفاوت کلی وجود دارد، و این تفاوت نشان می‌دهد که تکنیک جاسوسی قدرت‌های بزرگ، پس از دومین جنگ جهانی تا کنون تا چه اندازه ترقی کرده است

سورژ مردی میسار ، عاشق کاباره و ورزشکار و عشرت طلب بود و از نظر فن جاسوسی ، یکی از آخرین «آمانورها»ی آن بشمار میرفت و وقتی کشف و دستگیر شد، شبکه‌ای که او در رأس آن قرار داشت نیز نابود گردید. لیکن رودلف آبل ، یک محصول عصر جدید جاسوسی بود: فوق العاده خونسرد ، آرام ، بسیار مطلع ، باهوش ، شجاع ، فکور ، قانع ، صبور و پر حوصله و بالاخره یک کارشناس و متخصص خارق العاده جنگهای مخفی بشمار میرفت. او تکنیسین کار مخفی ، و یک موجود مخفی و مرموز حرفه‌ای بود و فقط چنین شخصی میتواند و میتواند بآن صورت شگفت‌انگیز در برابر متدهای جدید و

پیشرفته‌ای که برای شکار جاسوسان در اختیار
مأمورین ضدجاسوسی است مقاومت کند.

ومع الوصف آبل کشف وشناخته شد. یعنی خود
او مرتکب يك اشتباه گردید. و امروز تصویر او ،
تمام خطرات فن جاسوسی مدرن را درپیش چشم مجسم
میکند: آبل یگروز ، یکنفر را سرانجام بکارگاه
جاسوسی و تهیه مدارك خود برد. آیا اینکار خلاف
دستورات سازمانهای مخفی شوروی نبود ؟ این
شخص که بود؟ يك جاسوسه زیبا ؟ يك مأمور مخفی
دوجانبه که اف.بی.آی، باحوصله و شکیبالی زیاد
ویرا محل اطمینان آبل قرار داده بود ؟

نه! مردی که آبل، گناه عظیم خود را
مرتکب شد و او را واردکارگاه خود کرد؛
معاون شخص خودش و همکار روسی او بود
که از مسکو مأمور کمک باو شده بود !

درحقیقت ، آبل بعنوان يك تکنسین عالی
کارمخفی، قربانی بی احتیاطی خودش . معاونی که
سازمان جاسوسی شوروی برای او فرستاد، مردی
دالم الخمر ، ابله، و گیج بود. ولی آبل بجای
آنکه اعزام چنین مردی را دلیل ضعف و
بی تدبیری مسکو بشمارد؛ بعنوان يك متخصص
عالیقدر فن جاسوسی ، تشخیص داد که
سناریوی مهیج زندگی مخفی او در امریکا
بسرآمده است .

دالم الخمر بودن رفیقش، بی صلاحیتی او، و
اینکه زبان انگلیسی صحبت نمیکرد و فقط روسی
میدانست و بهولت توجه اشخاص را بخود جلب
می نمود، و رفتار لاقیدانه او، به آبل ثابت کرد که
تصمیم گرفته شده است، اجازه کشف و شناسائی
به اف.بی.آی داده شود و اعزام چنین شخصی طبق
تصمیم و نقشه و بقصد خاص بوده است تا او تکلیف

خود را بداند .

وازیرو ، بجای آنکه با همه قدرت خود، معاون خائن خویش را نابود کنند ، مستقیماً و علناً ، بامسکو وارد مذاکره شد تا سیستم از پرده برون آمدن خود را درك و آماده نماید .

این امر دلیل بر آنست که آبل يك ماشین خودکار وی روح جاسوسی نبود. جیمس دونووان در تصویری که از رسم می کند سیمای او را بعنوان يك جاسوس فوق العاده، و در عین حال يك انسان کاملاً شریف نشان میدهد. آبل پدر خانواده ای بود و اعضای آنرا دوست داشت، در دوستی صادق و ثابت قدم بود، هنرمندی با فکر و با ذوق بشمار میرفت و مجموعاً شخصی بود که انسان اگر با وی دوستی میکرد، بشیمان نمیشد. يك ضرب المثل آلمانی میگوید: کسب اطلاعات؛ حرفه خدایان و استادان است و اگر چنین باشد به آبل سلام باید گفت و او را تحسین باید کرد .

ولی جیمس دونووان را نیز باید تحسین کرد و باو سلام گفت

امریکا بعد از جنگ ، ناگهان خود را در برابر «متفق خویش» روسیه معصوم ، ساده و دست و پا بسته یافت در اثنائیکه شبکه های جاسوسی شوروی مشغول غارت اسرار اتمی بودند و صدها کیلوگرم اسناد و مدارك بوسیله هواپیما و زیر دریایی مخطیان به سوی شوروی ارسال میشد ، امریکا مضطرب و دستپاچه و عاجز بود و وقتی با برآز عکس العمل پرداخت، باخسونت عادی خاص خود بود: دو جاسوس روسی ، آقا و خانم روزنبرك را دستگیر و با اعدام باصندلی الكتريك محکوم کرد و جاسوسی را يك شغل با مجازات مرگ ، حتی در زمان صلح

شمرده و بدین طریق بر بزرگترین جامعه آزاد و دموکراتیک دنیا موقتا شبح سیاه مکه کار تیم حکمفرما شد. بعد از گذشتن از چنین مرحله‌ای، دفاع از یکی از مقتدرترین جاسوسان شوروی در امریکا؛ مستلزم شجاعت فوق العاده بود که جیمس دو نوان آن را داشت. او تمام منابع و امکانات قابل توجهی را که در اختیار داشت، در دسترس جاسوس روسی قرارداد تا از نظر قضائی خود را در صلاحیت و امنیت کامل حس کند. و آنگاه قوه قضائیه امریکا، کار را تکمیل کرد. اهریمن مهار شده بود و بهمین جهت امریکایک دشمن خونی، یا یک ایدئولوژی تنفر انگیز یا یک جاسوس خصم را محاکمه نکرد. بلکه مانند یک انسان، یک انسان کامل با همه عواطف و احساساتش او را محاکمه نمود و مجازاتی برایش تعیین کرد. ولی جیمس دو نوان، قدرت روحی و حرفه‌ای عجیب خود را به نهایت رساند و حتی پس از محاکمه و محکومیت سرهنگ آبل وظیفه خویش را پایان یافته تلقی نکرد. او میدانست که روسها علاقمندند جاسوس خود را که در نیویورک دستگیر شده است پس بگیرند. امریکاییان نیز بنوبه خود مشتاق استرداد فرانسیس پاورز خلبان معروف یو - ۲ که هنگام مأموریت جاسوسی بر فراز شوروی سرنگون گشته بود بودند. در حقیقت، جیمس دو نوان بین یک داس و چکش واقعی حرفه خود قرار گرفت و با قابلیت تمام مبادله‌ای را که در نوع خود بی سابقه بود با انجام رساند.

کتاب جیمس دو نوان که اکنون بنظر خوانندگان میرسد، نه فقط ماجرای عجیب مبارزه دو مرد شگفت آور و مخفی عصر ماست بلکه بیان کننده نمونه‌ای از وقایع پرهیجان جنگ سردی است که بعد از جنگ بین المللی دوم در جهان در گرفت و

دنیای مجهول و ناشناخته‌ای را باز کرد. درین جنگ باور نکردنی؛ آنچه انسان حدس میزند معمولا شگفت‌انگیزتر از آنچه است که می‌بیند. راستی سرهنگ آبل طی مدت ۹ سال چه تار عنکبوت وسیعی در امریکا تنیده است؟ چند مامور زیر دست داشته که هنوز مشغول فعالیتند یا پس از دستگیری او برای همیشه مخفی شدند، یا بکشور خویش مراجعت کردند، چندان امریکالی با او همکاری میکردند چه اسراری توسط او بشوروی رد شد و راجع به چه مسائلی بود؟ واگر او دستگیر و مبادله شد، چند آبل دیگر در امریکا وجود دارد و مشغول کار است؟ آبل‌های دیگر در دنیا چند نفر و در کجاها هستند؟ این سر بازان مخفی شوروی که حرص عجیبشان بکسب اطلاعات فروناشدنی است، کیستند و در چه قیافه‌هایی بسر میبرند؟ انگلیسها چندی پیش، رئیس شبکه جاسوسی شوروی در کشور خود را دستگیر ساختند. ولی سایر ملل.. مللی که در معرض تهاجم دائمی این افراد مخفی قرار دارند چه میکنند؟ کسب اطلاعات محرمانه، قوانینی دارد که قانون وجدان نیز آنرا تالیدمیکند. بسیار اتفاق میافتد که افراد باید بخاطر حکومت و ملت خویش قربانی شوند. اما ارزش وجودی آنها گاهی بقدری اعجاب‌آمیز است که باید بهر قیمتی که شده آنرا نجات داد. آبل میدانست که در روز مبادا، بزرگترین دوست و نگهبان او، سازمان «سیا» یعنی همان دستگاه غول‌آسایی خواهد بود که او با همه قدرت خود بخاطر پوچ کردن فعالیت‌های آن مخفیانه جنگیده است. اگر آبل میمرد، برای امریکا فایده‌ای نداشت اما چون زنده ماند توانست بعنوان سکه گمراهی مبادله شود. این ساعتاز چیره دست برای صنعتگران روسی لازم بود تا آسیبی را که بر اثر حمله اف. بی. آی

در دستگاه پیچیده و عجیبشان وارد آمده ، بكمك او رفوع کننده و يكبار ديگر تسلط خود را بر سيستم جاسوسی امریکا حفظ نمایند . روزی كه هواپیمای معروف یو-۲ در شوروی سرنگون شد ، وجود این تكخال استادان جاسوسی قرن ، سقوط آنرا جبران كرد بطوریکه حتی فرانسیس پاورز توانست از خاصیت وجودی او استفاده کند . اما دو طرف امریکاشوروی میخواستند ، مطمئن شوند كه مبادله بر اساس متعادلی صورت گیرد .

طبعاً فرانسیس پاورز ممكن بود روزی اسرار جاسوسیهای خود را كه ظاهراً غیر قابل كشف بنظر میرسید فاش كند . اما امریکای احساساتی علاقه بیشتری داشت كه در این ماجرا ، یکی از فرزندان خود را نجات دهد . در مسابقه بزرگ كسب اطلاعات محرمانه ، ملل آزاد جهان همواره هشیاری خود را پس از وقوع يك سانحه بزرگ باز مییابند .

تخیلات دور دراز را رها كنیم : اگر فرض كنیم كه آمریکائیان آبل را شناخته و پس از كشیدن او بزیر سلطه خود ، او را بمیهنش بازگردانده باشند چه ؟ در این صورت ، روزی معلوم خواهد گردید ، كه تمام ماجرای كشف و دستگیری ، و آن محاکمه عجیب و بازگرداندنش به شوروی و حتی این كتاب ، همه وهمه بوجوب و بیحاصل بوده و فقط بخاطر آن تدارك گردیده است كه يك جاسوس بزرگ كه بصورت يك عنصر خودی در آمده ارزش گذاری گردد . اینهم يك سراب فریبنده است ولی . دامنه خیال را كه میتواند گرفت ؟ ممكن بود باو اخطار گردد كه به كشور خویش باز گردد ، چه با در این صورت او بشوروی باز نمیگشت مگر به

خاطر آنکه امر یکار از حالت درد ناکی شبیه عقرب —
زدگی خارج کند .

بهر حال ، جاسوسی فنی است که وقتی درست
انجام شد، میتوان آفرافن اجرای «غیر ممکن» خواند.

کنستانتین منلیک
(مترجم فرانسوی کتاب)



چگونه و چرا این کتاب را نوشتم؟

صبح يكروز سرد و درخشان زمستانی ، ما از برلن غربی که هنوز در آن ساعات خلوت بود ، عبور کردیم تا به پل گلینی گر برویم . اتوموبیل ما در برابر طاق فولادی پل که مدخل آلمان شرقی است توقف کرد تا پس از طی تشریفات با نظرف پل که در اشغال نیروهای شوروی بود برود . از سمت مقابل پتسدام و از پهلو راست يك تپه نوک آن يك قصر قدیمی دیده میشد و غیر از ایندو منظره جالب توجه ، فقط دریاچه بود و جنگل انبوه .

آنروز روزدهم فوریه ۱۹۶۲ بود .

در پائین ، در کنار ساحل رودخانه ، سه نفر ماهیگیر ، چوبه پنبه قلاب ماهگیری خود را که روی آب میلفزید سخت زیر نظر داشتند و گاهی نگاه کنجکاوانه ای هم بما می انداختند . چند قوی سفید رنگ در میان امواج شنا میکردند .

در آنسوی پل ، که در سال ۱۹۴۵ بوسیله روسها و سربازان ما پل آزادی لقب گرفته بود ، میشد وجود دسته ای از مردان را که لباس تیره در بر و کلاه پشمی بر سر داشتند تشخیص داد . در میان آنها ، هیکل بلند ایوان چیشکین دیپلمات شوروی مقیم برلن شرقی کاملاً قابل تشخیص بود . من برای مبادله زندانیان امریکائی و روسی ، که لحظه ای بعد انجام میگرفت و سه دولت در آن شرکت جسته بودند ، با او مذاکره کرده بودم .

و در واشنگتن ، قریب سه بعد از نصفه شب بود ولی من اطمینان داشتم که چراغهای کاخ سفید روشن است و پرزیدنت کندی خواب به چشمش نیامده و در انتظار پیام تلفنی ما بسر میبرد ، زیرا يك خط تلفنی مستقیم ، ما را از مرز دو برلن شرقی و غربی با او مرتبط میکرد . قدری دورتر از ما ، چند دژبان امریکائی در حالیکه بارانی ضخیم خود را پوشیده بودند کشیک میدادند . به گاردهای مرزی برلن

کوتاه آنها که بشکل قیچی سه شاخه روی زمین مرتب شده بود منظره جالبی داشت و معهدنا بنظر میرسید که گاردها قدری مضطرب و نگرانند . ناگهان دو اتومبیل مسلح امریکائی پشت سرما توقف کردند و رودلف آبل ، که قدری لاغر شده بود و قیافه اش ، سنش را قدری بیشتر از شصت سال نشان میداد ، درحالیکه چندغول محافظ او را بشدت زیر نظر داشتند ، از اتومبیل پیاده گردید اقامت طولانی او در زندان اثر خود را بر قیافه اش باقی گذاشته بود ولی تا آخرین لحظه وقایع ، خون سردی و اعتماد بنفس حیرت انگیز او ، و تسلط عجیبی که بر نفس خویش داشت ذره ای تزلزل پیدا نکرد .

رودلف ایوانویچ آبل سرهنگ ارتش شوروی و افسر وابسته بستاد کل ضد اطلاعات این کشور بود. امریکائیان او را بعنوان «مستاجر» ی تلقی میکردند که در استودیوی کوچکی در بروکلین از ۹ سال پیش شبکه وسیع اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی را در امریکای شمالی اداره میکرد . او که در ۱۹۵۷ دستگیر شده بود محکوم به سی سال زندان گردید و اینک...

از آن طرف پل ، فرانسیس گاری پاورز خلبان جاسوس ۳۲ ساله امریکائی ، که هواپیمایش روز اول ماه مه ۱۹۶۰ بر فراز شوروی سرنگون شده بود ، مشاهده میشد . مأموریت او این بود که هنگام پرواز از روی خاک شوروی ، از پایگاههای موشکی این کشور عکسبرداری کند . حادثه سقوط هواپیمای او به خروشچف نخست وزیر وقت شوروی ، بهانه ای داده بود تا با رنگی پریده و سیمائی خشمگین ، کنفرانس چهار دولت بزرگ رادر پاریس ، که همان ایام منعقد میشد ، بهم بزند.

و اینک آبل و پاورز ، عناصر اصلی این مبادله عجیب بودند.

من و کیل آبل بودم ، طی مدت پنج سالی که او در زندان بسر برد ، من تنها شخصی بودم که میتوانستم با او ملاقات و مکاتبه کنم. سرهنگ روسی که واقعا شخصیت درخشان و برجسته ای داشت ، اشتیاق زیادی بکسب معلومات و تحصیل علم نشان میداد و هر وقت که بتحصیل مشغول نبود بدیگران درس میآموخت. طی مدتی که او در زندان فدرال نیویورک

بسر میرد ، حتی بکار تعلیم زبان فرانسه ، بیکی از جنایتکاران حرفه ای عضو مافیا ، که بجرم سرقت مسلحانه مجازات و محکوم

گشته ، بود و سواد چندانی نداشت پرداخته بود.
بدین طریق بود که من و آبل شروع بصحبت و مکاتبه با یکدیگر
کردیم. گاهی باهم توافق داشتیم و گاهی نیز مخالف بودیم . موضوعات
مورد بحث ما ، ماجرای زندگی او ، روش قوه قضائیه امریکا ، وضع
جهان ، تئوری احتمالات ریاضی در وقایع روز مره ، تعلیم و تربیت
کودکان ، جاسوسی و ضد جاسوسی ، انزوای افرادی که مورد تعقیب
هستند و بالاخره این مسئله بود که اگر او در زندان بمیرد ، آیا قبلاً
اجازه خواهد داد که جسدش را بسوزانند یا نه ؟

**باهمه اوصاف ؛ من باید در آستانه حکایت کردن ماجرای
حیرت آور سرهنگ آبل صریحاً اعتراف کنم که در این مدت ، آبل
هرگز بدستورد دولت خود ، مبنی بر اعزام خودش بعنوان جاسوس
بامریکا اعتراف نکرد . زیرا بآن اعتقادی نداشت. حتی در مورد من ،
که مرا مأمور نمیدانست. بنا بگفته خودش ، او یک سرهنگ ارتش شوروی
بود که بنا بدوق و سلیقه شخصی خود ، بکار کسب اطلاعات پرداخت و
از این کار هم پشیمان نیست زیرا بمیل خود رفتار کرده است . من گاه
باین فکر افتادم که دلایل مجرمیت این مرد عجیب و دولتش بسیار زیاد
است و در تمام مدت دفاع از او ، برین مقوله تکیه کردم ولی آبل - در تمام
مدت محاکمه و بعد از آن ضمن صحبت هایمان ، فقط آنرا در مورد خود
قبول کرد ولی در هیچ موردی - حتی بتنهائی و با من ، این قبولی را
علناً ابراز نمود .**

چرا ؟ آیا او مرا شخصی ساده لوح و طرفدار شوروی خیال
میکرد؟ یا میترسید اسباب زحمت من بشود؟ من هیچیک ازین نظریات
را قبول ندارم زیرا در هر صورت خیال میکنم که هوش سرشار ،
وقدرت تسلط بر نفس عجیب او ، که مدت سی سال ، اسیریک نوع
دیسپلین شدید مخفی بود ، مانع از آن میشد که او باعترافی دست
بزند که در هر حال ، در دفاع از زندگی اش تأثیری ندارد .

یکروز من نام حقیقی او را پرسیدم . او درنگی کرد و گفت :
آیا دانستن این موضوع بکار دفاع از من میآید . جواب دادم «خیر» و

از همان آغاز کار ، آبل موقعیت دشواری را که از جانب اداره ام بمن واگذار شده بود ، تشخیص داد . او مانند خود من اعتقاد پیدا کرد که من ، با استفاده از تمام امکانات ارزنده خود جهت دفاع از وی ، وبامهارت و صلاحیتی که دارم ، درحقیقت هم بتکمیل تجربیات شفلی خود ، و هم بمیهن خویش خدمت میکنم . اما کوشش داشت بین اطلاعاتی که جهت حفظ حقوق و دفاع او ارزش دارد ، و اطلاعاتی که مستقیماً باشیوه کار و فعالیت وی مربوط میشود تمایزی قائل شود ، زیرا بطور طبیعی اطلاعات و اظهارات دسته اخیر مورد توجه و علاقه سرویسهای ضدجاسوسی امریکا بود .

صراحت توأم با احتیاط ، قانونی بود که خود او برای خویش آفرید و تا بآخر در مورد خویشتن مرعی داشت . رابطه استثنائی که بدینطریق بین من و او بعنوان يك و کیل دعاوی ومشتري اش پدید آمد ، تأثیر زیادی در تشویق من ، بتحریر این کتاب که آنرا در ۱۹۶۰ پس از اعلام رأی دادگاه عالی امریکا شروع کرده بودم بخشید . اگر من آنقدر صبر میکردم که آبل در زندان بمیرد ، یا به پشت پرده آهنین باز گردد ، نزد وجدان خود شرمسار بودم . حالاً که قرار بود کتابی درباره ماجرای شکفت آور او نوشته شود ، چه بهتر که خود او آنرا ببیند و از جریان آن اطلاع حاصل کند . در غیر اینصورت ممکن بود شرح آن ، در دست يك نویسنده حرفه ای بیفتد و او ، بمنظورهای تجارتي بعضی حقایق را وارونه جلوه دهد یا مبالغه نماید .

حتی امروز من خیال نمیکم که ارزش اعتماد او را نسبت بخود زایل کرده باشم ، بویژه که اعلام چنین مطلبی لزومی ندارد . زیرا من از هیچ رازی که بتوان آنرا علیه او مورد استفاده قرار داده ، اطلاع ندارم و حالاً او هر جا میخواهد باشد ، چنین وقایعی در نظر امریکائیان که معمولاً جاسوسان « قفل بردهان » روسی را خطرناک تلقی میکنند ، نشانه خدمتی است که این افراد بدولت خویش انجام میدهند .

ناتان هیل امریکائی نیز توسط انگلیسها در سال ۱۷۷۸ دستگیر و تیر باران شد و آخرین کلام او ابراز تأسف از این نکته بود که يك زندگی بیشتر برای قربانی کردن در راه وطن نداشته است ، ولی امروز هم ما ، وهم انگلیسها عمیقاً باو احترام میکنیم

روزی که من مأمور دفاع از آبل شدم تصمیم گرفتم دفتر خاطراتی درست کنم و کتابی که اینک انتشار میدهم و متضمن قسمتی از نامه‌های متبادله آبل و خانواده او نیز هست ، ازین دفتر شروع میشود و با شرح مذاکرات رسمی مأموریت‌م در باره مبادله اودر برلین شرقی با فرانسیس پاورز تکمیل میگردد .

چرا من دفاع از آبل را پذیرفتم؟ امریکاییانی که بدون استفاده از مصونیت سیاسی، پشت پرده آهنین رفت و آمد میکنند ، چه احساساتی دارند؟ آیا مبادله چند جاسوس، که در روی پل گلیمینی گرفت صورت گرفت بنفع دنیای آزاد و ایالات متحده آمریکا بود ؟

کتاب من جواب همه این سؤالات را میدهد . من در سال ۱۹۵۷ یکبار که در دفتر کار خود نشسته و مشغول یادداشت کردن وقایع روزانه ماجرای آبل بودم ، جمله‌ای در آن نوشتم که امروز بخوبی آنرا پیش چشم دارم . آن جمله چنین است :

- ما دو مرد هستیم . وابسته به دو دنیای مختلف که سر نوشت و قانون امریکا، مارا بطرزی کاملاً عادی در کنار یکدیگر قرار داده است و ازینرو هر دو خود را شایسته رفتاری عادی حس میکنیم .

جیزه و نووان



مأمور اداره مرکزی

– الو.. جیم ا من باین جهت باشما تماس گرفتم تاموضوعی را راجع بیک جاسوس روسی که اخیراً اداره اف . بی . آی او را دستگیر کرده است بشما بگویم . شورای امنیت داخلی مقرر کرده است که شما دفاع او را برعهده بگیرید ... عقیده خودت چیست ؟

کسی که تلفن میکرد ، یکی از شرکایم بود که از دفتر کارم در نیویورک بامن تماس گرفته بود . فقط بشنیدن صدای او احساس کردم که میخواهد خبر بدی را بمن ابلاغ کند . وقتی گوشی تلفن را سر جایش گذاشتم بطرف زنم برگشتم تاما چرا را به او بگویم . او بمحض شنیدن این خبر ، روی صندلی نشست و باحال مبهوتی گفت ، اوه نه !

آنروز، ساعت ۹/۵ صبح روز دوشنبه ۱۹ اوت ۱۹۵۷ بود وما تازه وارد ویلای ییلاقی خود شده بودیم که تعطیلات کوتاه و آرامی را بگذرانیم . من قبلا در روزنامه های دو هفته پیش خوانده بودم که قرار است ، متهم دردادگاه جنائی بروکلین محاکمه شود . وی سرهنگ رودلف ایوانویچ آبل نام داشت ، مقالات تند و تنفرآمیز روزنامه ها ، او را بصورت یک استاد فن جاسوسی ، که مدتی درازا اداره امور فعالیت های مخفی شوروی در امریکارا برعهده داشته است تصویر میکرد .

سرهنگ آبل تأیید و تشویق کرد و گفت :
- اینکه مقامات قضائی دفاع از اورا بیک و کیل مجرب
مانند تو گذاشته اند مهم است . تو تا کنون کارهایی را که شاید
قبول آنها برایت صحیح نبود ، در دادگاهها انجام داده ای ..
ولی البته درین مورد تصمیم با خودت است .
اما معلم گلف من قضاوت جالبی در همان روز کرد .. او گفت ،
- آه خدای من ! آخر چرا باید از چنین جاسوس قهاری

دفاع کرد ؟ !

من فوراً با جواب دادم که بموجب قانون اساسی ، هر فرد
بشری ، هر قدر مجرم و منفور باشد ، حق دارد که از خود دفاع
کند و بطور قانونی در دادگاه محاکمه شود . ازین نقطه نظر ،
مسئله ساده بود ، چه کسی باید از آبل دفاع کند ؟ معلم
گلف من استدلال مرا پذیرفت ولی کاملاً حس کردم که بعقیده او
اگر من در ورزش گلف پیشرفت قابلی نمیکتم بعلمت داشتن همین
« نظریات انحراف آمیز روشنفکری » است .

بهر حال چند دقیقه قبل از ظهر ، مأمور دادگاهی را که انتصاب
من طبق نظر او انجام گرفته بود پای تلفن خواستم و با خودش
صحبت کردم . او با همان خونسردی عادی خود گفت :

- شورای امنیت داخلی ما ، تشخیص داده است که در این
محاکمه شرافت قضائی امریکا در رسیدگی بیرونده سرهنگ
روسی آشکار خواهد شد .

اوسیس خاطر نشان ساخت که شورای امنیت ، تصمیم گرفته
بود و کلای برجسته و متعددی را باین کار بگمارد ولی آنها بعلم
سیاسی از قبول آن احتراز جستند . هنوز دوران ترور و وحشت
ماک کارتی سر نیامده بود . ازینرو شوراسرا انجام بعلمت خدماتی
که من در سازمان مخفی . او . اس . اس در مدت جنگ ، انجام
داده بودم و همچنین تجربیات شخصی حرفه ای که داشتم ، مرا
برای دفاع از سرهنگ آبل برگزیده است . من با او گفتم که مدتی
است در هیچ دعوائی ، در دادگاه جنائی فدرال ظاهر نشده ام و
اکنون نیز علاقمندم که یکی از همکاران جوانم درین
کار با من همکاری داشته باشد . مأمور دادگستری

با پیشنهاد من موافقت کرد و یکساعت بعد بمن اطلاع داد که قاضی ماتیو آبروزو، رئیس دادگاه، قصد دارد ساعت ۱۱ صبح روز بعد مرا در دفتر کارش ملاقات کند. آبل میبایست در برابر اوقفل ازدهان خود باز کند، هم او بود که مرا بسمت وکیل مدافع آبل انتخاب کرده بود.

ناچار بمطالعه در باره قوانین مربوط به جاسوسان و مجازات آنها پرداختم و با کمال تعجب دریافتم که بعد از محاکمه معروف روزنبرگها که بجاسوسان اتمی مشهور بودند (وروی صندلی الکتریکی اعدام شدند) کنگره قانونی گذرانده بود که بموجب آن جاسوسی بنفع یک قدرت خارجی ولو در زمان صلح مجازاتش مرگ بود. بدون تردید سرهنگ روسی که او را آبل مینامیدند، جرائم بزرگی داشت که احتمالاً آخرین جرائم او بشمار میرفت. و مرا برای دفاع از چنین مردی طلب کرده بودند.

شام را در کمال آرامی خوردم و ساعت ۹ شب با قطار شبانه راه نیویورک را در پیش گرفتم. شب دوشنبه بود و قطار خلوت بود بطوریکه من در کوپه‌ام تنها بودم. کوشیدم کتابی بنخوانم ولی ممکن نشد زیرا فکرم لاینقطع متوجه مأموریتی که یافته بودم میگردد.

این مأموریت با همه جنبه یأس آمیز و تنفر انگیزی که از لحاظ افکار عمومی امریکائیان داشت بصورت عقده‌ای برایم در آمده بود.

ولی در هر حال، ساعت یک بعد از نیمه شب، یعنی مدتها قبل از آنکه قطار به نیویورک برسد من تصمیم خود را مبنی بر قبول دفاع آبل گرفته بودم.

صبح روز بعد بدادگاه فدرال بروکلین که قاضی آبروزو در آن در انتظار من بود رفتم، با آنکه سالها بود او در این مقام قرار داشت تا آن لحظه موفق بملاقات او نشده بودم.

در این ملاقات دلایلی را که مانع از انتصاب من باین سمت بود برای او گفتم و اظهار داشتم که من کاتولیک هستم و رئیس سابق سازمان ضد جاسوسی O.S.S و معاون

سی. آی ا بوده ام وبعلاوه از افراد امریکس لژیون بشمار میروم. لیکن قاضی بایک حرکت دست، دلایر را رد کرد و اظهار داشت که بعکس این دلایل، یک سلسله مزایای اضافی در من برای قبول چنین مأموریتی وجود دارد.

قاضی سپس نسخه ای از ادعا نامه ای را که علیه آبل تنظیم شده بود بمن داد و بطرز کامل رسمی اخطار کرد که از این لحظه موظف بدفاع قانونی از آبل هستم. در مقابل چنین امر انجام شده ای هرگونه بهانه جوئی بیفایده بود، فقط اعلام قبولی من باقی میماند که آنرا هم بلافاصله باستحضار او رساندم. قاضی گفت:

— حکومت ما سرهنگ آبل را بعنوان مهمترین جاسوس شوروی که تا کنون نظیر او در آمریکا دستگیر نشده است می شناسد و باینجهت محاکمه او انعکاس بین المللی خواهد یافت و بهمین جهت بیش از بیست تن از وکلای دعاوی مبرز برای دفاع از او فراخوانده شدند، و چون صفات و مزایای آنها از نظر حرفه و کالت مورد توجه من قرار نگرفت دنبال شما فرستادم قاضی سپس بمن خطاطر نشان ساخت که آبل در موقع دستگیری ۲۱۰۰۰ دلار پول نقد در جیب و در بانک داشته و باینجهت من میتوانم آزادانه برای تعیین دستمزد بامشتری ام وارد مذاکره شوم و دادگاه تا ۱۰۰۰۰۰ دلار حق الوکاله را بدون احتساب مخارج شخصی ام، برای من قانونی و مشروع تلقی میکند. جواب دادم که این مبلغ را می پذیرم ولی شخصاً در نظر دارم هر پولی را که ازین محاکمه عاید شو بکارهای خیر به اختصاص دهم. و قاضی درعین آنکه میگفت، «این دیگر مربوط بخودتان است» مبهوت ماند!

عصر آنروز روزنامه نگاران را که در دفتر کارم در ماهاتان بملاقات آمده بودند پذیرفتم و بآنان اظهار داشتم که دفاع از آبل را بآنجهت قبول کرده ام که آنرا خدمتی بمیهن خود تلقی میکنم و نذکر دادم که اگر آبل بطرز قانونی و آزاد محاکمه شود تاچه حد برفع حیثیت ملی ماست و آنوقت تفاوت عمیقی را که بین امریکائیان خائن

بمیهن ، و جاسوسان خارجی که بمیهن خود خدمت میکنند ،
خاطر نشان ساختم و گفتم ،

— قضیه آبل را نباید با ماجرای «روز نبرگها» و آلجرهیس
اشتباه کنید . زیرا در اینجا ما بایک یا چند امریکائی که بمیهن
خود خیانت کرده باشند روبرو نیستیم ، بلکه بایک فرد
شوروی که مأموریت بسیار خطرناکی را بنفع وطن خود
قبول کرده است روبرو میباشیم و این شخص از هر حیث شایسته
نام یک سرباز میباشد ، من بعنوان یک امریکائی آرزو
میکنم که کشور ما ، در سرزمین های مختلف جهان ، چنین
سربازانی قادر با اجرای چنین مأموریت های خطرناک
داشته باشد .

یکی از روزنامه نگاران پرسید:

— آیا ازینکه بدفاع از چنین شخصی منصوب شده اید

راضی هستید؟

لحظه ای فکر کردم و سپس باصراحت جواب دادم:

— من میل ندارم چنین رضایتی را اعلام کنم و علاقمندم

بگویم که امر دادگاهی را که مرا باین سمت برگزیده است
محترم شمرده ام.

آنگاه بیادم آمد که صبح همانروز رئیس دادگاه عالی

نیویورک وقتی قبولی مرا باین سمت تبریک میگفت ، در تلفن
بمن چه گفته بود.

او اظهار داشت:

— من تصور میکنم که بدانید وضع و مأموریت شما چقدر

حساس است از وقتی که جان آدامس وکیل دعاوی مشهور امریکا

دفاع از یکدسته سربازان انگلیسی را که در سال ۱۷۷۴ در

بوستون مردم را قتل عام کرده بودند بمعده گرفت ، هرگز هیچ

وکیل امریکائی ، دفاع از شخص یا اشخاصی را که اینهمه مورد

خشم و نفرت عمومی باشد بمعده نگرفته است.

اولین برخورد

روز سه‌شنبه صبح بود که برای اولین بار با مشتری‌ام سرهنگ رودلف ایوانویچ آبل، در کاخ دادگستری بروکلین ملاقات کردم، مانند روز اول هر محاکمه بزرگی، مثل آنکه هیجان و تشنج با جریان برق درهمه‌جا پخش شد و از مأمور آسانسور تا نگهبانان نظم دادگاه را فرا گرفته بود.

روزنامه نویس، عکاس، فیلمبردار و ضبط صوت درهمه‌جا پر بود.

مرا به سلول سرهنگ آبل راهنمایی کردند، بعد از يك معرفی کوتاه و مصافحه معمولی، دونفری، در حالیکه دوربین تلویزیونها ما را تعقیب میکرد، بطرف اتاق کوچکی که برای اولین مذاکره‌مان در نظر گرفته بودم برآه افتادیم و از راهرو عبور کردیم. در بسته شد و مأمورین در خارج بکشیک پرداختند، آبل و من در برابر یکدیگر و در دو طرف يك میز نشستیم، من رو نوشت حکم انتصاب خود را از طرف دادگاه و شورای امنیت داخلی، بدفاع‌ازو، به‌ی‌نشان‌دادم و اظهار داشتیم، - خواهش میکنم این اوراق را با دقت مطالعه کنید و به‌بینید آیا دلیلی بر عدم اطمینان شما از دفاع من. در آن می‌یابید یا خیر!

آبل، در اثنائیکه من مشغول مطالعه اوراق بازجویی بودم عینک‌ش را جا بجا کرد و ساکت ماند. سر و وضع و لباس او طوری بود که دل انسان برحم می‌آمد

و من بی اختیار بفکر افتادم که بسیار بجاست برای حضور او در جلسه دادگاه لباسی که در شان يك عنصر شاخص است برایش تهیه کنیم ، بعد بیاد توصیفاتى که در جراید و مجلات راجع با او خوانده بودم افتادم ، مردى مانند همه مردان عادى ، کوتاه قد بینى بزرگ و چشمان فوق العاده درخشان و نافذ... با چهره ای چهار گوش ، مثل يك کارگر فنى اما خودم عقیده داشتم که این قیافه بیشتر به يك استاد دانشگاه منخورد ، ولى بزودی بنخاطر آوردم که هیملر نیز چنین قیافه ای داشت .

آبل مردى باریك اندام ، قوی و بطرز بارزى دارای اعصاب پولادین بود و من موقعیکه با او دست دادم بخوبى متوجه این امور شدم . وقتى او مطالعه اوراق و مدارك را تمام کرد سر برداشت و نگاهى بمن افکند و بالهجه فصیح يك انگلیسى تحصیل کرده دانشگاه آکسفورد که چند سالی در بروکلین زندگی کرده باشد گفت ،

- من درین مدارك ، چیزى که بتواند تصمیم مرا تحت تأثیر قرار دهد نمى بینم ، فقط توجه داشته باشید که حاضرم شما را بعنوان مشاور خود قبول کنم .

من فهمیدم که او بتمام جزئیات مکتب و جامعه امریکا آگاه است و هیچ رمز و ابهامى در شناسائى این جامعه برایش وجود ندارد ، آبل به پنج زبان حرف میزد ، مهندس الکترو- نیک بود ، در علوم فیزیک و شیمی الیمى تخصص داشت ، موسیقیدان و نقاش چیره دستی بود و بعلاوه کمتر کسی در علوم ریاضی بیایه او میرسید .

در مورد دستمزد خود ، باو گفتم رقمى را که از طرف دادگاه برایم تعیین شده است میپذیرم ولى قصد دارم آنرا به کارهای خیریه اختصاص بدهم . او نظر تحسین آمیزی بمن انداخت و گفت :

- این دیگر مربوط به خودتان است .

و افزود که یکی از وکلا وقتى در زندان بسراغ او آمد ، برای دفاع از او ۱۴۰۰۰ دلار خواسته بود و آبل ناچار شد ویرا بعلت عدم شایستگی حرفه ای و نگاه

موزیانه و ناخنهای کثیفش از سلول خود بیرون کند و من نزد خود فکر کردم که رفتار آبل نسبت بوی کاملاً نجیبانه بوده است. وقتی بحث درباره تشریفات تمام شد، آبل از من پرسید که شخصاً درباره محاکمه او چه عقیده‌ای دارم و بالبخند تلخی افزود: — اینها مرا مانند حیوان پشم‌آلوئی از پشم بدنم گرفته آویزان کرده‌اند!

من بی‌اختیار خندیدم، زیرا وقتی اف. بی. آی، در یکی از روزهای گرم ماه ژوئن، برای دستگیری آبل باتاق اودر هتل بروکلین رفت، اودر کارگاه ساده خود، راحت خوابیده بود، درین کارگاه و همچنین در محل اقامت او در بروکلین پلیس یک مجموعه کامل لوازم و ادوات جاسوسی یافت،

فرستنده‌های بسیار کوچک رادیوئی با موج‌های خیلی کوتاه، تابلورمز و علائم، شیشه‌های کوچک، دکمه سردست سنجاق‌کراوات و بسیاری دیگر ازین نوع اشیاء که همگی توخالی و جاسازی شده بود تا پیامها و علائم رمز و میکرو فیلمها در آنها جای گیرد. یک کتاب کشف رمز، یک کتابچه کشف پیامهای رادیوئی، مقداری لوازم تهیه میکرو فیلم، چندین نقشه از پایگاههای دفاعی در سراسر امریکا با علائم مشخص هم در نزد او کشف گردید. و بعلاوه حکومت امریکا، اظهارات یکی از همدستان او را دلیلی قوی و مکفی بر مجرمیت وی می‌شمرد. بموجب اخباری که در روزنامه خواننده و از مطالعه اجمالی پرونده کسب کرده بودم، دلایلی که نشان میداد اودر امریکا مأموریت اطلاعاتی کاملاً مهمی داشته است روشن بود، ازینرو گفتم:

— آقای سرهنگ! مثل اینکه من و شما هم عقیده هستیم. بالصراحه بشما بگویم، در شرایطی که قانون امریکا جاسوسی را مستحق مرگ دانسته، و بویژه در شرایطی که جنگ سرد با همه شدت خود بین کشورما و شما جریان دارد، اگر من موفق شوم که زندگی شمارا نجات بدهم واقعاً معجزه شده است.

آبل سرش را خم کرد و چیزی نگفت. من سکوت را دوباره شکستم و اظهار داشتم که ازینکه

محاكمه را در محیط مناسبی انجام دهم مایوس نیستم ، آبل اعتقاد داشت که محاکمه قانونی و عادلانه او در محیطی که از ماك كارتيسم مسموم شده است امکان ندارد و وزارت دادگستری ، بامعرفی اوبعنوان يك مجرم مسلم آنها قبل از محاکمه ، در حقیقت سرنوشت ویرا معلوم کرده و جنجال تبلیغاتی مطبوعات که در اطراف اوبعنوان يك استاد جاسوسی براف افتاده مزید بر علت است. او اظهار داشت که رئیس و اعضای دادگاه سلسله مقالات مربوط باورادرمطبوعات میخوانند و تحت تأثیر قرار میگیرند، ولی من باو تذکر دادم که مع الوصف باید به علاقه قلبی امریکائیان با احترام قانون، اطمینان داشته باشد.

من در ضمیر خود شکی نداشتم که آبل ، درست همان شخصی بود که در ادعای نامه بخوبی توصیف شده بود خود او هم فهمیده بود که اگر غیر از این رفتار کند احمقانه است ، او قبل از اتهام ، موقعی که در تکراس به يك مرکز مراقبت اتباع خارجی منتقل شده و تحت مراقبت قرار گرفته بود ، بقید شرف سوگند یاد کرد که يك فرد تبعه شوروی است و قصدی جز بازگشت بمیهن ندارد. و بعد ، در همان محل صریحاً اظهار داشته بود که مدت ۹ سال در امریکا ، و بیشتر در نیویورک بسر برده و مأموریت مخفی اطلاعاتی داشته و درین مدت تحت سه نام مختلف زندگی کرده است.

وقتی من اظهاراتش را در تکراس بیادش آوردم ، او خنده تلخی کرد و پیشنهادی را که اف . بی . آی در قبال آزاد کردنش باوداده بود تذکر داد ، اف . بی . آی باو گفته بود که اگر حاضر باشد با آن همکاری کند ، علاوه بر آزادی سالانه ۱۰۰۰۰۰ دلار دستمزد خواهد داشت . آبل سپس به هی هانن معاونش که او را لوداده بود اشاره کرد و گفت ،

— هموطنان شما خیال میکنند که ماسکهای هستیم که آنها میتوانند سهولت ما را بخرند. البته هی هانن سگی بیش نبود من هنوز نمیتوانم بفهمم که چگونه يك مرد ، بخاطر حفظ خودش ، حاضر بچنین خیانت بزرگی بکشورش میشود

دچار میسازد . اما درباره خودم باید بگویم که من بهیچ قیمتی و هرگز حاضر به همکاری با امریکائیان ، و یا اطاعت از اوامری که بحال کشورم زیان بخش باشد نخواهم شد و لو آنکه این امر بقیامت جانم تمام شود !

جواب دادم :

— من بعنوان یکنفر آمریکائی ازین تصمیم شما اظهار ناراحتی

میکنم شما باید متقاعد شوید که اگر من بتوانم ، ارزش حیات شمارا در یک مقیاس بین المللی و رابطه بین دول اثبات نمایم دادگاه بنفع شمارای خواهد داد و عقیده شما نیز پس از تحمل چندسال زندان در این باره عوض خواهد گردید .

و بدون آنکه منتظر جواب شوم ادامه دادم :

— شما در عین حال باید در نظر داشته باشید که حفظ زندگی شما بزحمتش میارزد . حوادث سیاسی دائماً در حال تغییر و تحول هستند و احتمال دارد که شما بتوانید از برونیک بهبود نسبی در روابط امریکا و شوروی استفاده کنید . از طرفی بعید نیست که یک امریکائی ، بارزش شما ، بدست روسها اسیر شود و آنگاه موجبات مبادله بی نظیری را فراهم آورد من میخواهم بگویم که احتمال چنین واقعه ای کم نیست .

اما در باطن فکر میکردم که زنده ماندن او در زندان ، ممکن است ، با فوت یکی از افراد خانواده او روبرو شود ، و آهل بر اثر تأثر ناشی ازین حادثه یکی از علل سکوت مطلق خود را درباره اسرار فعالیتهايش از دست بدهد و قفل از دهان باز کند . ولی او گفت :

— من میل ندارم فشاری بر شما وارد آید . اما درباره «همکاری» با دستگاہهای امریکائی ، من «بنام یک امریکائی» از شما خواهش میکنم که از این فکر منصرف شوید ؛ اگر شما در آینده راجع باین موضوع صحبتی بمیان نیاورید ، بطور قطع ابدأ درباره آن صحبت نخواهیم کرد .

احساس میکردم که از زمینه تفاهم فکری

فوری قدری دور رفته ام ازینرو جواب دادم :

- من بارزش این تصمیم شما احترام میگزارم زیرا میفهمم که علاوه بر علاقه‌ای که بدفاع من از خود ابراز کرده‌اید، احساسات شخصی خود را نیز نسبت بمن فاش ساخته‌اید باینجهت صمیمانه از شما متشکرم .

آنگاه شروع بصحبت درباره گذشته او کردیم . اینبار اجازه دادم که او هرطور دلش میخواست صحبت کند بنظر میرسید که حرص زیادی بحرف زدن دارد ، و من بشخصه فکر میکردم که اگر در اولین برخورد ما یک نوع تفاهم عاطفی و انسانی فیما بین پیدا شود بسیار مفید خواهد بود

او بمن گفت که از بازماندگان يك خاندان اشرافی بسیار مشهور روسیه شوروی است که قبل از انقلاب شهرت بسزائی در آنکشور داشت سپس اظهار داشت که صمیمانه به وطن خود و وظیفه شرافتمندانه‌ای که نسبت « بمام میهن » انجام داده علاقه و اعتقاد دارد من با او گفتم که در کنفرانس مطبوعاتی خود درباره سوابق خانوادگی او در شوروی تذکراتی به روزنامه نگاران امریکائی دادم و مخصوصاً متذکر شدم که وی چقدر بایک خائن امریکائی فرق دارد .

آبل در اینجا جمله عمیقی گفت که من یادم نمیرود . او بالحن تحقیر آمیز و خاصی اظهار داشت :

- کاملاً درست است موقعیت يك فرد شوروی ابداً وجه

شباهتی با موقعیت يك کمونیست امریکائی ندارد .

و این جمله در واقع تعبیر و تعریفی از کمونیستهاست . من آنگاه از بعضی مقررات شبه نظامی که او شامل آنها میشد سؤال کردم تا شاید آبل بتواند بایاد اوری آنها ، مواد مشابهی را در قوانین شبه نظامی آمریکا گریبیاورد ، و در يك مقیاس بین المللی بدفاع از خود کمک کند .

آبل گفت که وقتی در کشورش بسر میبرد ، بلباس نظامی ملبس بود و درجه اش در سراسر کشور عزت و احترام داشت فقط این درجه مطابق درجات عادی ارتش شوروی نبود و افزود

که اگر برای دفاع از خود لازم نمیدانست ، هرگز اجازه نمیداد که او را بعنوان سرهنگ آبل

بشناسند زیر امکان است این عنوان برای کشورش ناراحتی‌هایی را بوجود بیاورد. من از او پرسیدم که بالاخره میل دارد ما دو نفر چگونه یکدیگر را صدا کنیم و او جواب داد:

- چرا مرا رودلف صدا نمی‌کنید؟
این نامی است که من میتوانم در برابر آن شما را هم آقای دو نووا خطاب کنم.

آبل بدون مکث و انحراف و خیلی صریح حرف میزد. من احساس میکردم که اطلاع از گذشته خدمات من در سازمان مخفی او اس.اس باعث میشود که وی اعتماد بیشتری بسخنا نم داشته باشد زیرا زبان فنی افرادی را که بکار مخفی اشتغال داشته‌اند بخوبی میفهمید. بالاخره او کسی را یافته بود که باسانی با او سخن بگوید بدون آنکه در بیم استراق سمع «همسایه» باشد. رودلف در هر حال مردی فکور و دوراندیش بود، که بطرز شایسته‌ای رفتار میکرد و همیشه یکنوع استهزاء خاص در سخنان و رفتارش مستتر بود. ما میبایست خیلی بهتر و بیشتر ازین یکدیگر را میشناختیم. شخصیت او مرا مسحور ساخته بود. او مردی بود که احترام بر خود را بر آدمی تحمیل میکرد.

خوبست بگویم که من درین احساس تنها نبودم. او خودش بمن گفت که در ستاد کل زندان فدرال نیویورک غربی، که وی تحت مراقبت شدید در آن زندانی بود، زندانیان دیگر نسبت بوی احترام و علاقه عمیقی ابراز داشتند. او افزود که آنها مرا سرهنگ صدا میکردند. وضع مرا میفهمیدند، و اطمینان حاصل کرده بودند که کاری جز خدمت بکشورم نکرده‌ام. از طرف دیگر آنها کاملاً نسبت بمردی که در برابر من باز پرس زانوی عجز بزمین نزده است احترام خاصی قائل بودند... وقتی صحبت ما در باره نحوه دفاع از او مجدداً شروع شد، من با او گفتم که آنچه از دستم برآید درین باره خواهم کرد و با توجه به موازین قانونی، در تمام طول محاکمه مساعی لازم را میدول خواهم داشت و افزودم که بعقیده من، «دفاع ز شما باید در نهایت متانت، و

بمنفع ناموس قضائی تمدن بشری و بالاخره در جهت حفظ بهترین منافع شما صورت گیرد . من از سروصدا و تبلیغات و همچنین مداخلات « داوطلبانه و مجانی » در کار جلوگیری خواهم کرد و از قبول هر نوع کمک مالی و فکری عناصر چپ و کمیته های آنها بشما خودداری خواهم نمود .»

آبل موافقت کامل خود را اعلام داشت و افزود:

- در هر حال من علاقمندم که شما هیچ تدبیری که احتمالاً بضرر يك انسان شایسته و خادم بمیهن ، تمام شود اتخاذ ننمائید زیرا او با افتخار تمام بملت بزرگ خود خدمت کرده است . در دل گفتم « بلی ، يك انسان شریف ولی لغتی! » و آنگاه از او پرسیدم که آیا چیزی که باعث ناراحتی او شود و من بتوانم در رفع آن کمکش کنم ، وجود دارد یا خیر ؛ او اظهار داشت که تمام تابلوهای نقاشی اش در کارگاهش واقع در فولتون استریت قرار دارد . او گفت که علاقه زیادی باین تابلوها احساس میکند زیرا تابلوهای مزبور ، نمودار زندگی وی در آمریکا بوده است و میترسد که مبادا او باش برای سرقت و تصاحب آنها با تاقش هجوم ببرند ، و يك جنجال تبلیغاتی راه بیندازند . من با اطمینان دادم که مراقب آنها خواهم بود و اگر لازم باشد این تابلوها را بمنزل خود منتقل خواهم کرد . بعد پرسیدم :

- آیا آرزوی دیگری ندارید بمن بگوئید!

- چرا؟! آزادی ، آزادی ام را میخواهم

و بطور جدی افزود که میل دارد روزانه روزنامه بخواند من دست او را فشردم و خارج شدم . سه ساعت تمام صحبت کرده بودیم .

همان شب بدفتر کارم رفتم و شروع بخواندن شرح ماجراهای جاسوسی، که قبلاً در امریکا و اروپا کشف شده و محاکمه آنها هم انجام گرفته بود، کردم و ادعای نامه هائی را که علیه جاسوسان تنظیم شده بود خواندم و چنین نتیجه گرفتم که بهترین شانسى که برای زندگی آبل وجود دارد، آنست که به شهادت نابجای سرهنگ دوم رینوهی هانن ، معارن و فاشی کننده اسرار او حمله شود ، مشروط بر آنکه ادعای نامه

علیه آبل، بر اساس «تجاوز نسبت بقوانین اساسی و امنیتی کشور» تنظیم نگاشته باشد. باین جهت میبایست،^۱ ابتدا شخصیت و رفتار هی هانن در برابر قضات تشریح شود تا معلوم گردد که شهادت او چقدر ابلهانه و بی معنی است. همچنین مهم بود اگر میتوانستیم بر این مبنی، با دعا نامه حمله کنیم که محاکمه ای از نوع محاکمه آبل، در روسیه جریان ندارد و کمونیستی نیست بلکه اصولاً بمنظور تشخیص صلاحیت و مزایای قوه قضائیه امریکا است. آبل را ممکن بود بعنوان یک مجرم معمولی منتها در بالاترین حد ارتکاب تلقی کرد. اگر دفاع از او منجر به رسیدن بچنین هدفی میشد، هیئت قضات فقط بشرطی میتوانست رأی به اشد محکومیت بدهد که ادعا نامه بتواند تمام دلایلی را که بنفع متهم وجود داشت رد کند.

و اما ادعا نامه علیه آبل که شامل دوازده صفحه بود، سند وحشتناکی، از لحاظ یکنفر مثل من که قصد دفاع از او را داشت بشمار میرفت. دلایلی که علیه آبل اقامه میشد، بر سه اصل متکی بود.

۱- توطئه و تبانی بمنظور کسب اطلاعات نظامی و اتمی و تسلیم این اسرار بشوروی (دارای مجازات اعدام).

۲- توطئه بمنظور متمرکز ساختن تمام اسرار اتمی و نظامی بمنظور دادن بدولت بیگانه (دارای مجازات حداکثر ده سال زندان).

۳- توطئه بمنظور اقامت غیر قانونی در امریکا، تحت نام خارجی وبدون اعلام رسمی، بحکومت (دارای مجازات حداکثر ده سال زندان).

علاوه بر این آبل در کارهای خود، چهار معاون داشت که بترتیب عبارت بودند از زینوهی هانن ملقب به «ویک» (شخصی که او را لوداد) میخائیل سویرین، ویتالی پاولوف و الکساندر مینی میکویچ کوروتف. باستثنای هی هانن حدس زده میشد که سه نفر دیگر بشوروی بازگشته اند و دو نفرشان در ادعا نامه، از جاسوسان نسبتاً مهم شمرده شده بودند.

بود و در سالهای بعد از جنگ جهانی یک شبکه اطلاعاتی وسیع روسی را در آن کشور اداره میکرد فعالیت این شبکه که در سال ۱۹۴۶ کشف شد منجر بدستگیری دکتر کلاوس فوکس معروف در انگلستان و روزنبرگها در امریکا گردید. میخائیل سویرین، متهم دیگری که نام او در ادعای نامه برده شده بود، کارمند دبیرخانه سازمان ملل متفق در نیویورک بشمار میرفت و از اوت ۱۹۵۴ تا نوامبر ۱۹۵۶، با حقوق سالانه ۱۰۰۰۰ دلار از بودجه سازمان ملل بانجام وظایف برای این سازمان اشتغال داشت. اما در مورد آبل ادعای نامه میگفت که وی، از یک نقطه نامعلوم در کانادا، در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۴۸ بطور مخفی وارد امریکا شد و در کادر وظایفی که داشت، مقرر شده بود که او در ۱۹۵۲ با سرهنگ دوم هی هانن تماس بگیرد ولی یارده ماه گذشت و بین آندو ملاقاتی صورت نگرفت.

طی تابستان سال ۱۹۵۲، هی هانن بستاد کل مرکز اطلاعات شوروی در مسکو احضار شد تا در باره مأموریت خود با امریکا توضیح بدهد. یک گذرنامه جعلی امریکائی برای او تهیه شد و عازم امریکا گردید، همدستانش، پاولف و سویرین در نیویورک منتظر اخذ تماس با او بودند. بمحض آنکه هی هانن با کشتی گوئین مری در ماه اکتبر با امریکا رسید، طبق علامت تماسی که قبلا معلوم شده بود ورود خود را با آن اطلاع داد. این علامت تماس عبارت از یک علامت شست دست، روی یکی از تابلوهای معمولی سنترال پارک نیویورک بود در همین موقع آبل در آپارتمان کوچکی در شماره ۲۵۲ فولتون استریت، در بروکلین درست زیر پل معروف این محله مستقر شده بود. ادعای نامه میگفت که این شگفت انگیز و عجیب است که یک «مرکز» شوروی کارگاه خود را درست در مقابل اداره کل اف. بی. آی نیویورک یعنی محل تمرکز دستگاههای اطلاعاتی امریکادر بروکلین ولانگ آیلند، مستقر کند. سرهنگ آبل، برای آنکه ثمره فعالیتهاى خود را با امواج بسیار کوتاه، بخوبی مخا بره یا دریافت کند حتی آنتن رادیوی خویش را در خارج از کارگاهش کار گذاشته بود.

مرکز فعالیتهای آبل، همچنین در دو قدمی ستاد پلیس ایالتی قرار داشت و استودیوی او، يك «رو پوش» مخصوص داشت باین ترتیب که از قریب یک قرن پیش در ساختمانها و عمارات مرتفع بروکلین، جماعت زیادی نقاش، شاعر، موسیقیدان و نویسندگان آزاد، کارگاهها و استودیوهای مختلفی دایر کرده اند و بکارهای بدون برنامه آزاد و شلوغی اشتغال داشتند و آبل بخوبی توانسته بود خود را بین آنها جا کند و از «رو پوش» وجود این گروه کثیر هنرمند متفرقه برای پنهان ساختن خود استفاده نماید. در چنین محله ای بود که روز ۱۷ دسامبر ۱۹۵۳ شخصی بنام امیل گلدفوس، یکی از آپارتمانهای فقیرانه و تاریک را بمبلغ ماهانه سی و پنج دلار اجاره کرد و او همان آبل بود.

فقط یکسال پیش بود که آبل و هی هانن در سالن انتظار سینما فلوشینگ نیویورک برای اولین بار با یکدیگر تماس گرفته بودند طبق قرار قبلی، هی هانن در آن شب کراوات سورمه ای بانوارهای قرمز زده بود و پیپ میکشید. آبل بمحض آنکه او را دید گفت:

— لازم نیست جمله شناسائی بر زبان بیاورید. شما کسی هستید که من منتظر او هستم. بفرمائید برویم.

ظرف دو سال ونیم بعد، «مارک» (اسم مستعار آبل) و «ویک» (هی هانن) گاهگاه با یکدیگر ملاقات نمودند. در یکی از این ملاقاتها آبل، يك فرستنده کوچک بامواج فوق العاده کوتاه در اختیار هی هانن گذاشت. در ملاقات دیگری يك کتابچه رمز با واداعلائم مخابراتی را کشف کند. در ملاقات سوم، آبل ۲۰۰ دلار پول و يك گواهی تولد قلابی برای او آورد، و هی هانن را برای انجام ماموریت به سالیده، کولورادو، کوانسی و ماساچوست فرستاد. آندوسپس متفقاً به نیوهایدپارک، آنلانتيك سیتی، و پوکسی واقع در نیویورک رفتند. در باره مسافرت اخیر، ادعا نامه میگفت که قرار بوده است آبل و هی هانن محل مناسبی جهت نصب يك فرستنده بسیار قوی

باموج کوتاه‌اجاره‌کنند. هی‌هائین مدتی بعد نارضایتی خودرا ازطرزکاربا آبل‌اعلام داشت ، و آبل نارضایتی اورا چون يك گله‌مامورزیردست خودتلفی کردو بطرزخشنی چون «يك‌راننده» با او رفتار نمود.

ساعت ، قریب دو بعدازنصفه شب بود که من مطالعه ادعا نامه را تمام کردم . آنروز روزی بسیار طولانی بود، وخیلی بیشتر ازصبحی که برای اولین بار آبل را ملاقات کرده بودم طول کشید .



لوازم کار یک جاسوس

فردای آنروز که روز بیست و سوم اوت بود ، دادستان را ملاقات کردم تا درباره امور شخصی آبل - یعنی اموری که با فعالیت و محاکمه او ارتباطی نداشت با وی صحبت کنم . اشیاء خصوصی او عبارت بود از یک گروه لوازم مختلف ، تعدادی کتاب ، و طبعاً تابلوهای او که آبل بدانها خیلی علاقه داشت .

من بدادستان گفتم که این اشیاء را در خانه نمیپذیرم مگر آنکه قبلاً بوسیله اشعه ایکس و توسط یک کارشناس فنی مورد بررسی قرار گرفته باشند . قرنهای بود که جاسوسان ، بعنوان نقاش ، در خلال تابلوهای خود نقشه ها ، علائم رمز ، پیام های مخفی و اطلاعات گوناگون را پنهان میکردند و بنا بر این صلاح نبود که دفتر کار یا خانه من نگهبان اشیاء و لوازمی باشد که احتمال استفاده از آنها برای جاسوسان خارجی ، میرفت . بعد از این ملاقات ، دلائلی را که باعث شد چنین رفتاری بکنم برای آبل شرح دادم . او لبخندی زده جواب داد :

— من در رنگهای نقاشی ام مقداری باریوم مخلوط

کرده بودم و بنا بر این اگر قرار باشد رمز و نقشه ای در لابلاهای آن پنهان باشد ، حتی اگر آنها را با اشعه ایکس هم مورد تجسس قرار دهند ، فقط وقت تلف کرده اند زیرا هیچ فایده ای ندارد .

من این مطلب را به اف . بی . آی نگفتم ؛ باریوم از جمله شبه فلزاتی است که اجازه عبور به اشعه ایکس نمیدهد و بنا بر این آبل راست میگفت و اگر چیزی در پشت رنگهای نقاشی پنهان کرده بود بهیچوجه تشخیص داده نمیشد ! دادستان ناچار موافقت کرد که تابلوهای آبل را به يك انبار عمومی بسپاریم ، که از لحاظ اتهام یا دفاع بی تأثیر و در عین حال قابل دسترس باشد.

روز ۲۹ ژوئن دو مامور اف . بی . آی ، یکبار دیگر استودیوی آبل را مورد تجسس قرار دادند و ۲۰۲ شیئی دیگر را به همراه آوردند . روز ۱۶ اوت نیز این عمل تکرار شد و ۱۲۶ شیئی جدید بدست آمد . موادی که بدین طریق در دسترس اف . بی . آی قرار گرفت ، نمودار کاسلی از زندگی «دوبل» آبل در آمریکا بود . مثلاً ، در بین این اشیاء يك مولد برق بسیار كوچك بقدرت ۳ اسب بخار ، يك فرستنده رادیوئی با موجهای بسیار کوتاه نوع هالی کرافتر با سه گوشی ، يك دستگاه عکاسی مجهز به سیستم اگرانديسمان سریع و تعداد زیادی مواد اولیه و لوازم توخالی برای قرارداد میکروفيلم . چند دست لباس و يك دفترچه ماشین شده تحت عنوان هنر و سیاست را نباید مخلوط کرد ، بود . يك نقشه کامل ؛ بیرمونتن پارک و نقشه خیابان های محلات مختلف نیویورک ، نقشه های شیکاگو ، بالتیمور ، لوس آنجلس ، دوناخن مصنوعی ، حلقه های فیلم ، دکمه سردست توخالی ؛ مقداری اشیاء مختلف در ۱۳ جعبه ، يك تابلوی ساعت حرکت و ورود پستهای بین المللی و یک دفتر پراز فرمولهای ریاضی ، دفتر های موزيك ، يك گرامافون و صفحاتش ، تعدادی کتابهای هنری و علمی و فنی ، و يك دفترچه چك و تابلو يك پالایشگاه نفت ، يك جعبه «پرزرواتیو» و بالاخره شصت و چهار تابلو نقاشی نیز ، بقیه اموال آبل را تشکیل میداد .

کردم این بار او در زندان مانها تان بود. مرا از درهائی که فقط
دوسبیله فقط برق بازو بسته میشد عبور دادند، ازین زندان، تا آنوقت
یکتن خواسته بود فرار کند که آنهم باشکست رو برو شده بود.
بنظر میرسید که آبل بسیار راحت و خوشحال است. او بمن گفت
که زیاد هم از «قلمرو» خودش دور نشده زیرا این زندان در
محل مورد اقامت او برو کلین قرار دارد. بعد شروع بصحبت
در باره لباس او کردیم. باو گفتم که باید لباسی بپوشد که بتواند
در برابر دادگاه حاضر شود و یا حتی از وعکس بیندازند، و اجازه
بدهد که بروم برای او یکدست لباس بخرم. پرسید:

— چه نوع لباسی میل دارید بخرید؟

— هر طور که به پسندید، ظاهراً مناسبتر آنست که ریخت
وقیافه من شبیه مشتری یکی از وکلای وال استریت باشد...
بنا بر این خوبست یکدست فلانل خاکستری برایم بخرید..

و هر دو خندیدیم. بعد از حل این مسئله، من بسؤال مهمی
پرداختم و پرسیدم که آیا میل دارد با سفارت شوروی در
واشنگتن تماس بگیرم، شاید بتوانم، یک ارزش دیپلماتیک
بین المللی برای او کسب نمایم که مثلاً با اتکاء بر آن بتوان
نوعی مصونیت سیاسی جهت وی ایجاد کرد یا خیر؟ تا آن
لحظه سفارت شوروی مسئله دستگیری آبل را بعنوان واقعه ای
که بآن مربوط نیست تلقی کرده بود. من بآبل گفتم که درباره
این مسئله فکر کرده ام و صلاح نمیدانم چنین تشبثی بعمل آید.

در حقیقت من خود در درجه اول حاضر نبودم قبل از مشورت
لازم با مقامات امریکائی، با سفارت شوروی در امریکاتماس
بگیرم. زیرا الارم بود طوری رفتار کنم که خطر تصادم بین وظیفه
من بعنوان یک امریکائی میهن پرست و وظیفه دیگر بعنوان یک
وکیل دعاوی پیش نیاید. از طرف دیگر چنین تشبثی محتملاً
بضرر اصل مدافعه از آبل تمام میشد زیرا ارتباط مستقیم وی
را با سفارت شوروی مسجل میکرد. بعلاوه سفارت
شوروی که قطعاً شرح مصاحبه ها و اقدامات، مرا برای

دفاع از آبل در روزنامه‌ها خوانده بود، چه بسا مرا مانند يك «زایده» اف.بی.آی تلقی میکرد که باین بهانه در صدد کسب اطلاع بیشترم و در نظر دارم با اقدام خودم، در حقیقت توطئه‌ای را از طرف امریکا بمنظور گیر انداختن شوروی اجرا کنم، باین جهت با او گفتم،

— رودلف عزیزم! بمقیده من اتحاد جماهیر شوروی نام شمارا از فهرست اسامی مأمورین مخفی خود خط زده است و اکنون نام شما روی فهرست مأمورین ماست! آبل حرف مرا قطع کرد و گفت،

— نه، من باشما موافق نیستم، نام من از لیست‌ها محو نشده است. آنها نمیتوانند خود را از لحاظ فعالیت من گرفتار احساس کنند قانون حرفه جاسوسی چنین اجازه‌ای را نمیدهد و من کاملاً میفهمم که دولت خود را بعلت کارهایم گیر نینداخته‌ام یکبار دیگر میگویم که نام من خط نخورده است و ازینکه شما چنین حرفی میزنید بشدت ناراحت میشوم. این اولین بار بود که عدم توافق بین ما بچنین درجه‌ای میرسید.

مع الوصف، در باره اخذ تماس با سفارت شوروی، آبل بهممان نتیجه‌ای که من رسیده بودم رسیده بود، من با او اظهار داشتم که خوبست در زمینه استدلال قضائی، با استفاده از فرصت مناسب بدادگاه اثبات کنم که موکا، مریک سرهنگ سرویس مخفی ارتش شوروی است و از این لحاظ ارزش خاصی دارد. اما در باره عدم صلاحیت دادگاه، بعلت وجود مصونیت سیاسی آبل، باید فقط موقعی باین استدلال توسل جست که دادگاه بنخواهد ویرا مقصر اعلام کند، آنهم این تشبث بدرد آن میخورد، که احتمالاً آبل را از چوبه‌دار، با قاطعیت یافتن مجازات نجات دهد.

در حین خروج از زندان آبل گروهی از خبرنگاران که
گوئی بازنجیر به پاهای من بسته شده بودند مرا احاطه کرده
و در باره اظهارات آبل بمن، سئوالاتی نمودند. من فقط توانستم
مطلب کمی بآنها بگویم و تأکید کنم که «او خونسردی خود را
کاملاً حفظ کرده و حاضر نیست کسی را ملاقات نماید.» بعد
افزودم که آبل در نظر ندارد از هیچ عامل خارجی کمک بگیرد
و من علاقمندم که مطبوعات تصمیم او را درین زمینه بخوبی
منعکس کنند و خوبست مادر این مورد چنان با استقلال رأی و
آزادگی در برابر مانورهای سفارت شوروی رفتار کنیم که
قلوب گروه روشنفکران چپ، جریحه دار نشود و بماتاخت و تازی
صورت نگیرد.

روزنامه نگاران و عکاسان مزبور، هنگامیکه من برای
دیداری از استودیوی آبل در بروکلین هم میرفتم، بدنبالم
آمدند.

این استودیو پس از دستگیری آبل قفل و مهر و موم شده بود
و زیر مراقبت شدید پلیس قرار داشت.

اطاق آبل منظره جالب توجه و کنجکاوی انگیزی داشت
هیچیک از دیوارهای آن دارای زاویه قائمه نبود، کثافت در آن
موج میزد یک تخته نقاشی در وسط آن افتاده بود و روی آن
تعداد زیادی عکس و لوازم نقاشی مشاهده میشد، دستشوئی
تمیز نبود و پنجره‌ها تار عنکبوت بسته بود، همه جا تابلو
نقاشی مشاهده میشد

پانزده عدد از آنها بدیوار بود و بقیه روی زمین و بعضی هم
درون یک جعبه. من توانستم ۵۰ تابلو کامل بشمارم. در آنها از
صحنه زنان برهنه تا صحنه کوچه و خیابان وجود داشت و سه تا هم
تصویر خود او بود. از لحاظ دادگاه، وجود این تابلوها با فعالیت‌های
حرفه‌ای آبل ارتباطی نداشت و فقط این تابلوئی که تصویر یک
پالایشگاه نفت روی آن کشیده شده بود مورد توجه مقامات
قضائی قرار گرفت و آنها در بن بست عجیبی افتادند.

روزنامه نگاران به تابلو های آبل علاقه زیادی نشان میدادند که طبیعتاً بعلمت شهرت خاص ترسیم کننده آنها بود . هر متخصص نقاشی وقتی این تابلو ها را نگاه میکرد احساس مینمود که نقاش آنها آدم بیکار و پرحوصله و شادایی بوده که رنگها را مانند مبتدیان مورد استفاده قرار داده بطوریکه انسان تصور میکند که وی طرز بدست گرفتن قلم نقاشی را درست بلد نبوده است . یکی از رفقایم که این تابلو ها را دیده بود میگفت که اگر آبل چهار پنجسال دیگر زحمت میکشید شاید نقاش خوبی میشد . وقتی این تذکر را به آبل دادم خندید و گفت : - طبیعی است که اگر فرصت بیشتری داشتم در زمینه نقاشی ترقی بیشتری میکردم .

سوزه های این تابلوها بیشتر درباره اوضاع محلات پست و فقیر نشین اطراف نیویورک بود . در دفتر خصوصی آبل ، ورق بورق تصویر های کوچک پیر مردان گوشه گیر و منزوی ، بصورت ایستاده ، نشسته ، دراز کشیده ، تنها ، یادسته جمعی ، در حال بازی شطرنج یا گردش در پارک زیاد دیده میشد . همه فقیر ، تنها ، بی هدف سرگردان بچپ و راست .. یکی از هم محله ایهای آبل میگفت که وی شخصاً قیافه یکی از اشخاصی را که در محلات پست تولد و بزرگ شده باشند داشت . همیشه این نوع اشخاص رمز و ابهام خاصی در زندگی دارند بطوری که اگر ناگهان زندگی برویشان بچند دو یا روی ترش کند باز هم حالت قیافه خود را از دست نمیدهند .

و خدا میداند که این قیافه عجیب چقدر بدرد کارهای

جاسوسی او خورد . حالاً لارم بود از قطعاتی از اموال آبل که در ادعا نامه مورد توجه و تذکار قرار گرفته بود باز دید کم . وقتی وارد اداره مرکزی اف . بی . آی نیویورک شدم ، بفکر جنبه دیگر زندگی این مرد عجیب و مرموز بودم . این استودیو مخصوص وقت گذرانی مردی بود که در زندگی حقیقی و هولناک خود احتیاج روزانه بآن نداشت . آن اشیاء

ودلایلی که اف. بی. آی جمع کرده بود بسیار هیجان انگیز بود .
 اشیاء آبل ، روی ۲،۳ میز بزرگ در یک اتاق کاملاً روشن پخش
 شده بود، یک بوفه بزرگ و کامل از لوازم جاسوسی مدرن
 عصر ما، مأمورین اف. بی. آی با ادب و تواضع زیاد رفتار کردند.
 ما از فرصت استفاده کردیم و از هر میز و هر قطعه با دقت بازدید
 نمودیم و توسط اتیکت‌هایی که روی آنها نصب شده بود از ماهیت
 آنها اطلاع یافتیم . قطعات کوچک این اشیاء را در کاغذ نازک
 پیچیده بودند . اولین چیزهایی که نظر مرا جلب کرد؛ مدادها،
 قلم‌های توخالی و اشیاء دیگری با این خاصیت بود. حتی یک سنجاق
 کراوات و یک قلم‌مو وجود داشت که در اثنای استفاده ، تبدیل
 به خزانه کوچکی از میکروفیلم می‌شد. در میزهای بعد تعدادی
 نامه که زن و فرزندان آبل از شوروی برای او فرستاده بودند
 وجود داشت . این نامه‌ها همه روی میکروفیلم بود . صورتی
 از برنامه‌های رادیوئی شوروی، یک قطعه چوب آبنوس توخالی
 محتوی یک دفترچه کامل رمز، که روی کاغذ بسیار نادر و نازک
 شبیه ورقه‌های بسیار نازک نقره‌ای چاپ شده بود ، نیز در آن
 میان بود . من شك داشتم که یک مأمور مخفی در موقع بروز
 خطر بتواند چنین کاغذی را بجهت آنکه بدست دشمن نیفتد، ببلد
 چند جاسیگاری روی میزها بود که بدقت خالی شده بود، از
 بیرون همه آنها زنگ زده و کهنه بنظر میرسیدند ولی در داخل
 یک رشته سیم مسی نازک و درخشان وجود داشت و در نتیجه وجود
 همین سیمها بود که هر یک تبدیل بخزانه میکروفیلم شده بودند
 در میان اشیاء دیگر یک برج کوچک و اشیاء بسیار ریزی مشاهده
 می‌شد که بدون تردید، در داخل شبکه‌های جاسیگاریها جای
 میگرفت . آبل دارای یک لابراتوار کامل عکاسی نیز بود . در
 این لابراتوار، داروهای شیمیائی مخصوص، وسایل آگراندیسمان
 و دستگاههای بسیار دقیق عکاسی نیز وجود داشت . تکنیک
 او آن بود که بوسیله این دستگاهها میتواند
 نسخه‌های بسیار ریزی از پیامها و علائم و اخبار

بدست آمده ، باندازه يك سرسنجاق تهیه کند .

یکی از میزهای نمایشگاه آبل مختص کتابخانه او بود .
در میان این کتابها کتب انرژی اتمی ، تئوری نسبیت انشتین
(که آبل آنها را بعنوان سرگرمی میخواند) کتابهایی در باره
تاریخ هنر ، ریاضی ، و آمارهای رسمی وجود داشت یکدست
ورق هم بین کتابهای او بود که ظاهراً ورق مبتدل و ساده‌ای بود
ولی بعضی قسمتهای آنرا بطرز عجیبی بامداد علامت‌گذاری و
حتی سوراخ کرده بودند . اگر این قسمتها را از نزدیک
مورد مطالعه قرار میدادید متوجه میشدید که عبارت از
محل‌های پایگاههای دفاعی امریکا در خاک این کشور هستند .
در میان اوراقی که نزد آبل پیدا شد صورت حسابهای دو
حساب بانکی بتاریخهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ نیز وجود داشت .
يك کبریت که جدار داخلی آن از ارقام و اعداد پوشیده شده بود ،
يك کاغذ که علائم و مشخصات شخصی بنام الن وینستون هنگام
اجرای خدمت نظام در آن وجود داشت ، يك کارت پستال بتاریخ
ژوئیه ۱۹۵۴ که زنی بنام گلادیس بطرز بسیار محبت‌آمیزی
آنرا برای آبل امضاء کرده بود مهمترین نمونه‌های بقیه اشیاء
اورا نشان میداد .

آبل بمن گفت که این گلادیس يك دختر بار و بویژه يك
دختر سیاهپوست است که او بوی پول قرض داده است . او افزود
که برای جزوه‌های تبلیغاتی کاباره‌ای که گلادیس در آن کار
میکرد ، چند عکس از وی گرفته است و تصور نمی‌کند که شهادت
او برای دفاع از خودش مفید باشد زیرا این دختر او را بنام
امیل گلافوس میشناسد و نه آدلف آبل .

ولسی اف بی. آی سرعت گلادیس را شناخته و او را زیر
بازجویی قرار داد و آنوقت معلوم شد که این زن ، نه زیبا
و نه حتی شایسته معاشرت بامشتری برجسته من بوده و نتیجه
اینکه وی بطور قطع رابطه مرموز دیگری با او داشته است .

زندگی عجیب سر هنگ آبل

درین مدت نامه‌های زیادی بدفتر کلرمن میرسید بعضی از این نامه‌ها از طرف کسانی بود که من آن‌ها را میشناختم و بعضی دیگر را اشخاص ناشناسی نوشته بودند . من به این نامه‌ها ارزش زیادی میدادم زیرا آنها بنحوی نبض افکار عمومی را در اختیارم قرار میدادند . مثلاً با رضایت تمام ملاحظه میکردم که نویسندگان این نامه‌ها روز بروز تفاوت بین خائنین امریکائی و روسهائی را که بکشور خود خدمت میکردند بهتر تشخیص میدادند . البته نامه‌های اهانت آمیزی هم بود که در آنها بمن با تهدید تذکر داده می‌شد که اگر در دفاع از جاسوس شوروی «خیلی دور بروم» عواقب وخیمی دامنگیرم خواهد شد . گاهی اوقات نیز بمن تلفن میشد، مخصوصاً در نیمه‌های شب، و صدای افراد متمصب و خشمگین و یا دائم‌الخمرهائی در آنسوی سیم بگوش میرسید. که باید اعتراف کنم تکرار آنها حوصله‌ام را سربرد و از آن بدتر، ادب و ملایمت عادی خود را که بسیار برایم گران‌بهاست، از دست دادم. ازینرو تقاضا کردم که نمره تلفنم را تغییر بدهند و نمره جدید در دفتر تلفن نباشد.

طبیعی است که من از چنین ناراحتیها و تشنج‌هائی نمیترسیدم ولی زن و فرزندانم سهم خود از آن وحشت کامل داشتند یکروز دختر کوچکم بمن گفت که يك دختر ۸ ساله هم‌کلاش در مدرسه باو گفته است :

- بطوریکه پدرم میگفت پدرتواز کمونیستها دفاع میکنند،

نیست!

و در يك كوكتل، يك قاضی جوان، مرا بعنوان « یکی از آخرین میلیونهاى کمونیستها» معرفی کرد، من باو گفتم که این طرز قضاوتش در باره من تقریباً با اندازه اطلاعات قضائیش ناقص است.

يكشب ديگر، يك وكيل دعاوى كاتوليك پير، با هيچان و علاقه زياد از من پرسيد كه «مبادا عقده شرمندگى و تقصير داشته باشم من بقدرى از اين سؤال تعجب كردم كه تقريباً نتوانستم بلافاصله جواب ارزنده اى براى آن پيدا كنم. مع الوصف با اعتقاد من، يك وكيل دعاوى با شرف بايد اين تحقيرها را بخاطر متمرکز ساختن قواى خود جهت دفاع از مشتري خویش تحمل کند، زیرا این او نیست که تصمیم نهائی را میگیرد، بلکه این هیئت قضات و رئیس دادگاه هستند، که در حقیقت به نحوه دفاع و قابلیت او ارزش می گذارند بقول مونتینی متفکر و نویسنده معروف فرانسوی، کسی چه میداند که چه خواهد شد؟

درین گیر و دار عکس العمل عده اى از همکارانم حقیقتاً امیدبخش بود. سرهنگ استوری، قاضی و دادستان معروف، که در دادگاه نورنبرگ با وی انجام وظیفه کرده بودم، طی نامه اى بمن نوشت که «دفاع از يك موضوع مورد نفرت مردم، یکی از هیجان انگیزترین و تشویق آمیزترین موارد حرفه وکالت است»، بعضی ها تصور می کردند که مؤسسه مشاوره قضائى ما، بر اثر قبول این دفاع قسمت بزرگى از مشتریان خود را از دست خواهد داد. یکی از همکارانم حتى نزدیک بود استعفا دهد، و من برای آنکه چندتن همکار و معاون صدیق در کار خود پیدا کنم، زحمت زیادى کشیدم. یکی از وکلای مشهور دعاوى که با ما کار میکرد از ترس آنکه مشتریان او را با یکوت نکنند رسماً از قبول معاونت من خودداری کرد و با اینوصف

داشت که یکی از اعضاء جوان و شایسته خود را تا آخر
محاكمه در اختيارم قرار خواهد داد .

این وکیل جوان مستر فریمن نام داشت و ۳۲ ساله، پرشور،
منطقی و با فکر بود و در کار دفاع قضائی روش تعرض را در پیش
میگرفت، یعنی درست، روشی را که ما بآن احتیاج داشتیم .
دومین نفری که همکاری با مرا قبول کرد، آقای دو بوواز بود
که از وتلای جوان بشمار میرفت و از همان ابتدای دستگیری
آبل به سر نوشت او ابراز علاقه کرده بود . او عقلی سلیم و
عاطفه‌ای عمیق داشت و ما سه نفر توانستیم يك اكیپ كامل تشكيل
بدهیم ، و بدین طریق من آماده ورود در مطلب شدم و ملاقات‌های
من و آبل فزونی یافت .



من ابتدا با آبل گفتم که بكمك هم ، ماجرای دستگیری و
محاكمه او را از تمام جهات بررسی کنیم و حتی اطلاعاتی را
که ممکن است او بتواند در باره معاون خائنش هی هانن ،
بدهد، با من مطرح سازد . من عجله داشتم که با این هی هانن ملاقات
کنم و اگر ممکن شود قبل از آغاز محاکمات چند سؤال از او
بعمل بیاورم ولی برای اینکار لازم بود که قبلاً اطلاعاتی در
باره او و گذشته‌اش داشته باشم . فقط در این صورت بود که ما
میتوانستیم با او تماس حاصل کنیم و اشخاصی را که وی با آنان
آشنا بود بشناسیم . روزنامه ها نوشته بودند که « مامورین
اف. بی. آی او را كاملاً مخفی نگاه داشته اند. » از طرفی آبل
بسهام خود علاقه زیادی بمذاکره با این شخص ، که بزنگی او
پایان داده و بقید اعدام ، او را روانه زندان ساخته بود، نشان
میداد . او بمن گفت که هی هانن ، در امریکا تحت نام اوژن
نیکولو ماکی زندگی کرده « و مرد بیچاره ایست ! »

این مرد ، در زد و خوردهای مستانه بسیار شرکت کرده و
بسهولت توجه پلیس را بسوی خود جلب نموده است ، علاوه
بر این ، در نووانك واقع در نیوجرسی ، مدتی قبل از
دستگیری خود ، دچار يك حادثه اتومبیل شده ، و تحت

معالجه ترك اعتياد الكل قرار گرفته است ،
من از شنیدن این اخبار یقین حاصل کردم که آبل
اطلاعات خود را درباره هی هانن ، از شخص او و همچنین
از منابع مرموز دیگری کسب کرده است .

آبل بمن گفت که ماکی (هی هانن) در محله فنلاندیهای
بروکلین در صومعه ای بنام بی بریج میزیست و بعلمت حرکت از
فنلاند با آمریکا ، توانسته بود ، روی هویت واقعی خود سرپوش
بکشد .

بموجب مشخصاتی که در گذرنامه جعلی او درج شده
بود ، ماکی ، متولد انورل (ایداهو) بشمار میرفت ولی قسمت
اعظم زندگی و جوانی خود را در فنلاند گذرانده بود .
آبل بمن گفت که شخصی بنام ماکی واقعاً وجود داشته
و در آمریکا متولد شده و پدر و مادرش مدتی قبل از آغاز جنگ
روس و فنلاند ، در ۱۹۳۹ ، او را بآن کشور برده بودند .

من محله بی بریج را خوب میشناختم ، این محله پراز
اهالی و مهاجرین اسکاندیناوی بود که اغلب آنها بصورت
دسته جمعی در آن میزیستند . درین محله کلوبها ، کلیساها و
آداب و رسوم مثل روزهای عید ، جشن کارناوال ، رقص دسته
جمعی ، به سبک اسکاندیناویها وجود داشت و حتی رستورانها
و روزنامه ها و مؤسسات عیناً مانند کشورهای اسکاندیناوی
بودند و من خود در آنجا دوستان متعددی داشتم .

آبل با تحقیر زیاد برایم حکایت کرد که هی هانن چگونه
فریفته یک دختر جوان ۲۵ ساله و موبور اسکاندیناوی شده بود
در حالیکه در موقع حرکت از شوروی ، یک زن بیچاره را
با فرزندی که از او داشت سرگردان گذاشته بود در حالی که ظاهراً
با ندونیز بسیار علاقه داشت ، آبل ازین قضیه شکایت داشت که
هی هانن در نیویورک زیاد از خانه خارج نمیشد و در نتیجه
تعلیم زبان انگلیسی اش بعلمت عدم تماس با افراد و
محیط ، زیاد پیشرفت نمیکرد او افزود ،

— من به او توصیه کردم که بیش از پیش وقت خود را با امریکائیان اصیل بگذراند، زیرا بعلمت لهجه غیر عادی و سنگینی که داشت، من علاقمند بودم طرز صحبت کردنش صحیح و عادی شود تا بتواند توجه کسی را جلب کند من بارها این مطلب را با او گفتم.

هی هانن، یاد ما کی، در ۱۹۵۶ یکبار با ابل گفته بود که احساس میکند مأمورین امریکائی در تعقیب او هستند و از این حیث بسیار مضطرب و ناراحت شده بود. در ابتدای سال بعد ابل و او یکبار دیگر ملاقاتی با هم بعمل آوردند و درین ملاقات به هی هانن اطمینان داده شد که خبری از تعقیب نیست و بکار خود مشغول باشد.

ولی ابل نزد من اعتراف کرد که شخصاً فکر میکرده است که مأمورین اف. بی. آی در دسامبر ۱۹۵۶ او را دستگیر کرده و سپس آزاد ساخته اند و ملاقات آنها در سال نو بنا بر توصیه و قرار قبلی این مأمورین صورت گرفته است. ابل گفت که برای آخرین بار هی هانن را در سال ۱۹۵۷ دیده است. او اظهار داشت که به وی دستور داده است فوراً به روسیه برگردد، و برای اینکار ۲۰۰۰ دلار پول و یک شناسنامه قلابی جدید در اختیار او گذاشته است، و اگر هی هانن اطاعت نکرده و در آمریکا مانده است دلیل بر اینست که او با استخدام اف. بی. آی درآمد. و حتی آخرین ملاقات وی با ابل نیز توسط مأمورین مخفی این اداره عکسبرداری و ضبط شده است. قرار نبود هی هانن اطلاع حاصل کند که ابل در کجا بکار و زندگی خاص خویش مشغول است. مأمورین مخفی شوروی معمولاً در این موارد احتیاط فوق العاده ای نشان میدهند، و این در نزد آنها قانون است که جاسوسان درجه دوم وزیر-دست، نباید بهیچوجه از محل و نام و کار مأمورین مافوق خود اطلاع حاصل کنند و حتی ندانند که آنان تحت چه نام و مشخصاتی زندگی مینمایند. مع الوصف ابل

یکبار ناچار شده بود برای تحویل یک دستگاہ رادیو فرستنده و گیرنده کوچک موج کوتاه، هی هانن را بمحل کار زندگی خود در فولتون استریت ببرد. او این دستگاہ رادیو و یک سلسله لوازم عکاسی مخصوص را بطور ذخیره در این کارگاہ داشت و غرض او آن بود که معاوئش، در شهر نووارک، (نیوجرسی) یک مغازه کامل عکاسی باز کند و بدین طریق سرپوش کاملی بر روی هویت و فعالیت‌های خویش بکشد.

در باره سر هنگ آبل گفته اند که زندگی حیرت آور او چنان گذشته است که گویی این اولین اشتباه آخرین اشتباه وی نیز بوده است؛ شاید همینطور باشد لیکن درین باره نکته قابل تعمق بسیار است. آبل خود در باره هی هانن میگفت،

— من نمیتوانستم او را اینقدر ابله و گیج و بی صلاحیت تصور کنم و اصرار داشتم که فکر کنم او اینقدر هم حقیر و زبون نیست زیرا در این صورت او را با امریکا و بسراغ من نمیفرستادند. ولی بتدریج اطمینان پیدا کردم که این خصوصیات و رفتار؛ جزو مأموریت اوست و یا او مأمور است خود را داخل اف. بی. آی کند و باین طریق اجرای یک حقه جاسوسی و لو دادن یک مأمور قوی روسی؛ با اجرای مأموریت دو جانبه خود بپردازد.

موضوع دیگری که درین ماجرا وجود داشت، تناقض گوئی‌هایی بود که در اوراق بازجوئی شهر سالیده واقع در کولورادو مشاهده میشد. آبل میگفت که روسها عقیده داشتند درین شهر، یک امریکائی بنام رودس زندگی میکند که در سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ کارمند سفارت امریکا در مسکو بوده است جاسوسان روسی توانسته بودند این مأمور امریکائی را هنگام اقامت در مسکو، بایک زن زیبای روس در حالت شرم آوری گیر بیاورند و عکس‌هایی از او بگیرند و آنکاه، باو اطمینان داده بودند که در قبال سکوت خود راجع باین ماجرا، علاقمندند که او اطلاعات محرمانه سفارت را در اختیار آنان قرار دهد.

وقتی مأموریت رودس در مسکو تمام شد و او

بکشور خویش باز گشت، روسها به آبل اطلاع دادند که با او تماس بگیرد آخرین آدرس او، در شهر سالیدها بود. آبل، هی هانن را برای یافتن وی با نجافرستاد. خود آبل بمن گفت که هی هانن موفق نشده بود رودس را در آنجا پیدا کند و بهمین جهت اطلاعات اضافی از مسکو خواست ولی جوابی دریافت نداشت. آبل عقیده داشت که این بزرگترین مورد اتهامی است که میتواند به هی هانن وارد آورد زیرا با ماده قانون مربوط به «سمی دراغوای افراد قوای انتظامی و سیاسی کشور» کاملاً تطبیق میکند. او افزود،

— اف. بی. آی تمام جزئیات راجع به رودس را میداند. مامورین اف. بی. آی تأیید کرده اند که رودس اعترافات کاملی بعمل آورده است و بدون شك قصدشان ازین اظهار آن بود که مرانیزو ادار باعتراف نمایند.

با کنجکاوی پرسیدم،

— آیا شما تحت تأثیر این موضوع قرار گرفتید؟

آبل بخشکی جواب داد،

— چه اهمیتی دارد!

و آنوقت یکبار دیگر نزد من تأکید کرد که مأموریت جاسوسی او بهیچوجه مربوط به اسرار اتمی نبوده است و اینکه در میان کتب کتابخانه او، یک کتاب مربوط به «طرز استفاده از نیروی اتم در صنعت» یافته شده بعلمت آنست که شخصاً باین مبحث و نتایج آن علاقه داشته است.

آبل گفت که مأموریت او در امریکا کسب اطلاعات عمومی غیر نظامی بوده است من در حالیکه لبخندی از ناباوری بر لب داشتم او را نگرستم و دیگر درصدد بر نیامدم بیش ازین سؤال پیچش کنم. بعد باو گفتم.

— آقای سرهنگ برای من باور نکردنی است که شما تمام وسایل کامل جاسوسی مدرن را در کارگاه خود نسکاه داشته باشید. اینکار خلاف ابتدائی ترین اصول قانون جاسوسی است.

و آبل بعنوان جواب فقط گفت ،
- من تمام کوشش خود را برای راحت کردن خودم از سر
آنها بعمل آورده بودم ...
او فهمیده بود که من الفبای جاسوسی را خوب بلدم و این
موضوع را نیز بعلمت داشتن صلاحیت عنوان کرده ام. من با او گفتم ،
- من از آن میترسم که مبادا دادستان دلایل قویتری
نیز در اختیار داشته باشد مقامات قضائی اکنون چنان رفتار
میکنند که گوئی ادعا نامه خود را بر اساس يك شاهد اتفاقی و
پشیمان مانند هی هانن تنظیم کرده اند ولی اگر دلایل دیگری
در اختیار داشته باشند برخورد با آنها در دادگاه مشکل است .
آیا در امریکا کسی نیست که از فعالیت های واقعی
شما اطلاع داشته باشد و بتواند تا حدود لازم به ما کمک
کند ؟

تا آن لحظه ، مشتری ام اعتماد مطلقى بمن نشان داده
و از ابراز هر گونه عقیده و حرکتی که بی اعتمادی او را نشان
دهد خودداری کرده بود ، ولی اینبار ناگهان چشمان درشت
خود را بمن دوخت رنگش بشدت پرید و دستهایش شروع به
لرزیدن کرد ، و در حالیکه از فرط ناراحتی و تشنج عصبی سیگار
خود را دوباره در جاسیگاری می نهاد ساکت ماند من ادامه دادم ،
- آقای سرهنگ لازم است این حقیقت را بمن بگوئید
بنفع شماست زیرا این شما هستید که باید بمن کمک کنید ، تا بطرز
قاطمی از شما دفاع کنم .

يك لحظه بنظر رسید که بفکر فرورفته است ، ولی من
احساس می کردم که او ، بجای کوشش در یادآوری هویت چنین
شخصی ، در اعماق ضمیر خود مشغول حساب کردن این مسئله
است که تا چه حد میتواند ، وجود هویت شخص مزبور را فاش
کند . آنگاه گفت :

و برایم شرح داد که این آلن وینستون یک دانشجوی «امی» دانشگاه نیویورک است و بعلمت آنکه از «زندگی بورژوازی» خانواده اش ناراحت بود و آنرا «منحط» میدانسته، از پدر و مادر خویش جدا شده است و از نظر خانوادگی پسریکی از صاحبان صنایع نساجی است من سهولت فهمیدم که این پسر از پدر و مادر «بورژوازش» پول میگریفته و گاهی هم به آبل کمک‌هایی میکرده است.

آبل بمن گفت که او و وینستون، یکروز که تصادفاً هر دو برای تهیه طرح تا بلو خود به سنترال پارک رفته بودند، بایکدیگر آشنا شدند. آنها بفاصله کمی پی بردند که سلیقه شان در هنر، موسیقی، واحساسات و زندگی یکیست و بر این اساس دوستی شان محکم شد. باهم بتماشای کنسرتها، فیلمها، موزه‌ها رفتند و بارها با یکدیگر در رستورانها شام و ناهار خوردند. چندبار نیز اتفاق افتاد که در منزل یکی از دوستان وینستون واقع در مرکز بروکلین، جلسات ضیافت جالبی تشکیل دادند و آبل بعلمت تجربه و پختگی، درین جلسات نوع شراب و غذا را انتخاب میکرد.

آبل بمن گفت که سعی کرده‌ام طغیان دوست جوان او وینستون را علیه خانواده اش، بصورت یک «کوشش جهت همکاری» تلقی کنم، در حالیکه وینستون، هرگز درین کار دخالتی نکرده است. آبل میگفت اولین عکس العمل این جوان در قبسال پیشنهاد همکاری منفی بود و ظاهراً او بعداً اصراری درباره آن نکرده است. ولی اطمینان عجیب آبل با و آدمی را مبهوت میکند. این اطمینان بحدی بود که او ۱۵۰۰۰ دلار پول نقد خود را بصندوق بانکی وینستون ریخت تا خیالش جمع باشد زندگی واقعی سرهنگ آبل، واعمال و رفتار خصوصی او، تحت قوانین عجیب و فوق انسانی تسلط بر خود، و صرف نظر کردن از هر هوس و اشتیاق ولدتی بوده است این مرد آنطور که من دیدم سرسختی و تنهایی و بی‌اعتنائی یک کوه خارا

داشت ، ولی يك چنین زندگی معمولاً آن قدر ، یأس آمیز و اندوهبار است که آدمی فقط می‌تواند از طریق یافتن دوستان نوکرمآبی، چون وینستون ، تشفی کند .

در مورد مردانی نظیر آبل چنین دوستی‌هایی در نوع خود، نمودار مفهوم خاصی هستند و آن اینکه هنرمندان جوان که معمولاً از سیاست و اوضاع جهانی بهیچوجه سردر نمی‌آورند ، وقتی پیر جهان‌نیده‌ای رادر مسیر فکری خود می‌بینند دور او جمع می‌شوند و آبل نهایت استادی رادر وانمود ساختن خود باین شکل اثبات کرده بود.

وینستون و دوست هنرمند و جوانش برت سیلورمان و داو لوین، رابطه روحی عمیقی با آنچه آبل خود را بآن وانمود میکرد در خویش حس می‌نمودند.

این مرد عجیب از هر حیث قیافه يك دوست مهربان دقیق، وفادار و دلسوزرا نیز داشت. و يك دوست ارشد کامل بود .

وقتی آبل شرح روابط خود را با این افراد داد، من خطری را که آنها ممکن بود برای امر دفاع از وی بوجود آورند باو متذکر شدم. ولی او اظهار داشت که وینستون به هیچوجه هویت واقعی ویرا نمیداند و فقط او را بعنوان يك موجود سرگشته و واخورده اجتماع می‌شمارد. برای تغییر صحبت، من درباره گذشته و اصل و نسبش ازو پرسیدم.

آبل گفت که يك گرجستانی اصیل است. او در حالیکه بنظر می‌رسید قدری تسکین یافته است اظهار داشت که، بارها یهودیان او را بعنوان یکی از همکیشان خود گرفته‌اند ، بارها هم اتفاق افتاده که آلمان‌ها خمال کرده‌اند او آلمانی است و لهستانیها او را لهستانی انگاشته‌اند و دیگر لازم بتذکار نیست که امریکاییها هم مدت ۹ سال او را يك امریکایی بوامانده و قدیمی ساکن بروکلین - نیویورک شناخته‌اند .

آبل حرف میزند

اکنون دیگر لازم بود، که جریان کامل دستگیری آبل را کتباً از او بگیریم تا بتوانم آن را در لایحه دفاعیه خود مورد استفاده قرار دهم.

روزنامه‌ها خبر دستگیری او را فقط بمیزانی که مقامات قضائی تعیین کرده بودند انتشار دادند. بموجب این خبر معلوم می‌شد که آبل در یکی از هتلهای نیویورک دستگیر و یکی از اردو گاههای زندانیان در تکزاس منتقل شده و در بادی امر به عنوان یک فرد بیگانه که بطور غیرقانونی در امریکا اقامت کرده است، تلقی گشته و پس از آن که اطلاعات مربوط بوی جمع آوری شده، رسماً بعنوان جاسوس بزندان منتقل گردیده است.

بتدریج که سرهنگ آبل داستان زندگی و دستگیری خویش را حکایت میکرد و مینوشت من پی می‌بردم که سرگذشت او واقعا چقدر عجیب و حیرت آور بوده است. او بمحض دستگیری در هتل لاقام نیویورک در اختیار سرویس تشخیص هویت درملین گذاشته شد. او نتوانسته بود در موقع دستگیری، گواهی مربوط باین مؤسسه را ارائه دهد. سپس ۵ روز، از او و سرنوشتش اطلاعی حاصل نشد، زیرا درین مدت رسماً اما مخفیانه توسط مامورین اف بی آی با هواپیما به تکزاس منتقل گردید. در حقیقت خود آبل و هرچه مربوط باو بود، بمحض دستگیری از چشم عموم ناپدید گشت و مامورین توقیف

و اعزام او را به ۳۰۰۰ کیلومتری نیویورک یعنی تکزاس و شش روز بازداشتش را بعنوان مظنون بارتکاب یک جنایت عمده، کاملاً مخفی نگاهداشته بودند .

در عین حال باید دانست که حقوق دفاعی او، درین مدت مانند حقوق دفاعی هر آمریکائی دیگری از نظر قانون محفوظ بود و فقط ظاهراً وی وضعی داشت که بدستگیری و بازجوئی اش قیافه عادی نمیداد . آبل داستانش را چنین حکایت میکرد، - روز یازدهم ماه مه سال ۱۹۵۷ - من وارد هتل لاتام واقع در شماره ۲۸ خیابان مانهاتان شدم و نامم را بعنوان مارتین کالینز در دفتر هتل ثبت کردم و اطاق شماره ۸۳۹ آنرا از قرار هفته‌ای ۲۹ دلار اجاره نمودم و اجاره اتاق را نیز مرتباً روزهای شنبه پرداختم .

وقتی بالاخره ما برای توقیف او علنی شد، روزنامه - نگاران بدفتر هتل او هجوم آوردند و مدیر هتل - ابزیر مهمیز سؤال کشیدند .

مدیر هتل گفت که مارتین کالینز مرد بسیار آرام و بی سرو صدائی بود که از حیث اقامت در هتل ، توقعات زیادی نداشت .

پیشخدمت‌ها حکایت کردند که کالینز مستاجر بسیار خوب و مهربانی بود . اجاره اتاق خود را مرتباً می‌پرداخت و منتظر صورت حساب و رسید نمی‌شد او بقدری ساکت و آرام بود که در بسیاری اوقات کارکنان هتل نمی‌دانستند که او در اتاقش هست یا نه و این خود نموداری از قدرت روحی عجیب آبل بود یعنی بسهولت میان مردم کم می‌شد و فقط نامی از او در دفتر هتل وجود داشت، و با سکوت و ابهام در میان انبوه آمریثائیان هجول و پرکار و شلوغ پنهان میکردید که اثری از او بدست نمی‌آمد و بنظر میرسید که درین هیاهوی فوق‌العاده، او زندگی آرام و منزوی و ساده‌ای را میکرد و هرگز از چیزی شکایت نداشت و همه چیز برای او ساده و بی‌تفاوت است.

اتاق شماره ۸۳۹ که يك اتاق ۳ در چهار متر بود و حمام کوچکی متصل بنخودداشت، در طبقه هشتم واقع گشته بود. اناثه این اتاق را يك تختخواب دو نفره ، يك گنجه كوچك و كوتاه، يك ميز تحریر كوچك ، دو صندلی راحتی و يك جالباسی تشكيل میداد و در گوشه‌ای از آن يك پاراوان، بادر كوتاه خود مشاهده میشد. علاوه بر این يك ميز كوچك پای تختخوابی نیز در این اتاق بود که بنا بگفته مقامات اف . بی . آی فرستنده رادیوئی نیرومندی با امواج كوتاه در آن تعبیه شده بود . آنتن این فرستنده از امتداد دیوار بالا میرفت و پس از رسیدن بسقف کابین حمام، از گوشه بالائی پنجره خارج میشد و روی پنجره... اداره مرکزی اف . بی . آی بود! آبل میگفت،

روز جمعه بیست و یکم ژوئن، تقریباً در حدود ساعت هفت و نیم صبح من بر اثر ضربات شدیدی که بدراناقم نواخته میشد از خواب بیدار شدم . شب قبل چنان گرم بود که من تقریباً برهنه در بستر خوابیده بودم . از زیر و بدون آنکه لباس را بپوشم، در را باز کردم سه نفر گردن کلفت، بسرعت داخل شدند و در حالیکه کارتهای خود را بمن نشان میدادند خود را مأمور اف . بی . آی معرفی کردند ، من قطع دارم که آنها مسلح بودند ولی یادم نمیآید که اسلحه در دستشان دیده باشم . آنها مرا گرفتند و روی تختخوابم گذاشتند و دستور دادند تکان نخورم، من همچنان برهنه بودم آنگاه آن سه نفر که بترتیب خود را فیلن ، گامبر و بلاسکو معرفی کرده بودند ، چند دقیقه‌ای با من صحبت کردند و اصرار نمودند که با آنها « همکاری » نشان دهم و افزودند که « ما همه چیز را راجع بشما میدانیم . شما را تعقیب کرده و تمام جاسوسان زیر دست شما را شناخته ایم ، ولی من بآنها گفتم که نمیدانم راجع به چه چیزی صحبت میکنند، زیرا میدانستم که حق دارم هیچ صحبتی نکنم و میخواستم ازین

استفاده کردم در تمام مدتی که آنها از من بازجوئی میکردند، مرا «سرهنگ» خطاب مینمودند. در حالیکه من قبلاً هیچ اسم و عنوان و مقامی حتی در چهارچوب قوانین امریکانداشتم ... از نظر آبل خطاب قرار دادن لفظ «سرهنگ» بمعنای خیانت‌هی هانن بود زیرا در امریکا فقط او میدانست که آبل در سرویس مخفی شوروی، دارای چنین درجه مهمی است.

مامورین اف. بی. آی باو گفته بودند،

- آقای سرهنگ بر طبق اطلاعاتی که به ما رسید ما اطمینان حاصل کرده‌ایم که شما به جاسوسی اشتغال دارید و اکنون علاقمندیم که با ما همکاری کنید. و الا بمحض خروج ازین اتاق دستگیر خواهید شد.

قرار بود بمحض آنکه آبل همکاری خود را اعلام کند، یکی از مامورین بلافاصله با افسر مافوق خود در اداره اف. بی. آی تماس بگیرد و حدود همکاری او را با عناصر خودی گزارش بدهد. ولی چون آبل تمایلی به همکاری نشان نداد، مامورین مزبور سه افسر وابسته با اداره مهاجرت را که در خارج هتل منتظر بودند وارد اتاق او کردند. آبل بمن گفت،

- اینبار دیگر انانام از افسر و مامور مخفی پر شد. افسران اداره مهاجرت فوراً شروع به بازجوئی از من کردند، من اطلاع داشتم که آنها چنین حقی را دارند. ظاهراً بازجوئی از من توسط آنها، وبدستور و هدایت قبلی اف. بی. آی صورت گرفت. آنها لباسهایی را که شب گذشته بر تن داشتم کاوش کردند، این لباسها روی میز تحریر قرار داشت، آنکاه پاراوان را گشودند، لباسهایی را که در جالباسی بود کاویدند، کشوهارا باز کردند و محتویات آنها را روی تخت خواب ریختند. تمام لوازم و اثاثه اطاقم بگوشه و کنار و وسط اتاق ریخته شد و سپس جمع آوری و در چمدانهایم قفل گردید.

ساده و عادی را از منازعه های معمولی و متوسط خریده است. اینهم نموداری از نبوغ عجیب او در استتار بود که بكمك آن میتوانست خویشتن را چون مردی آرام و بی سرو صدا و بسیار معمولی که هیچ وجه تمایز و تشخیصی با دیگران ندارد در بین افراد جامعه پنهان کند. علاوه بر این علت آنکه او يك هتل محقر را برای اقامت انتخاب کرده بود آن نبود که میل داشت در مخارج زندگی صرفه جوئی کند. زیرا ثابت شد که او از لحاظ پول هیچگونه نگرانی نداشت افسران اداره مهاجرت توانسته بودند ، مبلغ / ۶۵۰۰۰ دلار پول نقد در اتاق او کشف کنند که / ۴۰۰۰۰ دلار آن بصورت اسکناسهای ۲۰ دلاری در کشو میزش قرار داشت. به علاوه دو هزار و پانصد دلار پول بصورت اسکناس ۵۰ و ۲۰ دلاری و يك رسید اعتبارنامه بانکی بمبلغ ۱۳۸۶۲۲ دلار متعلق به بانك اسمیت ریور در اتاق او یافته شد و کلید گاوصندوقی نیز در آن کشف گردید که / ۱۵۰۰۰۰ دلار پول نقد در آن وجود داشت . در کنار پاکت پول ، مأمورین امریکائی شناسنامه ای بنام امیل ربرت گلدفوس متولد ۲ اوت ۱۹۲۲ و يك شناسنامه دیگر بنام مارتین کالینز ، متولد ۲ ژوئیه ۱۸۹۷ یافتند ، وقتی اف بی آی ، شناسنامه امیل گلدفوس را در ادارات آمار با رونوشت اصلی آن تطبیق کرد معلوم گردید که امیل گلدفوس اصلی که کودکی سفید پوست و رنجور بوده ، در سن دو ماهگی ، در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۰۳ در ایالت نیویورک در گذشته است. بالاخره در میان سایر اشیائی که در اتاق او یافته شد ، دو قطعه عکس بود که پشت آنها چنین نوشته شده بود ، شرلی و موریس يك افسر اداره مهاجرت که در توقیف آبل شرکت داشت بعدها نزد پلیس اعتراف کرد .

— ماهنگام تفتیش اوراق و ائانه این مرد غریب ، چشمان بصورت حسابی بنام گلدفوس افتاد. او تا آن موقع خود را کالینز ، معرفی کرده بود. وقتی پرسیدیم این گلدفوس کیست

من شروع بجمع آوری لباسها و لوازم او و ریختن آنها در چمدانهایش کردم . من بترتیبی عمل میکردم که احساس کردم او خوشش نیامد .

لحظه ای بعد او تقاضا کرد که خودش اینکار را بکند موافقت کردیم و او با کمال دقت و احتیاط یکایک لباسهایش را بلند کرد و مرتب نمود و در چمدانی چید و با سایر اشیاء نیز چنین رفتار مرتبی در پیش گرفت و در موقع انجام کار، گاهی اشیائی را هم پیدا می کرد که بدرون سبد خاکروب می انداخت . وقتی کارش را تمام کرد سبد خاکروب را تقریباً نصف شده بود .

ولی در همین سبد خاکروب بود که اف. بی. آی بعداً توانست قطعاتی از چوب آبنوس را که توی آن خالی شده و دفترچه علائم رمز با کمال مهارت در آن پنهان گشته بود کشف کند !

افسران اداره مهاجرت همچنین تأکید کردند که آبل چند ظرف حاوی لوازم نقاشی روی لبه پنجره جا گذاشته بود . او یکمشت مداد، دو پاکت کلینکس و یک قطعه سیم را دید و چند قطعه کاغذ را در سبد خاکروب انداخت در موقعیکه آبل مشغول جمع آوری اثاثه و لوازم خود بود، یکی از کارآگاهان اداره مهاجرت بنام روبر شو نبرگ او را زیر نظر داشت ، شو نبرگ بعدها اعتراف کرد ،

- وقتی آبل کارهایش را تمام کرد، از من اجازه خواست که یک ساک بزرگ دستی خود را که لوازم عکاسی اش در آن بود مرتب کند .

در اثنائی که او مشغول مرتب کردن این ساک بود، من دیدم که با کمال مهارت چند قطعه کاغذ را از میان اشیاء درون آن برداشت و کوشید آنها را در آستین خود جا بدهد من فوراً بسمت او پریدم و دستش را گرفتم و سه قطعه کاغذ را از چنگش خارج کردم . روی دو قطعه ازین کاغذها چند

سطری بزبان اسپانیولی نوشته شده بود .
یکی ازین سطور با کلمه **بالمورا** و دیگری با کلمه **در**
وسومی با کلمه **درمکس** شروع می‌شد. یاد می‌آید که در یکی
از جملات نیز کلمه عجیبی **بشکل چی چواچا** وجود داشت .
روی قطعه کاغذسوم، تصویری رسم شده بود که در حقیقت مجموعه‌ای
از ارقام بود:

این ارقام بصورت دسته‌های ۵ تایی بودند و مجموعاً
۸-۱۰ خط، ازین گروه‌های ارقام در آن دیده می‌شد.
اما آبل در شرح حال خویش می‌گفت:

— پس از قریب يك ساعت، افسران اداره مهاجرت بمن اجازه
دادند لباس بیوشم و چمدانها و اشیاء شخصی مرا گرفتند و دستبند
بدستم زدند و از اتاق خارج کردند. قبل از خروج از هتل از من
خواستند که اجازه بدهم اجاره آپارتمان مرا تا امروز (۲۱
ژوئن) بپردازند و تأکید نمودند که بمحض خروج از هتل توقیف
هستم . ما از در عقب هتل خارج شدیم . يك اتومبیل سیاه رنگ
که در خیابان منتظر ما بود ، ما را به اداره مرکزی امور
مهاجرت واقع در شماره ۷۰ خیابان کلمبوس، ما نهادن برد. در
آنجا ما مورین اثر انگشت مرا گرفتند و از من بصورت‌های
مختلف عکسبرداری شد و تا ساعت چهار بعد از ظهر تحت مراقبت
شدید در آنجا ماندم . و آنگاه يك اتومبیل مرا بفرودگاه
نووارک، واقع در نیوجرسی رساند. در فرودگاه سوار هواپیمائی
که بنظرم يك دا کوتا — ت بود و قبلاً انظار من و همراهانم را داشت
شدم. همراهان من عبارت از دو افسر اداره مهاجرت بانامی،
سیلی و جوج بودند ، ما تنها مسافر این هواپیما بودیم. من از آنها
پرسیدم بکجا می‌رویم ؟ و آنها جواب دادند که نمیدانند در داخل
هواپیما، دستبند از دستهایم برداشته شد ، و تصور میکنم پنج
ساعت بعد بود که در آلاباما بزمین نشستیم.

هوایمای حامل آبل در شهر موبیل بزمین نشست. آبل نکاهی به اطراف خود انداخت و پرسید، اوه به آلاباما آمده ایم چه کنیم؟ سپس برای ما توضیح داد که در پرتو نور شدید آفتاب، ابتدا بنظرش آمد که وارد آلاباما شده است و افزود که این مطلب را از طریق محاسبه ذهنی سرعت و مدت پرواز هوایما کشف کرده است. آبل سپس چنین اظهار داشت:

— روز بعد که ۲۶ ژوئن بود مقارن ساعت ۵ ر ۴ بعد از ظهر ما به شهری رسیدیم که تصور میکنم بروئیل در تکزاس بود، درینجا دوباره دستبندبستم گذاشتند و سوار اتومبیلی که منتظر ما بود شدیم، یک اتومبیل دیگر هم ما را اسکورت میکرد و با اینحال ما به شهر ماک آالن که در یکصد کیلومتری واقع بود رفتیم و مرابه یک زندان مخفی که در اردو گاهی واقع بود سپردند. بعد از دو ساعت استراحت، قدری غذا برایم آوردند و نزدیک ساعت ۹ مرابه اطافی بردند که در آنجا بازجوئی مجدد از من شروع شد و تا اواسط بعد از ظهر ادامه داشت درین مدت فقط چند دقیقه بعنوان صرف نهار قطع گردید.

بعد از خاتمه بازجوئی، چون من تقاضا کردم و کیلی برایم تعیین شود، سیلی و جوج بمن جواب دادند که بزودی وقتی «بازجوئی قانونی» از من آغاز گردد، اینکار انجام خواهد گشت.

صبح روز بعد که یکشنبه ۲۳ ژوئن بود، طی تمام مدت روز از آبل بازجوئی بعمل آمد، دوتن از مأمورین اف.بی.آی آقایان گامبر و بلاسکو و چندتن از افسران اداره مهاجرت منحمله سیلی و جوج، جدا گانه درین بازجوئی شرکت داشتند و بدنبال هم کار را ادامه میدادند.

آبل میگفت:

— من از دادن هرگونه جوابی خودداری می کردم.

بمن نهار دادند و بجز مدتی که مشغول صرف نهار بودم بازجوئی از من، از ساعت ۲ صبح تا ۴ بعد از ظهر ادامه

یافت. (گزارش رسمی بازجوئی، بجز چند مورد جزئی، با همه این اظهارات تطبیق می کند.) روز ۲۴ ژوئن نیز بهمین ترتیب بود. روز سه شنبه سرانجام من تصمیم گرفتم که فاش کنم نام من رودلف ایوانوویچ آبل است و یک فرد شوروی هستم و مبلغ زیادی پول نقد امریکائی در خانه یکی از خویشان روسی خود یافته و در دانمارک شناسنامه جعلی آمریکائی خریده ام و در سال ۱۹۴۸ با آن بکانادا و سپس با آمریکا آمدم. پس از چنین اعترافی بود که بازجوئی خاتمه یافت و بمن اعلام شد که می توانم و کیلی برای خود انتخاب کنم.

روز ۲۷ ژوئن وقتی من در مقابل مأمورین اداره مهاجرت قرار گرفتم، تا یک بازجوئی قانونی را بگذرانم؛ و کیلی همراه بود. من بار دیگر تأکید کردم که رودلف ایوانوویچ آبل هستم و از طریق کانادا وارد امریکا شده ام و تحت نام امیل گلدفوس و مارتین کالینز در مراکز مختلف زیسته ام و اصلاً تبعه شوروی هستم.

آبل طی اظهارات خویش صریحاً اعلام داشت که خود را بعنوان یک نفر خارجی معرفی کرده و میداند که قوانین مربوط به مهاجرت و تابعیت در امریکا را بدین طریق زیر پا گذاشته است. او افزود که استاد دانشگاه بوده و در فاصله سال های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۶ تحصیلات متوسط خود را گذرانده و به دانشگاه مسکورفته و از سالهای ۱۹۱۶ تا ۲۰ در آن جا به تدریس پرداخته است.

آبل سپس نام پدر خویش را بعنوان ایوان متولد مسکو ذکر کرد ولی نکفت که او مرده یا زنده است و آدرس کنونی او کجا است، افزود که مادرش **کارینوالولود** نام دارد و در سالی که بنخاطرش نیست در شهر ساراتف روسیه متولد شده است. آخرین آدرس آبل طبق اظهار خودش در وطنش چنین بود: **بولوار نیکیتسکی - مسکو**. وی ۹ سال پیش از این محل مستقیماً بکانادا و از آنجا به امریکا عزیمت کرد. آبل

آنگاه نوشت:

- از من پرسیدند که آرزو دارم به کدام کشور بروم جواب دادم فقط به میهنم شوروی .
آبل سپس مجموعه‌ای از جرائمی را که در مورد تجاوز بقوانین امریکا و مقررات مربوط باقامت اتباع بیگانه باونسبت داده شده بود ، شنید . از جمله این جرائم عدم معرفی او به مراجع صلاحیتدار بود. و آبل در جواب آن اظهار داشت که میترسید اسرار اقامت غیرقانونی اش در امریکا کشف شود. ولی در پایان اظهار نامه خویش تاکید کرد که حاضر است بکشورش بازگردد.

آبل در پایان اظهار نامه خویش چنین نوشته بود :
- سپس من مدت سه هفته بوسیله مامورین مختلف اف . بی . آی مورد بازجوئی قرار گرفتم . این ماه -ورین پیوسته بمن تاکید میکردند که اگر همکاری با آنان را بپذیرم ، غذا و شراب و آپارتمان لوکس در هتل تکزاس بمن خواهند داد و از قرار ماهانه / ۱۰۰۰۰۰ دلار مرا استخدام خواهند کرد و در يك سرویس اطلاعاتی دیگر امریکا نیز بکار خواهند گذاشت . من از بحث و مذاکره درین باره امتناع کردم و پس از سه هفته بازجوئی آنان نیز از من پایان پذیرفت . در جریان اقامت شش هفته‌ای ام در زندان و دادگاه ماك آلن تکزاس بود که یکی از مامورین اف . بی . آی بنام فلن ، ورقه بازداشت مرا با اتهام جنایت صادر کرد و با تفاق یکی دیگر از همکاران خود آنرا امضاء نمود، بمن اطلاع دادند که بعضی از جرائم جاسوسی نیز، طی بازجوئی و تفتیش ۷ اوت ۱۹۵۷ بمن نسبت داده شده ولی من رونوشت این ورقه بازجوئی را ندیدم. بعد مرا بحضور يك مقام قضائی بردند و او بمن اطلاع داد که به نیویورک منتقل خواهم شد .
مقامات قضائی بهیچوجه تأیید نکردند که آبل مدت سه هفته و

پیشنهادی را که برای «همکاری» با او شده بود تأیید نکرد. گزارش رسمی حاکی بود که از روز ۲۷ ژوئن تا ۷ اوت که طی آن متهم دستگیر و به نیویورک منتقل شد، در اردوگاه اتباع خارجی مایک آلن تحت مراقبت بسر میبرد، حوادث چنان بسرعت برای آبل اتفاق افتاد که مردی که همیشه به احتیاط و آرامش و تفکرات قبای و منظم عادت داشت، از سرعت آن در شکفت شد. روز ۷ اوت در شهر ادینبورگ (تکزاس) صورت جلسه مربوط به انتقال او به نیویورک امضاء گردید و تشریفات آن ۲۰ دقیقه طول کشید. قاضی شهر موسوم به هال ازو پرسید:

— شما این نام را از کجا پیدا کردید؟ آبل نام بسیار مشهوری است که در جنوب تکزاس تعداد صاحبان آن بسیار زیاد است. آبل خنده کنان جواب داد:

— این نام اصلاً آلمانی است.

والبته اعتراف نکرد که عده دیگری از مأمورین شوروی در کشورهای دیگر و بعلم مختلف ازین نام استفاده کرده اند. روز بعد آبل تکزاس را با هواپیما ترک گفت تا در نیویورک، در برابر دادگاه راجع به اتهامی که بر او وارد آمده بود سخن بگوید. شب شده بود که هواپیمای حامل او در فرودگاه نووارک فرود آمد، اما اینبار جنبه مخفی ورود او از بین رفته بود فرودگاه بشدت از طرف مأمورین پلیس محاصره و محافظت میشد. افراد پلیس مخفی ایالتی و افراد اف. بی. آی همه جارا زیر نظر داشتند و خبر نگاران تمام جرایم و خبرگزاری ها با دوربینهای عکاسی و فیلمبرداری شان در آن گرد آمده بودند. بعقیده بعضی ها، قیافه آبل گرفته و عبوس بود. عده دیگری ویرا جاسوسی که قیافه حق بجانب گرفته بود شمر دند. طی مدت پرواز خود از هوستون به نیویورک، آبل در هواپیما با آقای نیل ماتیوز افسر پلیس مراقب خویش بگفتگو پرداخته بود و جالب است که این گفتگو در اطراف شرایط عمومی زندگی در دو کشور آمریکا و شوروی دور میزد.

آبل گفته بود :

- هنوز خیلی چیزها هست که روسها فاقد آندولی خیلی چیزها هم هست که آن‌ها بوفوراز آن دارند.

آننو سرانجام در باره بالا بودن سطح زندگی مردم در امریکا توافق کردند.

آبل اذعان کرده بود که در امریکا لااقل همه خانواده‌ها دارای يك ینچال هستند که مردم شوروی هنوز از رسیدن به چنین مرحله‌ای بسیار دورند آبل و ماتیوز همچنین در گفتگوهای خود باین نتیجه رسیدند که روابط فیما بین امریکا و شوروی خوب نیست ولی اگر تعداد اشخاصیکه زبان کشور دیگر را در میهن خود بخوبی می‌فهمند زیادتر شود، این روابط بهبود خواهد یافت زیرا مجموعاً دانستن زبان طرف مقابل بتفاهم دائمی بین دو ملت رقیب، کمک خواهد نمود

روز بعد دوباره بدیدار آبل رفتم، از نظر روحی، این ملاقات برایم يك جنبه ساده تشریفاتی داشت زیرا قصد داشتم ورقه قبول قرار بازداشت او را، بامضایش برسانم اما در میان بهت و تعجب من مشاجره نسبتاً سختی بین من و او در گرفت. در آخرین ملاقات توافق کرده بودیم که آبل در شرح دستگیری خود بنویسد که، «از لحظه دستگیری تا زمان ایراد اتهام رسمی بامن به‌چوجه از لحاظ روحی و جسمی بخشونت رفتار نشده است» ولی در آن روز آبل ناگهان اظهار داشت:

- نه! این درست نیست! بامن بد رفتاری شده است.

خیلی هم بد.

اوسپس بعد از ظهر گرم و سوزانی را که در دادگاه مهاجرین در تکراس گذرانده بود یاد آوری کرد و افزود که یکی از مأمورینی که از وی بازپرسی میکرد، عاقبت از جوابهایش بتنگ آمد و چنان عصبانی شد که سیلی محکمی بگوشش نواخت بطوریکه عینکش بزمین افتاد. آبل گفت که بعدها نام این مأمور را فهمیده است لیکن هرگز درصدد

بر نیامده است که از وی شکایت کند و من متقاعد شدم که او بهیچوجه در نظر دارد از آن در دفاع خود استفاده نماید . من تصور میکنم که او چنان مرد شایسته و متفکری بود که حاضر نمیشد ، بهانه‌های اراذل و اوباش را برای حمله به دستگیر کنندگان خود ، مورد استفاده قرار دهد . در عوض چون افسری بود که زندگی‌اش را در تحت فرمان يك حکومت توتالیتر گذرانده بود ترجیح میداد که باخونسردی و آرامش تمام از روش خشنی که هنگام بازجوئی از وی بکار رفته انتقاد نماید . علاوه بر این چون مأمورینی که اورادستگیر کرده بودند در تمام مدت اقامتش در اردو گاه مهاجرین رفتار مناسبی با وی داشتند ، لهدا يك سیلی فی نفسه چیز مهمی نمیتوانست باشد . وانگهی افرادی که اورادستگیر کرده بودند ، در يك بعد از ظهر گرم تکراس ممکن بود مانند هر آدمی از کوره بدر روند چنانکه این اتهام در مورد خود آبل نیز وجود داشت مع الوصف دقت او نسبت بوقایمی که در موردش روی میداد ، یکی از اصول زندگی و حرفه عجیب او بشمار میرفت ، باید دانست که آبل بكمك گزارشهای دقیقی که راجع بفعالیت‌های خود بمقامات بالاتر میداد ، زندگی مینمود و دستمزدا و بتناسه صحت و دقت این گزارشها پرداخت میکردید ، مدت‌ها بعد ، او از زندان اقلانقا نامه‌ای بمن نوشت که در آن لزوم ابراز دقت رادر کار کسب اطلاعات علنا یاد آور میشد . او نوشت :

« آقا شما بعنوان يك وکیل دعاوی میدانید که استخراج حقیقت از خلال مدارك و اخباری که بدست انسان میرسد چقدر دشوار است ، بویژه اگر این مدارك ، عینی باشد . مشكلتر ازین موقعی است که انسان بخواهد ، موقعیت سیاسی کشوری را بر حسب اطلاعاتی که از افراد بشر بدست آورده است تجزیه و تحلیل نماید ، زیرا این افراد دارای عقده‌ها و عقاید قبلی و افکار جامدی هستند که سلیقه و طرز قضاوتشان راهنگام برخورد با حقیقت تغییر میدهد .»

خود خود داری کرد .

من بيهوده سعی کردم باو اثبات کنم که يك سيلی فی نفسه مانع امضاء کردن ذیل ورقه نمیشور لیکن آبل خود را خیلی خشن و استوار نشان داد و تاکید کرد که قدرت بدنی بطور غیر قانونی علیه او سکار رفته و او بجای شکایت حق دارد لااقل ذیل این جمله را امضاء نکند.

در همان ساعات حادثه ای روی داد ، که وضع را بحرانی تر کرد ، در حالیکه باتفاق آبل ، در معیت يك مأمور محافظ از سلول بیرون می رفتیم ، آبل بمأمور مزبور که جوان سالم و مرتبی بنظر میرسید اظهار داشت **زندگی در زندان واقعا خفقان آور است** . من فوراً باو پیشنهاد کردم که اگر مایل باشد حاضر م کتاب خاطرات ژنرال فن شلبرگ رئیس سرویس ضد جاسوسی آلمان در جنگ بین المللی دوم را برای مطالعه باو امانت بدهم و گفتم :

– شلبرگ ادعا میکند که در جنگ بین المللی دوم بیش از ۵۰ رادیوی مخفی شوروی را کشف کرده و محابرات رادیویی آنها را علیه روسها برگردانده است .
مأمور محافظ آبل بشدت خندید ولی آبل با خشونت جواب داد :

– آیا شلبرگ گفته است که ماچند تن از مأمورین او را کشف کرده ؛ جریان اعمال آنها نرا علیه آلمان برگردانده ایم ؟
• اریں گفتار آبل ما حدس زدیم که او احتمالاً در جنگ بین المللی دوم در آلمان نیز خدمت کرده است ، آنگاه از مأمور محافظ پرسیدم : آیا واقعا اجازه دارم که يك جلد کتاب خاطرات شلبرگ را بآل امانت بدهم یا حیرا مأمور فکری کرد و گفت :
– چون این کتاب جاسوسی است ، بموجب قانون مطالعه کنیی که زندانیان را تسویق به فعالیت مجدد در زمینه جرم خود کند ، برای آنان ممنوع است .

شوروی پس از ۳۰ سال خدمت مخفی و استادانه بکشور خود در
زمینه سب اطلاعات ، بموجب قانون از مطالعه کتبی که ممکن
بود او را بکار خویش تشویق کنند محروم میشد
آیا چنین شخصی بتشویق احتیاج داشت ؟
اما در باره اینکه با عدم مطالعه چنین کتبی ، احتمال میرفت
آبل برآه راست هدایت شود... واقماً چنین انتظاری پوچ و
بیحاصل بود .



معاون عجیب!

از مقابله ادعا نامه آبل و مطالبی که خود او نوشته بود
کاملاً آشکار میگردید که محاکمه او بر اساس شهادتهای هی هانن
معاون خائن او جریان خواهد یافت

این مرد، ستاره مدارك و شهودد محاکمه بشمار میرفت
و در آن موقع تحت حمایت اف . بی . آی قرار داشت . ابتدا
فکر نمیکردم او را به بینم ولی لارم بود حددا کثر اطلاعات را
در باره وی کسب کنم! ازینرو یکبار دیگر با خود آبل درین
باره بمذاکره پرداختم. آبل جزئیات مشروحنی را راجع بمعاون
خود برایم فاش کرد.

هی هانن مردی بود. ۳۵ ساله به قد ۱٫۷۵ متر و وزن
۸۰ کیلو، گندم گون، باموهای براق و لبهای باریک و فکین
قوی و مربع شکل و بالاخره چشمان آبی خاکستری...

هی هانن در هتل های پست و محقر ما نهان زندگی کرده
و سپس بمحلله فنلاندی های بروکلین رفته بود و بالاخره در
۱۹۵۵ به نووارک واقع در نیوجرسی نقل مکان کرد و یک مغازه
خالی را با طبقه بالائی آن اجاره نمود و در آن سکنی گزید.
آبل آدرس این مغازه و اناق را بخاطر نداشت و فقط میدانست
که مغازه مزبور در مجاورت فروشگاه قرار داشت که همه
چیز در آن بقیمت صد فرانک بود و روبروی آن اتوبوس خط
۸ توقف میکرد.

بيك مؤسسه تعاون فنلاندى در برو كلين نيز مراجعه کرده بود. من يادداشت‌های لازم را از اظهارات آبل راجع باین موضوع برداشتم و با انتظار آنکه يك خط اصلی جهت تحقيق بیشتر پيدا کنم به فعاليت پرداختم .

آبل می گفت که هی هانن- شاید تهمداً- همیشه بی پول بود و مرتباً از او پول پیش می گرفت. او مرد میخواره‌ای بود و چند بار هم درین باره باو تذکر داده شد و بتدریج خودش از رفتار خود ظاهراً بیمناک گردید و میترسید اگر بشوروی باز گردد عواقب وخیمی در انتظارش باشد.

آبل می گفت، او از هیچ چیز نمی ترسید ولی بزرگترین مایه ترسش آن بود که باو بگویند دیگر نکار خود ادامه ندهد! از نظر شخصی، من معتقد بودم که اظهار نظر آبل درباره هی هانن رد نکرد نیست زیرا با اعتقاد من هی هانن هر خاصیت و روش و سلیقه‌ای داشت ظاهراً در درجه اول به فکر حفظ خودش بود. بدون تردید او فهمیده بود که وقتی آبل تا این حد باو اصرار می کند که بکشورش باز گردد، بدان معنی است که او باید دوره معالجه و ترك الكل را در سیبری بگذراند!

در موقع برخورد با بارپرس، آبل یکبار دیگر مخابره اطلاعات محرمانه را بوسیله رادیو بخارج از آمریکا انکار نمود و اظهار داشت که اینکار بیحاصل و خطرناک بوده است. او همچنین از قبول این مسئله که دستوراتی برای کسب اطلاعات محرمانه اتمی دریافت داشته‌ای خودداری نمود و افزود که در آخر سال- ۱۹۵۴ و آغاز ۱۹۵۵ از قبول يك ماموریت کشف و تحقيق در اطراف پایگاه موشکهای نایک هر گولس آمریکا خودداری کرده زیرا لوازم اجرائی، چنین ماموریتی را نداشته است و علاوه اطلاعات مربوط باین موشکها در مجلات علمی آمریکا، در روزنامه‌هایی نظیر نیویورک تایمز منتشر شده بود و احتیاجی با کتشاف از نزدیک وجود نداشته است

در باره سایر رؤس مطالب ادعا نامه، آبل تا کید کرد که شخصاً اطلاعات محرمانه ای در امریکا کسب کرده ولی این اطلاعات محرمانه مربوط بزندگی و امور عادی اجتماعی بوده و علاوه وی قصد داشته است بکمک آنها تماسهایی حاصل کند. آبل افزود که مسافرتهايش به نیویارک، در نیویورک، و مسافرت می هانن بکوانسی و ماساچوست، فقط برای یافتن «بعضی افراد» بوده است.

وی گفت که او و هی هانن با نلانتک سبتی هم رفته اند تا در یک نمایشگاه عادی، مطالعاتی در اطراف اینکه بعضی اشیاء این نمایشگاه در معرض اشعه اتمی قرار گرفته اند یا نه بعمل آورند.

من از دقت آبل در پایان این مقال مبهوت ماندم زیرا او در پایان بمن گفت که بنظر او در موارد اتهامی هیچ دلیلی مبنی بر اینکه او اطلاعات مکتسبه را بر وسها داده وجود ندارد و بنابراین او در خطر اتهام توطئه علیه امنیت امریکا نیست! او فاش کرد که ممکن است هی هانن مستقیماً چنین اطلاعاتی را بمسکو داده باشد ولی خود وی نمیتواند چنین مطلبی را اقرار کند.

بعد از آنکه آبل را ترك کردم، تمام اطلاعاتی را که او درباره هی هانن بمن داده بود در اختیار یکی از کار آگاهان خصوصی قرار دادم و او را مامور کردم که باز هم بیشتر در باره این شخص عجب اطلاعاتی کسب کند. من هر لحظه بیشتر اعتقاد پیدا میکردم که محاکمه آبل بیش از پیش بر روی اظهارات و شواهدی که او علیه وی بکار برده دور خواهد زد و بنا بر این لارم بود هر چه بیشتر در باره هی هانن اطلاع داشته باشم نا در موقع لزوم بتوانم جزئیات زندگی و رفتار او را در دادگاه زنده کنم.

در آن موقع فقط ۱۵ روز با روز شروع محاکمه فاصله داشتیم و طبیعتاً این مهلت برای من که قصد داشتم

تمام شانهای دفاع و تقلیل مجازات او را در اختیار داشته باشم بسیار کم بود این مطلب را با قاضی در میان گذاشته و او قبول کرد که آغاز محاکمه را قریب دو هفته بعقب بیندازد ولی افزود که باید و اشنگتس نیز نظر او را تأیید کند

در این گیرودار يك واقعه قضائی دیگر ، من و معاونینم را سخت بحدومشغول داشت و این معاونینم بودند که ابتدا این موضوع را کشف کردند . یکروز هنگامیکه من وارد دفتر کارم شدم ، آنها را شدت عصبانی و ناراحت دیدم درست مثل آنکه هر دو ناگهان موفق بکشف يك دفينه مروئین یا پیدا کردن شاهد عینی يك قتل کشته باشند آنها در ضمن صحبت من گفتند که توقيف آبل در هتل لاتام و ضبط تمام لوازم و اثاث منزل او يك تجاوز آشکار بقانون اساسی ایالات متحده امریکا بوده است .

اگر این ادعا درست بود ، بنا بر این کلیه مدارکی که در هتل لاتام و استودیوی آبل در فولتون استریت بدست آمده بود ، نمیتوانست بعنوان مدارك متهم کننده در ادعا نامه مورد استفاده دادستان قرار گیرد . زیرا اکثریت این مدارك و لوازم ، از نظر قضائی اشیائی بود که مالکیت یا استفاده از آنها منع قانونی نداشت و درین صورت محاکمه شخصی باتهام مالکیت و استفاده از وسایل مزبور ، بکلی مسخره مینمود و در واقع دلایل ادعا نامه بر روی هیچ استوار بود .

نشستیم و من خود را بجای باز پرس تصور کردم و باتفاق معاونینم دوباره ببحث در اطراف این مسئله حساس پرداختم . آنها از نظریه خود دفاع کردند . شب شده بود ما میتوانستیم پل نورانی بروکلین و خیابانهای شلوغ اطراف آنرا به ببینیم . در سمت مقابل عمارت دادگستری ، هتل لاتام و ساختمانی که آبل در فولتون استریت در آن استودیوی خود را دایر کرده بود مشاهده میشد ، بنظرم میرسید که من همچنین خانه کوچک خود و غذائی را که زنم برای من

روی میزچیده و در حال سرد شدن است می بینم.
عاقبت تمام استنباطات معاوینم را جمع آوری کردم
این واقعیت که مأمورین دولت امریکا غفلتاً وارد منزل یکنفر
شده و بدون داشتن حکم توقیف، ویا اجازه بازرسی کامل، او را
دستگیر و لوازم زندگی اش را جمع آوری و مهر و موم کرده اند
و بعد هم او را مخفیانه به اردوگاه مهاجرین در تکران برده و
۴۷ روز شدیداً تحت مراقبت قرار داده اند. نشان میداد که ماده
چهارم قانون اساسی ایالات متحده امریکا علناً و عملاً مورد
تجاوز قرار گرفته بویژه که پنج روز اول اقامت آبل در دادگاه
تکران کاملاً مخفی بوده است.

در اثنائیکه مشغول تفکر بودم باین نتیجه رسیدم
که هر سرویس ضد جاسوسی در هر کشوری دارای قدرت وسیع-
است ولی این قدرت نباید بحدی باشد که قانون اساسی و آزادی
های عمومی را زیر پا بگذارد.

اگر دلائل کافی وجود داشت مبنی بر اینکه آبل یک
شخص خارجی است و بطور غیر قانونی در امریکا زندگی می-
کند و علاوه بر این یک جاسوس ممتاز شوروی بشمار میرود،
این دلایل بمن ربطی نداشت و بمن مربوط نبود که او را در خانه اش
گرفته و بار دو گاه مهاجرین برده و سپس بمدت لازم او را مخفی
نگاه داشته اند، وبعلاوه ارتباطی بمن نداشت که او از قبول
همکاری با امریکا خودداری کرده و یا خواسته است بمکزیک
یا هر کشور دیگر بازگردد.

بعلاوه برای دولت ممکن نبوده است که پس از تشبث
بشیوه های ضد جاسوسی برای کشف و دستگیری آبل، بدنبال
ورقه جلب او برای گرفتن و بردنش بار دو گاه بدود. برعکس
آسانتر آن بوده است که سرویس ضد جاسوسی از گرفتن ورقه
جلب و تفتیش صرف نظر کند، تا شاید شانس همکاری احتمالی
آبل را زیاد نماید، بدین معنی که در صورت قبول
همکاری از طرف او، بلافاصله وی را آزاد سازد

و اگر آبل باردیگر بکار سابق خود پرداخت و قول خویش را
اجرا نکرد فوراً بر طبق موازین قانونی وی را دستگیر و به
اتهام ارتکاب جنایت و توطئه علیه امریکا، علناً اورا محاکمه
و بمرگ محکوم بسازد . بدین طریق صحیح نبود که در حال
حاضر از موازین قانونی و شکلهای مشروع تعقیب و دستگیری
صحبت شود. زیرا دو طریق «قانونی» و «مخفی» هر کدام بمقصد
جدا گانه ای میرفت اما از نظر دفاعی، مانکشت بروی نقطه حساس
و مهمی گذاشته بودیم که می توانست مورد استفاده کامل قرار گیرد.
این فکر از آنجا بخاطر م رسید که یادم آمد ژنرال
دونووان رئیس مستقیم من در سازمان او.اس اس در سال
۱۹۴۵ از چنین موردی استفاده کرد. در آن موقع پرزیدنت
روزولت از خواسته بود که پایه های یک سازمان مخفی کسب
اطلاعات را در امریکا بریزد .

این سازمان که همان تشکیلات او.اس.اس ما بود، بعد
از جنگ ماموریتش خاتمه یافت. وقتی ژنرال دونووان بمن
دستور داد که بعنوان مشاور قضائی این سازمان تفاوت بین
جاسوسی و ضد جاسوسی را بمقیاس بین المللی تعیین کنم ، و
منحصراً این تفاوت را در داخل قلمرو آمریکا و در چارچوب
قانون اساسی و آزادی های عمومی نشان دهم، فراموش نکرد که
تذکرات لازم را در باره خطوط اصلی تفاوت این دو فن مخفی بمن بدهد
مثلاً او برای یک رژیم دموکراسی خطرناک می-
دانست که قدرتها در آن منحصرأ بیک سرویس مخفی تجویز
شود . زیرا استفاده از متدهای «قطعی»، بازجویی و تحقیق
این خطر را در برداشت که در بطن یک رژیم دموکراسی،
چیزی شبیه گشتاپو بوجود آید.

سرهنگ آبل ارپشت عبك ضخیم و درشتش ، باقیافه
یک استاد دانشگاه، متن دفاعیه ای را که من و همکارانم ، به
سبک ارنست همینگوی، درباره دستگیری وی تهیه کرده بودیم
گوش داد و آن را امضاء نمود و ما توانستیم نسخه ای
از آن را بدادگاه فدرال مانها تان تسلیم کنیم. بعد

مطبوعات را از تصمیم خود آگاه ساختیم و خیر آن مانند بمب
 ترکیب عناوین اول روزنامه‌ها در روز بعد چنین بود :

**آبل اعلام کرده اف. بی. آی بطرز غیر قانونی با او
 رفتار نهوده است جاسوس سرخ اف. بی. آی را متهم میکند و غیره**

تمام روزنامه نگاران در مقالات خود خاطر نشان ساختند،
 که اگر ما بتوانیم تکیه گاه دفاعی خود را حفظ کنیم اتهامات
 وارده بر آبل بکلی رد خواهد شد و باره باره بارار احساسا گرم
 شد. دوتن از وکلای حوان با عجله و عصبانیت بدفتر کارآمدند
 و اعلام داشتند که چنین دلایل مضحك و کثیفی اسباب آلودگی
 اف بی، آی خواهد شد. یکی از آنها بمن گفت:

— اگر من بجای شما بودم از قبـول دفاع این عنصر
 کثیف (آبل) خودداری میکردم، بگذارید مجازاتی را که شایسته
 آنست به ببند

من جواب دادم که میل ندارم اف. بی. آی را آلوده کنم
 و رویه قاطع آنرا تضعیف نمایم ولی بعلمت و وظیفه‌ای که جهت
 دفاع از آبل برای استفاده از دلایل موجود دارم باید دلایلی
 را انتخاب کنم که برای دفاع او مناسب باشد و از شدت دلایلی
 که علیه او اقامه شده است بکاهد و اگر چنین کاری را نکنم ،
 خلاف قوانین شفلی خود رفتار کرده‌ام و بالاخره اگر آنچه را
 که در قوه دارم برای دفاع از میو نلم بکار نبرم، لفظ «کثیف»
 در مورد خود من مصداق پیدا خواهد کرد.

معهدا بسیاری از همکارانم تأیید کردند که لا اقل از نظر حرفه‌ای
 ازینکه تمام وسایل قابل استفاده ، بمنظور دفاع مورد توجه
 قرار گرفته است راضی هستند یکی از رفقای قدیمی‌ام حتی برایم
 حکایت کرد که چگونه توانسته است بهمین وسیله، حکم آزادی
 یکی از دردان معروف گار صندوق را بگیرد. او بمن گفت :

— من مانند شما دلایل ادعای نامه را بکناری گذاشتم.
 در آن موقع مشاور حقوقی يك بانك هم بودم و مع الوصف چون
 درست عمل کردم تصور میکنم مقامات بانك مرا عفو هم
 کرده باشند.

اما آخرین اظهار عقیده را شخص سرهنگ آبل کرد
وقتی نتایجی را که اراستدلال خود گرفته بودم برای او خواندم
آبل آنها را عالی خواند و فقط از جمله آخر انتقاد کرد و گفت
- اگر جهان آزاد، خصوصیات اخلاقی و وجدانی
خود را درین ماجرا فراموش میکرد، دیگر جامعه‌ای در
دنیا وجود نداشت که بتوان از آن دفاع کرد.

و افزود که این دفاعیه بسیار هیجان‌انگیز است.
روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۷ به اتفاق آبل به دادگاه
بروکلن رفتیم. این تاریخ بود که قاعدتاً میبایست محاکمه
شروع شده باشد. من بمقامات قضائی گفتم که برای تکمیل لایحه
دفاعیه اقلالک ما وقت میخواهم. رئیس دادگاه با اعطای ده
روز مهلت من موافق کرد. من انتظار داشتم که در پایان این
مدت مار هم وقت دیگری بگیرم لیکن مقامات قضائی بعنوان
مصالح عالیه مملکت از تمدید آن برای خود داری کردند.
آنوقت من از دادگاه قاضا کردم که همانطور که وظیفه‌ام
حکم میکند احاره بدهند باهی هانن گفتگو نم. این تقاضا
مورد قبول واقع شد ولی «علل امنیتی» نسخه‌ای از عکس‌او
در اختیار من فرار نگرفت. و بار بهمین علل بود که ملاقات
مروم هانن تحت مراقبت شدید و فوق لعاده مأمورین مخصوص
انجام گرفت. مرا بر احتیاط نهج نکردم. زیرا بعد از ده
حرفها، هانن مردی بود که دستگیر شده جاسوسی شوروی او را بحوبی
میشناخت و چه برای سر او جایزه معین کرده بود. درستاد
مرکزی اف. بی. آی، ابتدا مأمورین مخصوص مارا سوار
انومبیل بی نم. ای کردند که فقط یک نفر در آن نشسته بود. وی
بدن آنکه لب سخن باز کند مار از راههای پریچ و حم زیاد
بحارج میویورک برد و در برابر رستوران ایستاد. درینجا
راننده از ما تقاضا کرد گیلاسی بنیم و افزود که حدود سکرربع
ساعت باید منتظر باشیم. چند لحظه بعد د. مرد داخل شدند که
کاملاً معلوم بود مأمورین و رال هستند. راهنمای ما
با آنها مدتی طولانی و در گوشه‌ای بطور آهسته صحبت

کرد بعد همگی دوباره سوار اتوموبیل شدیم و پس از نیمساعت راه پیمائی، که طی آن چندین بار بعقب و جلو برگشتیم، عاقبت وارد پارکینگ يك مثل شدیم.

بمحض پیاده شدن از اتوموبیل بطبقه دوم یکی از عمارات مثل شتافتیم. در وسط یکی از اتاقها که در آن کاملاً باز بود. هی هانن ایستاده بود و من او را از روی توصیفی که آبل برایم کرده بود شناختم. روی بالکن عمارت و کریدور مجاور آن چندین هزار نفر از اشخاص قویهیکل و خاموش مانند قراولان مسلح میرفتند و میآمدند، هیچ چیزی نشان نمیداد که قبل از ورود ما، هی هانن در این اتاق اقامت داشته و فقط يك گیرنده تلویزیون که باز بود و صدای آن شنیده میشد، نشان میداد که در اتاق مزبور کسی هست؛ بدون شك هی هانن مشغول تماشای آن بود. و وقتی ما را دید، چنان وانمود کرد که متوجه نشده است و همچنان بتماشای برنامه تلویزیون ادامه داد. کاملاً آشکار بود که این محل برای مواجهه من و او انتخاب شده و به علاوه شورای ملی دفاع امریکا، انتظار ندارد مذاکره من و او خیلی طول بکشد. هی هانن برای اولین بار سکوت را شکست و گفت:

— من، بزرگترین شاهد محاکمه هستم اشما که وکیل مارک هستید و میتوانید با من صحبت کنید و بی من حق ندارم باشما گفتگو نمایم. قبل از محاکمه به چه ۱۴

شکی نبود که آنچه او حکایت میکرد مطالبی بود که از او خواسته بودند حکایت کند، لهجه انگلیسی او نسبتاً صحیح و سالم بود ولی قدری شبیه باهالی بالتیک بود و من پیش خود فکر میکردم عجله آبل برای دیدار او نیز همین مطلب بود تا او پیش ازین در میان جامعه امریکائی غوطه نخورد و شناخته نشود. من میل داشتم صحبت هی هانن هر چه بیشتر طول بکشد تا بتوانم کاملاً قیافه و حرکات او را مطالعه کنم. بنا بر این صحبتش را که بسیار کوتاه هم بود قطع نکردم و سپس شروع بسئالات ملی را و نمودم ولی در برابر هر سؤال، او يك جواب را که ظاهراً از پیش آماده داشت تکرار میکرد.

- قبل از محاکمه بهیچوجه صحبت نمیکنم .
آبل گفته بود که هی هانن ۸۵ کیلو وزن و ۱۷۰ متر
قد دارد ولی وقتی من او را دیدم بنظر رسید که وزن او از
صد کیلو هم متجاوز است بجای ۳۵ سان نیز ۴۵ ساله مینمود
نگاه درخشان ، دندانهای سفید و منظم موهای سیاه و شانه زده
او از مشخصاتش بود .

بنظر میرسید که شقیقه خاکستری خود را بزحمت شانه
میکند تا موهای خاکستری آن معلوم نشود اگر کسی دقت
میکرد شباهت محسوسی نیز بین قیافه واندام او باملك فاروق
پادشاه سابق مصر مییافت، هی هانن با اینوصف اندام چابک و
نیرومندی داشت، شانههای پهن، وعضلات قوی، دستهای بزرگ
و عضلانی او کاملاً بچشم میخورد ولی این دستها در تمام مدت
صحبت با ما میلرزید. بدون شك او يك حالت بحرانی رامی
گذراند که در آن ودکانقش مهمی داشت، در ادعاینامه چیزی
وجود نداشت که او را از لحاظ محاکمه مضطرب کند من از او پرسیدم،

- چه موقمی دستگیر شدید؟

و در میان بهت و تعجب من او جواب داد،

- من ... من هرگز دستگیر نشدهام بلکه فقط مورد

حمایت قرار گرفتهام . من .. هیچوقت دستگیر نشدهام .

گیرنده تلویزیون همچنان بکار حویش مشغول بود
ویك فیلم گاسکستری نمایش میداد، و بطرر عجیبی قهرمان آن
جمله جالبی را بر زبان راند، او گفت،

- ممکن است من يك جنایتکار باشم ولی در هر صورت

حق دارم و کیلی برای خود انتخاب کنم .

در تمام این مدت در اتاق باز بود و مامورین غول پیکر

مشغول مراقبت او و من بودند .

هی هانن در جواب هر سئوالی که در باره گذشته او

میکردم پاسخ میداد،

- چرا این سئوالها را از مارک نمیکنید او

جواب این سئوالها را خیلی بهتر از من میداند .

در جواب سؤال دیگری با صدای بلند چنانکه گوئی
میل دارد مراقبتش هم بشنوند گفت:

- بروید از مارک بپرسید او میدانند و بعلاوه دستورات
رادیوئی راجع بمن دریافت کرده است. مخصوصاً او از ماههای
آخر زندگی ام کاملاً مطلع است

هی هانس مانند بسیاری از افراد دیگر نظیر خود به
تدریج پی میبرد که زندگی حائنین یک زندگی جهنمی و بی پایان
است. و یک فرد خائن، رفتی قدم اول را برداشت همه ترسها
و اضطرابات قدیم باو هجوم می آورد و اگر نخواهد ازین
وضع منفور نجات یابد، باز هم ناچار بترك خانواده، وطن،
و گذشته خویش خواهد بود.

آل و اشخاصیکه از طرف اف بی آی مأمور حمایت
ارهی هانس شده بودند، خاطرات گذشته او را تشکیل می دادند و
در اطراف او جز تقصیر گناه، و شرم و ترس و تردید چیزی چشم
نمیخورد.

هی هانس سرانجام صریحاً اظهار داشت که بنفع او
و دادستان است که بیش ازین چیزی نگویید و افزود:

- من دیگر حرفی نمیرنم شما وقتتان را تلف می کنید.
مر جواب داد:

- هر طور که میل دارید من حرفی ندارم یکدیگر را
در روز محاکمه خواهیم دید.

و براه افتادم هی هانس لبخندی بمن زد و دندانهایش
نمایان شد و ناگهان بنظر مرسید که خیلی آسوده شده و مانند آنکه
از بیگاری طاقت فرسائی وارغ شده باشد، نفسی براحتی کشیده است.

وقتی هی هانس را ترك گفتم تصویر چهره او را برای کار آگاه
خصوصی مؤسسه مان رسم کردم چهره او بعنوان يك علامت
کاملاً مشخص، اثر خراشی را بر روی گونه اش داشت. ولی بنظر
مرسید که وی جراحی عمیقی در باطن دارد که نمیتواند آنرا
پنهان کند. البته خیلی خوب بود که از و بشدت مراقبت

مورد او فقط این قضیه باقی میماند که درموقع طرح ادعای نامه چه نوع شهادتی از او ساخته بود .

آخرین فکری که من درباره او داشتم بوسیله گزارشی که از کار آگاه خصوصی مؤسسه مان بمن رسید نائید شد. با وجود اطلاعات ضعیفی که درباره هی هانن باوداده بودم او توانسته بود رد پای ویرا که تحت نام اوژن مارکی زندگی میکرد پیدا کند و معلوم سازد که او در شماره ۸۰۶ برگن استریت شهر نووارک زندگی میکرده است. هی هانن در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ درین محل زندگی کرده بود ، و این محل را بوسیله دادن یک اعلان پیدا کرده و یک اجاره نامه بمدت سه سال از تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۵۵ امضاء نموده بود . تقریباً یکسال بعد او «رنش» ناگهان وبدون بجا گذاردن هیچ نشانی و علامتی ازین محل اسباب تشری کرده بودند و غیبشان زده بود . گزارش کار آگاه خصوصی حاکی بود که حوالی خیابان برگن ، عبارت از محله پستی است پر از نه مغازه ها و منازل محقر که نیمی از آن متعلق به سیاهپوستان و نیم دیگر متعلق بسفید پوستان است ولی عمارتی که هی هانن و «رنش» در آن میریستند، نسبتاً خوب و آبرومند بوده است . همسایگان هی هانن عقیده داشتند که او شخصی اسرار آمیز است و قابل معاشرت نیست و در محله کسی علاوه به تماس با او راندارد ، ریر امردی میخواره است و دائماً بطری بدسدر لریدورهای عمارت محل اقامت خود راه میرود و آ بجو و ویسکی میموشد ، این عقیده نشان میدهد که هی هانن بحوبی توجه عمومی را بخود جلب کرده بود .

چند نکته دیگر که کار آگاه خصوصی برایمان کشف کرد

باین شرح بود :

هی هانن روزها به میگساری اشتغال داشت و بسیار اتفاق میافتاد که بامعشوقه موطلائی و فشنکش جدال میکرد و این جدال گاه بمنتهی درجه شدت میرسبد و معشوقه زیبا از دست او کتک میخورد . او شغلی نداشت و با اینوصف

بقدری که يك اتوموبیل بخرد و دائماً و بسکی بنوشد پول داشت. بارها وضع او پلیس گزارش شد لیکن مأمورین هرگز برای رسیدگی بوضع او مداخله نکردند. بعلاوه هی هانن هرگز کسی را بخانه خود نبرده و اتاقهای خود را با و نشان نداده بود، و حتی شیشه‌های یکی از پنجره‌ها را که به کوچه باز میشد با رنگ کدر گرفته بود تا کسی داخل مسکن او را نبیند. همسایگان دیگر به جار و جنجال‌های او عادت کرده بودند. لیکن عقیده داشتند که علت بد رفتاری فوق‌العاده او نسبت به «زنش» آن بود که این زن فوق‌العاده زیبا و دل‌فریب بشمار میرفته است. یکی از همسایگان هی هانن حکایت کرده بود، که هی هانن گاه چنان بشدت زن زیبای خود را میزد که هیچ مردی نسبت بزنش چنین رفتاری نمی‌کرد. يك همسایه دیگر گفت، که «شبه‌اصدای فریادهای وحشتناک از آپارتمان او می‌آمد بطوریکه مردم کوچه و خیابان می‌ایستادند و بفکر خبر کردن پلیس می‌افتادند. من خودم یکبار بدنبال پلیس رفتم ولی چون مأمورین نتوانستند داخل خانه او شوند، زن و شوهر را بحال خود گذاشتند»

يك همسایه دیگر حکایت کرد چگونه هی هانن زنش را مورد ایراد سخت‌ترین و دشوارترین ناسزاها و اهانتها قرار میداد. یکروز که او، چندین قرص نان خریده بود، زنش را در داخل نانوائی مجبور کرد بزمین بنشیند و درحین کتک خوردن قطعاتی را که بروی زمین افتاده است جمع کند و آن بدبخت نیز اطاعت کرده بود. این زن تقریباً سی و پنجسال داشت، و هانا نامیده میشد. او انگلیسی حرف نمیزد. و شاید این یکی از عللی بود که مانع میشد که او در مواقع اضطراری از همسایگان خود و یا از پلیس مدد بخواند. ولی به‌نظر رسید که روز ۲۴ مه ۱۹۵۶ طاقت هانا بسر رسید؛ ساعت ۸ صبح شخص ناشناسی به پلیس تلفن نمود و به شعبه ۶ آگاهی اطلاع داد که در شماره ۸۰۶ خیابان برگن، پلیس بکمک خوانسته میشود. سر جوخه گماورنی و یک پاسبان بنام گول شتابان عازم آنجا شدند

گزارش آنها نشان داد که او زن ما کی ۳۶ ساله هنگام جا بجا کردن يك بسته بزرگ، پای راستش بشدت مجروح و بعلت خونریزی شدید فوراً بمرکز پزشکی مارکلند منتقل شده وزیر نظر دکتر کانتر تحت معالجه قرار گرفته است.

سرجوخه گاوآرنی به کارآگاه ما گفت که هنگامیکه او به اتاق ما کی و زنش رسید، ما کی را دید که در حالیکه پای راستش او بشدت باندپیچ شده، در بستر افتاده است ظاهراً این باندهای زیاد برای آن بدور پای او پیچیده شده بود که از خونریزی جلوگیری کند. در بیمارستان جراحی او سه بنخیه خورد زیرا بسیار عمیق بود.

در مدخل اتاق او يك لکه بزرگ خون مشاهده میشود که بنظر میرسد در آنجا پای او مجروح شده و خونریزی آغاز گردیده است. دیوارها به لکه‌ها و ترشحات خون آغشته بود و وقتی آمبولانس او را به بیمارستان برد زنش با وحشت و اضطراب در گوشه‌ای ماجرا را تماشا میکرد.

پلیس با اظهارات هی هانن در باره چگونگی مجروح شدنش اعتماد کرد وی گفته بود که در موقع بسته بندی، کاردی که برای این منظور بکار میبرده از دستش در رفته و چنین مصیبتی ببار آورده است. کسی از ونیرسیده بود که چه چیزی را بسته بندی میکرد و بکجا میخواست برود یا آنرا بفرستد. اما مأمورین گزارش داده بودند که روی یکی از طبقات کمد او در اتاقش لوازم عکاسی دیده بودند و در اتاق نیز آن قدرها مبل و لوازم وجود نداشت که به بسته بندی بزرگی حاجت افتد طرز بازجویی و تفتیش مأمورین نیز چنان بود که همسایگان اطمینان حاصل کردند که پلیس بیش از یه اراجع به هی هانن و زنش مطالبی می‌داند.

جزئیات دیگری نیز بود که اسباب وسوسه و خیال

همسایگان شده بود: از آن جمله هی هانن پنجره اتاقش را با رنگ تیره گرفته بود و یا سگ پاسبان قوی هیکلی را

در آ پارتمان خویش نگاه میداشت و یا بالاخره بدون داشتن شغل آشکاری، دائماً مشروب میخورد و اتومبیل زیبایی خریده بود.. زن جوانیکه در يك کارگاه رنگرزی کار میکرد اظهار داشت که در ایامی که هی هانن در برگن استریت اقامت داشت اظهار امیدواری کرده بود که بزودی يك استودیوی عکاسی در آنجا باز کند ولی وقتی «زن» گرفت ازین فکر منصرف شد و از آن ببعده با زن بیچاره وید بختش بتنهائی زندگی میکرد. اتومبیلش هم اسباب تعجب و جلب توجه بود. چندروز پی در پی مشاهده میشد که اتومبیل او در برابر خانه اش ایستاده است، ولی ناگهان ناپدید میشد و مدت چند هفته کسی از آن اثری نمیدید. علاوه بر این اصل و نسب هی هانن و موطن او هم نامعلوم بود چنانکه براننده اتوبوسی که در حاشیه مقابل خیابان توقف میکرد گفته بود که اهل ایندیانا - ایلینویز است!

بقیه گزارش کارگاه خصوصی ما حاوی مطالب جسته گریخته و متفرقه ای بود که معمولاً همه کار آگاهان خصوصی برای مجسم کردن کامل وضع شخصی مورد نظر جمع آوری مینمایند، از قبیل اینکه او اجاره خود را بوسیله چک میپرداخت شماره تلفن داشت، زنش اغلب با او بسر میبرد، اف. بی. ای اخیراً به تجسس در اطراف او پرداخته و با پلیس محلی تماس گرفته بود. و یکبار هم قفل صندوق پستش شکسته شد و مورد بازرسی قرار گرفت و.. غیره ..

گزارش درعین حال حاکی از این بود که احمقانه است اگر تصور شود چنین شخصی در سرویس مخفی شوروی دارای درجه سرهنگ، دومی است و مأموریت مهمی بعهده او گذاشته شده است. با توجه باین که شغل جاسوسی و پرداختن بکار مخفی شغلی است که انسان باید در آن حداکثر احتیاط را بکار ببرد هی هانن هر عملی را که برای جلب توجه پلیس و مردم لازم بود

که بمنظور خاصی با آمریکا فرستاده شده است، رفتار کرده است. چند ساعت بعد من راجع بملاقاتم باهی هانن با آبل مذاکره کردم. او برای آن که حتی يك کلمه از اظهاراتم راجا نکندارد، دو دست خود را از پشت بگوشه‌هایش گرفت و سرش را جلو آورد تا خوب سخنانم را بشنود. البته او هرگز نگفته بود که نقص شنوائی دارد و گوشش سنگین است ولی این حرکتش مرا بفکر انداخت که دیگران گفته اند او قدری سنگین میشوند ولی این سنگینی گوش مانع از آن نبود که جواب سئوالات مرا بسرعت ندهد و بادقت نشنود، وقتی من باو گفتم که هی هانن هنگام برخورد با من چگونه میلرزید آبل گفت:

- او مشروب زیاد میخورد و این میخوارگی بر ترس و داهره او میافزاید، باید بدانید که هر احمق ترسوئی برای فرار از دلهره درونی خویش بمشروب پناه میبرد ولی ترسش دو برابر می شود. من تصویری را که از هی هانن رسم کرده بودم با او نشان دادم، آبل آنرا تأیید کرد ولی با مهر بانی از من خواست که چشمهای او را بهم نزدیکتر کنم و افزود:

- اگر چشمهای او از هم دور بود، پیدا کردنش آسانتر مینمود!

تاریخ محاکمه نزدیک میشد و من و معاونینم سخت سرگرم تدارك لایحه دفاعیه بودیم. اکنون که صحبت از این لایحه میکنم، لازم است از دو مقاله مهم که در همین ایام راجع بآبل در جراید منتشر شد یادآوری نمایم.

مقاله اول در روزنامه معروف دیلی نیوز منتشر گردید و سرگذشت جوانك روزنامه فروشی را بیان میکرد که روزی پیرمردی از او روزنامه‌ای خرید و در قبال آن سکه‌ای باو داد که این سکه تو خالی بود و در آن حلقه میکرو فیلمی

قرار داشت و این میکرو فیلم حاوی پیام رمز کاعلی بود.

نویسنده مقاله ادعا می‌کرد که کشف این سکه ، برای اف . بی . آی اولین برگه را برای تعقیب شبکه جاسوسی شوروی در امریکا فراهم آورد و این تعقیب بود که منجر به دستگیری سرهنگ آبل شد .

ولی موضوع بر سر آن بود که جوانك روزنامه فروش که در موقع شروع محاکمه آبل ۱۷ سال داشت چهار سال قبل سکه مورد بحث را پیدا کرده بود ، و معهدان نویسنده مقاله اظهار نظر می‌کرد که کشف این سکه بنا بر مصالح انتظامی مخفی ماند تا اف . بی آی و پلیس محلی بتوانند تار عنکبوت خود را بطرز محکمی در پیرامون آبل بتنند ، نتیجتاً ممکن بود از این جوانك در محاکمه بعنوان شاهد استفاده شود و بنظرم رسید که مگر دادگاه ، سهم خود از جنجال تبلیغاتی در اطراف این موضوع بدش نمی‌آید؟ من حتی تصور کردم که این اطلاعات بنحوی در اختیار روزنامه دیلی نیوز گذاشته شده است .

دیلی نیوز روزنامه روزانه ای بود که ۴۰۰۰۰۰۰ نسخه تیراژ داشت و بعید نبود که این خبر از آن جهت در آن منتشر شده باشد که شهود اتفاقی دیگر کشف گردد ، که مثلاً از این سکه‌ها دریافت کرده باشند .

مقاله دیگر در روزنامه معروف نیویورک تایمز چاپ شده بود و بقلم خبرنگار این روزنامه در مسکو بود . بموجب این خبر روسها ادعا می‌کردند که يك استاد جاسوسی امریکائی را دستگیر کرده‌اند که یک دوره مخصوص تعلیمات کسب اخبار مخفی را در اردو گاهی واقع در حومه واشنگتن دیده است امریکائی مورد بحث ظاهراً در لیتوانی با تعاقب معاون خویش دستگیر شده بود و معاونش اصلاً اهل همین کشور بود . شورای امنیت ملی شوروی ضمن انتشار این خبر اضافه می‌کرد که مأمور امریکائی سری کامل لوازم دقیق و مدرن جاسوسی را در اختیار داشت که از جمله آنها فرستنده رادیو ، دفترچه رمز ، سلاح گرم ، دسته چك و لوازم جعل

اسناد بود . من نتوانستم از توجه باین مسئله خود داری کنم که انتشار چنین خبری در يك روزنامه مشهور که مستقیماً توسط دولت کنترل میشود بی ارتباط بقضیه دستگیری مشتری من باشد . از طرفی آبل نزد من تأیید کرده بود که انتشار چنین اخباری در جراید کشور مطلقاً بی سابقه است او در همان موقع فکر کرد که ممکن است این يك «بالون آزمایش» بمنظور ارزیابی يك مبادله احتمالی باشد و اعلام داشت که خود او هرگونه توانائی خدمت در خارج از کشور را برای میهن خویش از دست داده است زیرا بهیچوجه نمیتواند در سرزمین های بیگانه بکار پردازد من باو جواب دادم:

- درست است ولی تجربیاتی که شما کسب کرده اید بشما امکان میدهد که بعدها ، بتوانید به ارزشیابی گزارش ، هائی که از طرف مأمورین کشورتان در خارج می رسد ، به پردازید اگر بوطن برگردید ، با احتمال قوی قسمت امریکائی سرویس مخفی اتحاد جماهیر شوروی در اختیار شما گذاشته خواهد شد . اونگاه عمیقی بمن افکند و جوابی نداد . اما درباره سکه ای که روزنامه فروش دوره گرد پیدا کرده بود ، آبل اعلام داشت که بخاطر نمی آورد چنین سکه ای را گم کرده باشد . او حتی تصور نمی کرد که در قاموس کار مخفی او میکروفیلم حاوی ارقام رمز وجود داشته باشد و افزود که هر مأمور روسی دارای کلید رمز مخصوص است که کلید دیگر آن در مسکوست .

چند روز بعد رئیس دادگاه مرا نزد خود احضار کرد و اظهار داشت که دلایل عدم صلاحیتی را که برای دادگاه اقامه کرده ام رد میکند . و افزود که در مدارك مربوط دستگیری آبل . هیچ نکته ای که نشان دهد ، متهم از حقوق قانونی خویش محروم شده ، وجود ندارد زیرا آبل بطرز غیر قانونی وارد کشور شده و مدتهای دراز بكمك اسناد و اوراق هویت جعلی زیسته است . بعلاوه ، در موقع دستگیری وجه امتیازی

بین اغسران اف. بی. آی و اداره مهاجرت وجود نداشته و
بعلاوه این يك مسئله فرعی است.

تصمیم دادگاه دارای این امتیاز بود که خیلی واضح و
روشن بود اما از نظر ما میبایست اصول دفاعیه بهمان صورت
اولیه باقی بماند آبل با ما موافقت کرد زیرا ماهنوز اختیار
استیناف را داشتیم.

یکشب قبل از شروع محاکمه بود از لحظه ای که من دفاع
از آبل را پذیرفته بودم ، خیلی کند و بدریج پیشرفته بودیم
اما عقیده ام درباره نتیجه محاکمه تغییر نیافته بود؛ فقط يك
معجزه میتواند آبل را از مرگ نجات دهد.



پرده بالا میرود

رئیس دادگاه از بالای عینک خود نکاهی به حاضرین افکند و گفت:

— آقایان! خانمها، آیا حاضرید؟

تو مکن دادستان کل گفت:

— وزارت امور عمومی نیز آماده کار است.

من گفتم: عالیجناب، لواط دفعی آماده است.

درست روز ۱۴ اکتبر ۱۹۵۷ بود که نمایشنامه آغاز

میشد همه یک جلسه عمومی دادگاه کاملاً احساس میکردید.

حالت التهاب و هیجانی که مخصوص لحظات قبل از شروع

محاکمات است پدیدار شده بود. بنظر میرسید که این محاکمه

علاوه بر هیجان عادی محاکمات، یک التهاب و هیجان خاص

نیز خواهد داشت. آبل پشت تریبون دفاع نشسته بود، لباس

مرتبی شبیه بانکدارها بتن داشت. صورتش را اصلاح کرده

بود و چهره اش تار مینمود.

پرزیدنت بایر، رئیس دادگاه که از قضات قدیمی و

سپیدموی امریکا بشمار میرفت نیز برمسند خویش نشسته بود

در اطراف محکمه کاردهای مخصوص دادگاه و مأمورین محافظت

آبل صف کشیده بودند و نشانهای پهنی که بسینه آنها بود به

تماشاچیان میفهماند که اینان مأمورین پلیس فدرال هستند،

یک «هیئت نمایندگی»، از اف.بی. ای نیز در میان جمعیت

تماشاچی نشسته بود اسمت راست رئیس دادگاه، اعضای

چومی نشسته بودند مشاهده می‌شدند، و بالای سرشان ساعت دیواری بزرگی قرار داشت که ظاهر او وظیفه اش خاطر نشان ساختن وقت شروع و ختم محاکمه به رئیس دادگاه بود در لژ مطبوعات، که پشت آن به پنجره و در سمت چپ رئیس دادگاه، درست در برابر هیئت قضات واقع بود، روزنامه نگاران تنگ هم نشسته بودند و گوئی يك هیئت منصفه جداگانه تشکیل داده بودند. اینها عبارت بودند از خبر نگاران جراید نیویورک، مامورین رادیوها، تلویزیونها و شش هفت تن از خبر نگاران خارجی که فقط يك خبر نگار فرانسوی، يك خبر نگار آلمانی ویت مشاور قضائی مطبوعات انگلیسی در آن میان وجود داشت و يك وکیل دعاوی مشهور وابسته بدادگاه معروف اولد بایلی نیز در میان آنان نشسته بود.

در قیافه همه حضار این سؤال بطرز مبهمی خوانده می‌شد که آیا ممکن است محاکمه آبل بطریق قانونی و معمولی جریان یابد؟ تمام روزنامه‌های روی زمین از توکیو گرفته تا ژوهارا نیویورک جریان دستگیری آبل را نقل کرده و توجه جهانیان را بر سر نوشت و محاکمه او جلب نمودند، فقط مطبوعات شوروی علناً تمایلی بر سر نوشت سرهنگ آبل نشان نمی‌دادند و خروشچف (نخست وزیر وقت این کشور) درین باره گفته بود :

— خدا را گواه می‌گیرم (۱) که ما جاسوسی در امریکانداریم ا درین دوران، عصر فشارهای سیاسی مک کارتیسم بر آمده بود. قریب ده روز شروع محاکمه، روسها اولین قمر مصنوعی خود را به هوا پرتاب کرده و ضربه اتمی صاعقه آسا بر افکار عمومی امریکائیان وارد آورده بودند، این اقدام بیسابقه خواه ناخواه جریان جنگ سرد را تشدید کرده و مسابقه تسلیحاتی را تسریع نموده بود و بطرز کاملاً آشکاری، امریکادرین مسابقه در ردیف دوم قرار داشت. در لحظاتی که محاکمه آبل آغاز می‌شد، اسپوتنیک اول شوروی که ۹۰ کیلو وزن داشت هر یک ساعت و نیم یکبار بدور زمین می‌چرخید.

تو مکن دادستان کل از جای برخاست که

آغاز محاکمه را اعلام کند، او مردی بود باریک اندام، موخرمائی،
 و در حدود ۴۴ ساله که یکدوران طولانی از عمر خود را در خدمت
 دولت گذرانده بود. او در محاکمه جنایتکاران جنگ دوم بین
 المللی در خاور دور، مدت درازی بعنوان نماینده دولت امریکا
 در سنکا پورا انجام وظیفه کرد و سپس بمقام دادستانی کل نیوجرسی
 موطن خویش رسیده بود، تحت رهبری، اوسرویس امنیت داخلی
 وزارت دادگستری موفق گشته بود که بیش از یکصد ماجرا را
 کشف و خنثی و یا نابود کند. وی در آغاز سخنرانی خویش گفت:
 - آقای رئیس دادگاه، خانمها و آقایان قضات! قبل
 از هر چیز من علاقمندم که اساساً درین محاکمه از هر نوع بدگوئی
 و ناسزا احتراز شود. این مسئله اهمیت دارد که تمام نکات و
 مباحثی که مورد بحث قرار میگیرد، کاملاً روشن، واضح و بدون
 غرض و کینه جوئی باشد. مصلحت دادگاه درین نیست که بهر
 قیمتی ممکن شود حکم محکومیت متهم را از هیئت قضات بگیرد
 اما مصلحت آنست که در اجرای صحیح عدالت مراقبت کند بعبارت
 دیگر، کسی قصد ندارد که بیگناهی را از پای تراوی عدل گریزان
 و شرمسار یا گناهکاری را از چنگ مکافات بری سازد. و درست
 باین دلیل است که من بنام خودم و همکارانم، علاقمندم تا کید و تضمین
 کنم که آزادی و تأمین قانونی جهت دفاع مشروع و رأی منصفانه
 مربوط بمتهم از طرف وزارت امور عمومی کاملاً تأمین شده است.
 دادستان سپس افزود:

- از نظر کیفی، ادعای نامه علیه متهم این محاکمه دارای
 یک اهمیت استثنائی است. بویژه در دوره بحرانی بزرگی از
 تاریخ، که اینک همه ما در آن بسر میبریم...

و آنگاه متن ادعای نامه را بطور خلاصه تذکر داد. در
 ادعای نامه بدون آنکه از آبل اسمی برده شود، او مرتباً «متهم»
 خوانده میشود و در ضمن تمام اصول و فروعی که مربوط به حرفه
 جاسوسی بود ذکر میگردد. ازین جمله بود نام
 بردن او فرستنده‌ی کوچک رادیوئی، جاسازی در

اشياء مختلف برای پنهان کردن میکروفيلم، تعبیه زوایای مخفی در پارکها و در شهر، خرج کردن بی حساب، داشتن گذرنامه تقلبی و شناسنامه جعلی و غیره... دادستان در پایان گفت:

علاوه بر این متهم، ورفقاییش از لحاظ تأسیس يك شبکه مخفی کسب اطلاعات رادیوئی، بمنظور تهیه و مخابره اخبار محرمانه جهت اتحاد شوروی، در يك برخورد احتمالی بین اینکشور و امریکا، در معرض اتهام قرار دارند. تایید این مطلب رادایل و شواهد گوناگون بدادگاه عرضه خواهند کرد، این دلایل روشن است و ادعای نامہ اعتقاد کامل بصراحت دلایل مزبور دارد. یکی از شهود مورد بحث، رأساً در توطئه شرکت داشته و بنوبه خود افرادی را برای همکاری برگزیده است. من بعلمت تجربه ای که در امر قضاء دارم باید بگویم که وکلای مدافع متهم قطعاً باین شاهد حمله خواهند کرد. مع الوصف موضوعی هست که شما بهیچوجه نباید آنرا فراموش نمائید و آن اینکه شريك جرم متهم اینك بکلی شرکت در توطئه را کنار گذاشته او خط قرمز بروی گذشته خود کشیده و حقیقت را بازگو کرده است. البته شهادت او بتوسط سایر شهادتها و مدارك و همچنین مطالبی که وکلای مدافع عنوان خواهند کرد، تصحیح و تکمیل خواهد شد ولی دلیلی وجود دارد که دادگاه تایید خواهد کرد که بهیچوجه نمیتوان شکی در آن برد و آن تقصیر مسلم متهم، بدون گفتگو و تردید است. اقدام او برای سعی در کسب اطلاعات محرمانه بسیار مهم، از لحاظ موجودیت جهان آزاد و کشور ما، يك گناه کبیره و غیر قابل بخشایش بشمار میرود.

درین موقع نوبت صحبت بمن رسید من يك لایحه بیست دقیقه ای حاضر کرده بودم. دادستان تقریباً در برابر من صحبت کرده بود. من پس از ذکر يك مقدمه کوتاه در باره حقوق مسلمه انسانی، دو نکته ای را که بنظر اساسی بود تذکر دادم، (۱) از بین سه مورد اتهامی عمده ای که علیه مشتری من عنوان شده بود، فقط یکی از آنها، که عبارت از تسلیم اسرار و اطلاعات

بشوروی بود، دارای مجازات مرگ بنظر میرسید (۲) این محاکمه نه تنها جنبه فوق العاده، بلکه جنبه منحصر بفردی داشت. و برای اولین بار در تاریخ امریکا برای مردی با اتهام جاسوسی بنفع يك دولت بیگانه که امریکائیان بطرز مشروعی در جستجوی طرق مسالمت با آن بودند، تقاضای مجازات مرگ میشد.

واضا فہ کردم ،

— این نکته اهمیت بسیار دارد که شما طی روزهای آینده در نظر داشته باشید، که متهم شما يك انسان است و آبل نام دارد. این محاکمه، عبارت از محاکمه کمونیسیم نیست و شما نباید تصور کنید که دارید کشور اتحاد جماهیر شوروی را محاکمه میکنید. پیوندهای ما با شوروی، تا کنون مورد توجه قرار گرفته و در مجامعی نظیر سازمان ملل متفق و غیره، تجربه شده است. ولی محاکمهای که اینک در جریان است، فقط باید باین نتیجه منجر شود که آیا شخصی بنام آبل بدون گفتگوی اضافی، مرتکب تقصیراتی که با او نسبت داده شده است، میباشد یا خیر؟ ادعا نامه فقط اظهارات شخصی را که علیه متهم بعمل آمده، بمنوان بزرگترین شاهد و دلیل ذکر میکند. این شخص هی هانن نام دارد، و مدعی است که به متهم در اجرای مأموریت جاسوسی اش علیه ایالات متحده کمک کرده است. این گفته بمعنی آنست که بزودی این مرد خواهد آمد و در برابر شما در جایگاه شهود خواهد نشست. او را بدقت نگاه کنید و توجه نمائید که اگر آنچه که ادعا نامه گفته است درست باشد، این مرد چندین سال در کشور ما اقامت کرده و بنفع اتحاد جماهیر شوروی جاسوسی نموده است. معنی این حقیقت آنست که او هم طبق ادعا نامه بطور غیر قانونی وارد امریکا شده از اوراق جعلی استعاده کرده و باین اوراق، سوگند دروغ خورده و بدون افشای هویت واقعی خود لاینقطع طی زندگی روزمره با دروغ و تقلب زندگی کرده است اگر بتوان مطلب ادعا نامه را قبول کرد، باید اذعان نمود که اتحاد جماهیر شوروی بابت این زندگی

خده آمیز مرتباً با پول نیز پرداخته و اگر قبول کنید که ما مورین روسی تعلیم خاصی برای زندگی در امریکامی بینند نتیجتاً پی میبریم که شخص مورد بحث اصولاً برای زندگی در امریکاتحت نام مستعار خاصی تربیت شده است نتیجه دیگر این حقیقت آنست که او در کار خده و تقلب بدرجه مهارت رسیده و فن دروغ و جعل را بخوبی آموخته است و بنا بنوشته و دلایل ادعا نامه باید قبول کرد که او یک دروغگو و متقلب حرفه ایست .

بعد سگاهی بهیئت قضات افکندم . همه از اهالی بروکلین بودند . یک کارمند دولت ، یک حسابدار ، دو مامور بیمه یک مالک پمپ بنزین ، دو کدبانو ، یک مددکار اجتماعی ، یک کارمند کشتیرانی ، یک کنترلور پست و بالاخره یک مهندس فاضل آب ، عضو هیئت قضات بودند و این آخری رئیس محکمه بود . بعضی از این اشخاص د کارهای بزرگ و برخی دیگر در کارهای بسیار کوچک وارد بودند ، بعضی ها کارمند دولت بودند و بعضی دیگر نیز عضو مؤسسات خصوصی . بنظرم رسید که همه اینان ، مردان وزنانی عاقل ، حساس ، صادق و بوظیفه وجدانی خود آگاه هستند چنانکه گوئی این اولین بار است که بهضویت یک هیئت قضات برگزیده شده اند . آنگاه بآنان نزدیک شدم و گفتم ،

— بیاد بیاورید که وظیفه ای که شما آنرا بموجب وجدان خود عمل میکنید ، به حیات یک انسان بستگی دارد . در جریان محاکمه ، شما ، شرح مذاکرات رئیس دادگاه و دادستان و وکیل مدافع را خواهید شنید ، و شاید بنظرتان بیاید که مجموعه آنها ندای حکومت است . البته این درست است و فراموش نکنید که درینجامفهوم حکومت امریکاعلاوه بر ریاست دادگاه ، در وجود وکیل مدافع و شما افراد هیئت قضات نیز خلاصه میشود . ماهمه یک هدف را تعقیب میکنیم . و آن رأی عادلانه منطبق با قانون است .

و اینطور سخنان خود را تمام کردم .

وجدان رأی عادلانه خود را بر مبنای سنن قانونی دادگاههای
امریکا صادر خواهد کرد .

و در سکوت کامل بجای خود برگشتم . فقط صدای کوچه
و خیابان از پنجره بدرون سالن دادگاه میآمد . صدای اتوبوس-
هائی که از خیابان فولتون ، موازی ، خیابان محل انعقاد
دادگاه میگذشتند بگوش میرسید .





شاهد در موقع ادای شهادت

دادستان خطاب بر رئیس دادگاه گفت ،
- عالیجناب ، وزارت امور عمومی تقاضا دارد که رینو
هی هانن در جایگاه حاضر شود .

هی هانن با اندام چاق و غول پیکر ، يك کت دود کمه یقه
برگشته از در عقب وارد دادگاه شد و بسرعت بطرف تریبون
پیش رفت طی بیست متر فاصله ای که او در سالن طی کرد ، چشم
تمام حاضران با او دوخته شده بود و فقط آبل اورا نمینگریست .
شاهد ، قسم خورد و ارهلکان بالا رفته روی نیمکت جای گرفت ،
درین حال پشتش بیرجم امریکا بود . و این پرجم تنها شیئی روشن
و درخشان درین سالن لخت و عریاں بشمار میرفت .

من و معاونم درین لحظه تصور کردیم که آبل مشغول
جمع آوری قوای فکری است . مثل بسیاری از ما ، او هم نمیدانست
که این مرد چه میخواهد بگوید و تا کجا قصد دارد برود . آبل
شروع به برداشتن یادداشت ، روی يك دفترچه خط کشی شده
قدیمی زرد رنگ کرد دادستان شروع به بازجوئی کرد و پرسید ،
- لطفاً طوری صحبت کنید که صدایتان بخوبی تا اینجا
و تاهیت قضات برسد ، بسیار متشکرم ، خواهشمندم آخرین
آدرس ثابت خود را در امریکا بگوئید .

- پیک شیل ، نیویورک .

- شماروسی هستید نیست ؟

- بلی ۱
- آیا در فاصله بین سالهای ۱۹۳۹ الی ۱۹۵۲ شما
مجموعاً در اختیار سرویسهای اطلاعاتی شوروی بودید؟
- بلی ۱
- میتوانید بگوئید کدام سرویسها؟
- در آخرین مراحل من عضو سرویس جاسوسی ك .
ج . ب بودم . این سه حرف اسم اختصاری سرویس امنیت داخلی
شوروی است .
- چه موقعی وارد امریکا شدید ؟
- در اکتبر ۱۹۵۲ .
- گذرنامه داشتید ؟
- بلی .
- به چه اسمی ؟
- با اسم ، اوژن نیکولوما کی ۱
- گذرنامه با و ارائه شد ، هی هانن تعلق آنرا بخود
تاکید کرد و آن گاه گذرنامه بعنوان مدرک قطعی شماره ینک تسلیم
داد گاه گردید .
- هی هانن اظهار داشت ،
- این اولین گذرنامه منست و در فنلاند آن را تهیه کرده
و بمنظور ورود با امریکا از آن استفاده نموده ام
- آیا وقتی که در اکتبر ۱۹۵۲ وارد امریکا شدید
با سرویس اطلاعاتی حکومت شوروی ارتباط مستقیم داشتند؟
- بلی درست است .
- چه دستوراتی بشما داده بودند؟
- من بعنوان معاون يك عنصر ثابت در امریکا باین
کشور اعزام شده بودم تا در انجام وظایفش با و کمک کنم
بتدریج موقع مواجهه نزدیک میشد و در تمام سالن این
احساس عثنی شده بود در لژ مطبوعات خبرنگاران
با آرنج بیکدیگر میزدند آبل فقط در دفترچه

یادداشت خود نوشته بود: مدرک شماره يك، گذرنامه هی هانن تهیه شده در هلسینگی فنلاند، بمنظور ورود با آمریکا، ولی هی هانن اسمی از هلسینگی نبرده و بدکرنام فنلاند اکتفا کرده بود و ذکر نام هلسینگی نشان می داد که آبل به بطن کار، وارد است. دادستان پرسید:

- آیا شما آن «عنصر ثابت» را میشناسید؟

- بلی نام مستعار او مارک بود؛

- نام دیگری برای او سراغ ندارید؟

- نه! اسم دیگر او را نمیدانم وازلحاظ حفظ اسرار

فقط نام رمز او را بلدم.

هی هانن راست در جای خود نشسته و مثل يك کوه ساکت و بیحرکت بنظر میرسید، گاهی، قاضی تو مکین را از پشت عینک دسته سیاهش تماشا می کرد؛ وقتی صحبتش شروع میشد سبیلش قدری می جنبید.

- آیا این شخص را در سالن دادگاه می بینید؟

- بلی

- ممکن است او را بمانشان دهید؟

- بلی او آنجا در انتهای میز نشسته است

- انتهای میز؟

- بلی درست است.

آبل و هی هانن فقط چند متر با یکدیگر فاصله داشتند و در عین حال از هم دور و بیکیدیگر نزدیک بودند، هی هانن خیلی از خودش مطمئن بنظر میرسید. بعدها شنیده شد که او احتمالاً با قرص مسکن آرام شده است. دادستان گفت:

- متهم از جای برخیزد (وسپس در حالیکه او را به

هی هانن نشان میداد پرسید:) آیا شخصی که ازونام بردید

همین شخص است؟

- بلی

آبل وهی هانن که تقریباً وسط سالن را اشغال کرده بودند از نظر جسمی تفاوت زیادی باهم داشتند . آبل در حال ایستاده ، شبیه معلمی در پشت تریبون بود و لاغر و ضعیف و بی حال بنظر میرسید ، در حالیکه هی هانن با استحکام و قوت و قدری با حال تمسخر ، دگمه کت خود را انداخته و سر جای خود نشسته بود . نقشهائی که ایندو نفر طی زندگی خود داشتند ظاهراً معکوس شده بود وهی هانن میتواندست در مقابل آبل که ناراحت و ساکت بنظر میرسید نقش استاد را بازی کند .

آبل در دفتر چه یادداشت خود نوشت ، «مأمور همکاری بایک عنصر ثابت که نام او را نمیدانست ، و منتظر ماند . دادستان گفت ،

- آیا شما از مشاغل این شخص باخبرید؟
- خودش بمن گفت که عکاس است و یک استودیو عکاسی دارد.
- آیا میدانستید که او در خدمت حکومت شوروی است .
- بلی! او در خدمت حکومت بود ، لاقلاً تا آن موقع ...
- می دانید در کدام سرویس دولتی خدمت میکرد؟
- بلی در خدمت سرویس اطلاعاتی ک.ج.ب بود .
- آیا او درجه ای در این سازمان داشت ؟
- بلی سرهنگ بود
- شما چه موقعی برای اولین بار ، هارک را ملاقات کردید ؟

- برای اولین بار در سال ۱۹۵۴
- آیا بعداً هم او را دیدید ؟
- بلی ، اغلب هفته ای یکی دو بار او را میدیدم .
- قبل از امروز ، آخرین باری که او

- آخرین وقتی که اورادیدم، اواسط فوریه امسال بود. دادستان سپس خطوط اصلی مراحل مختلف زندگی شاهدرا که شبیه بیوگرافی یک جاسوس بود؛ ذکر کرد، هی هانن تأیید نمود که در ۱۴ مه ۱۹۲۰ در شهر کاسکی ساری واقع در چهل کیلومتری لنینگراد متولد شده و در ۱۹ سالگی دیپلم خود را گرفته است و پس از آنکه سه سال معلم بوده وارد تشکیلات پلیسی معروف ان . کا . و . د شوروی گردیده است .

دادستان پرسید:

- آیا در آن تاریخ، ان . کا . و . د. جزو تشکیلات ارتش بود؟

- نه، نوعی پلیس مخفی بود.

- وقتی در ۱۹۳۹ وارد آن شدید در کدام شعبه بکار پرداختید؟

- من بعنوان مترجم در گروه مأمور فعالیت در فنلاند مشغول کار شدم، منطقه مورد فعالیت این گروه، آن قسمت از فنلاند بود که پس از جنگ فنلاند و شوروی از طرف دولت شوروی اشغال شد.

- شما بزبان فنلاندی هم صحبت میکنید؟

- بلی .

هی هانن شرح داد که قبل از خدمت، مدت ده روز تعلیم دیده و این تعلیمات مربوط به چگونگی بازجوئی از اسرای جنگی و کشف جاسوسانی که در میان آنان بمقصد شوروی اعزام شده بودند، بوده است تا از فعالیت های زیان بخش در داخله شوروی جلوگیری بعمل آید، پس از جنگ، قرارداد صلح روسیه و فنلاند، که در ۱۳ مارس ۱۹۴۰ امضاء شد باعث گردید که هی هانن به کار لیا اعزام شود، او در این محل نیز بعنوان مترجم و عضو دستگاہ ان، کا . و . د بکار پرداخت و آنگاه در مه ۱۹۴۳ پس از یکسال استاژ

بعضویت حزب کمونیست در آمد، پنج سال بعد او دوباره بمسکو احضار شد تا بمأموریت جدیدی برود، و طی این مدت ان. کا. و. د تجدید سازمان یافته و تبدیل به ك. ج. ب شده بود و هی هانن در واقع عضو سازمان اخیر شمار میرفت و دارای درجه سروانی بود. او گفت، در مسکو بمن اعلام کردند که از این بیعدنه فقط بفعالیت ضد جاسوسی بلکه باید رسماً به جاسوسی بپردازم..»

هی هانن در تمام مدت خطاب به خویش بطرز مهمی به «رؤسای» خود اشاره میکرد، گوئی، یکی از محاکمات مسکو در سالهای ۱۹۳۰ تجدید شده بود، من ناگهان در اثنای خواندن شرح ماجرا، ازیر ناشیکری که در دادگاه بعمل آمد مبهوت ماندم. و بنظرم رسید که اگر مامورین ك. ج. ب در کرملین این شرح را میخواندند با تحقیر سر تکان می دادند زیرا اگر چنین محاکمهای بجای واشکتن یا نیویورک در مسکو برگزار شده بود، بطور قطع مامورین روسی، شاهدی مثل هی هانن را پیدا می کردند تا با همین الفاظ و عناوین درباره «رؤسای» امریکائی خود صحبت کند.

هی هانن شرح داد که در سال ۱۹۴۸ دو روز و نیم را در مسکو بسر برده بود تا با چند تن از رؤسای سرویس اطلاعاتی شوروی ملاقات کند و در اثنای این اقامت بود که فهمید باید باستونی برود، و قریب یکسال تعلیمات مخصوص را بویژه در رشته عکاسی فنی، زبان انگلیسی، رفتار و کردار در جامعه انگلوساکسون، تعمیر اتومبیل و غیره به بیند. بعد از طی این یکسال بود که او بدرجه سرگردی مفتخر گردید و با و اعلام شد که هدف از مأموریتش، انجام وظیفه در امریکا است.

برای اثبات اهمیت موضوع مامورین روسی او را دو بار بمسکو خواندند و نام اوژن نیکولوما کی را برایش تعیین کردند.

پدرو مادرش سفری بفنلاند نموده است .
در باره خانواده ما کی، کسی بیش ازین چیزی نمیدانست
و در اثنای محاکمه و بعد از آن هم در باره این خانواده چیزی
کشف نشد و اف. بی. آی فقط بذکر این نکته اکتفا کرده بود
که «از سرنوشت خانواده ما کی اطلاعی ندارد»
باری آنگاه هی هانن از رؤسای خود دستور یافت که
بفنلاند بروند و «افسانه زندگی» خود را با سازد و هویت جدید خویش
را بکار برد، او را در صندوق عقب اتومبیلی که توسط مامورین
مجاز شوروی رانده میشد مخفیانه بمرز شوروی و فنلاند بردند
یکی ازین مامورین يك افسر سرویس مخفی شوروی بود که
در قالب نماینده خبرگزاری تاس، خبرگزاری رسمی شوروی
انجام وظیفه میکرد، وظیفه هی هانن عبارت بود ازینکه دلایل
کافی مبنی بر اقامت خویش در فنلاند از سال ۱۹۴۰ پیدا کند
و بهر قیمتی هست ثابت نماید که ازین سال تحت نام اوژن ما کی
درین کشور میزیسته است .

برای رسیدن باین مقصود او ۱۳ ماه در لاپونی ماند و نزد
يك نعلبند بکار پرداخت و «این مدت را برای اثبات آنکه حقیقتاً
در لاپونی زیسته است» کافی دانست. و توانست چند نفر شاهد
گیر بیاورد و بیش از ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ کورون فنلاندی بآنها
بدهد تا شهادت بدهند که در لاپونی ب مدت کافی زیسته است.

هادستان ازو پرسید،

— آیا این پول را از جیب شخصی خود دادید؟

— نخیر.

— پس این پول از کجا آمد؟

— از مسکو برایم فرستادند.

هی هانن در ۱۹۵۰ بجنوب فنلاند عزیمت کرد و مدت
دو سال ونیم در نواحی تامپرا و تورکو، تحت نام جدید خود
زیست. در تامپرا، او در يك کارخانه گاو صندوق سازی
و يك کارگاه اطاق سازی اتومبیل کار میکرد. روز ۳۱

ژوئیه ۱۹۵۱ ناگهان به سفارت آمریکا در هلسینکی رفت تا بعنوان یک آمریکائی اصیل و دور افتاده اجازه بازگشت بکشور را بگیرد. او بمقامات آمریکائی گفت که در روز سی ام ماه مه ۱۹۱۹ در شهر فنویل واقع در ایالت ایداهو متولد شده و گواهی تولد دارد. بنا بتوصیه مقامات آمریکائی. او شرح داد که مادرش ایلین لوما ماکئی، متولد نیویورک است و پدرش اوگوست، در ناحیه اولوفنلاند متولد شده و بر اثر ازدواج با همسر آمریکائی خود بتابعیت آمریکا درآمده است.

هی هانن در پرسشنامه دیگری که مربوط بهر گونه اقامت طولانی در کشورهای خارج بود نوشت، که مادرش او و برادر کوچکش آلن اوگوست را در سن ۸ سالگی به شهر وارگا واقع در استونی برده و سه نفری تا موقع مرگ مادر در سال ۱۹۴۱ در آنجا زیسته اند. او افزود که پدرش در مارس ۱۹۳۳ فوت نمود.

در نوامبر سال ۱۹۵۱ هی هانن (ماکی) برای آنکه افسانه زندگی خود را دایر بر اقامت طولانی در فنلاند تکمیل کند با یک دختر بیست و هفت ساله فنلاندی اهل سلین جاروی ازدواج کرد. این دختر هانا نام داشت و یک فرشته موطلائی بود، بعد در ۲۸ اوت ۱۹۵۲ گذرنامه خود را دریافت داشت و در حالیکه دوباره در صندوق اتومبیلی جای گرفته بود بمسکو بازگشت و سه هفته در ساختمان مرموزی در آن شهر باقی ماند و طی این سه هفته دستور العمل استفاده از کتابچه های رمز و مخابره و کشف آنها را آموخت و آخرین تعالیم عکاسی و ظهور چاپ میکرو-فیلم را فرا گرفت، قسمتی از این تعلیمات عبارت از آن بود که چگونه باید گزارش های طولانی و مشروح را به رمزهای کوتاه و میکرو فیلم تبدیل کند. و چگونه این میکرو فیلم ها را لوله نماید و در اشیاء ظریف تو خالی مثل مداد و قلم و وسکه جای دهد. دادستان پرسید:

- آیا این درست است که شما بدستور ک ج ب

به استونی رفتید؟

— بلی، بدستور مستقیم مسکو.

من گفتم:

— ریاست محترم دادگاه، آیاتصور نمیفرمایند که
سئوالات آقای دادستان از شاهد بمرحله‌ای رسیده است، که من
بمنوان وکیل مدافع حق دارم تقاضا کنم، ویرا در جهت تائید
ادعای نامہ سوق ندهند؟

آقای بایر رئیس دادگاه گفت:

— من تصور نمیکنم که ادعای نامہ شاهد را در جهت
خاصی هدایت کند، بطوریکه از نظر دفاع متهم، ناخوشایند
باشد فقط این طرز سؤال باعث گرفتن وقت میشود.

دادستان گفت: بعلاوه این یک موضوع فرعی است
در حقیقت دادستان در مسیری پیش میرفت که انتهای
آن به «توطئه مستقیم کرملین» علیه ایالات متحده امریکا ختم
میشد. این مسئله‌ای مهم بود و جنبه فرعی نداشت، زیرا شخصی
که سئوالات را اداره میکرد، صریحا در جهت رسیدن باین
مقصود گام برمیداشت. بهر حال دادستان از شاهد پرسید:
— آیا قبل از اخذ دستورات لازم برای عزیمت به استونی،
شخصی بنام سرهنگ کوروتوف را ملاقات کردید؟

— بلی!

— میتوانید بگوئید در چه وضعی؟

— بلی، کوروتوف معاون کل پ.ج.او بود. بطوریکه
هی هائن اعتراف کرد. پ.ج.او، مهمترین و اولین شعبه
اطلاعات وزارت امنیت شوروی بشمار میرفت. نام سرهنگ
الکساندر میخائیلویچ کوروتوف بمنوان معاون ایندستگاه
همراه نام سه نفر دیگر که بمنوان همدستان متهم در طول
محاكمه ذکر شدند، برای اولین بار در چنین موقعیتی بر زبان
شاهد دادگاه جاری شد. دادستان سپس باشخاص دیگری باین
شرح اشاره کرد، ویتالسی پاولوف، ومیخائیل
سویرین، دبیران اول هیئت نمایندگی شوروی در

سازمان ملل در سالهای ۱۹۵۲ - الی ۱۹۵۴ - هی هانن تذکر داد که نام جدید رمزو او چکوفه بوی داده شد .
- من دو نفر از مافوقهای خود را ملاقات کردم و از آنان دستورات کتبی تازه ای درباره ماموریتم در امریکادریافت داشتم .

- آیا پاولوف راهنکام اقامت خود در مسکو ملاقات کردید ؟

- بلی !
- آیا ممکن است چند کلمه راجع باو بما بگوئید؟
من قصد آنست که اعلام کنیید او چه شخصی بوده است .
- پاولوف در سال ۱۹۵۲ معاون کل قسمت امریکائی پ . ج . او بود .
- آیا در مدت اقامت خود در مسکو میخائیل سویرین را هم دیدید؟

- بلی !
- ممکن است بگوئید او که بود چه وظیفه ای داشت؟
- بمن گفتند که او بعنوان مرخصی بمسکو آمده است شورویها يك مقام رسمی در امریکا باو داده بودند . و من وظیفه داشتم بمحض ورود به نیویورک باو ملاقات کنم و تماس برقرار سازم .

من درین سؤال و جواب دخالت کرده گفتم که این طرز سؤال مانند آن است که شاهد را وادار بدادن جواب مثبت کنند .

دادگاه قبول کرد که هی هانن دستور داشته است با سویرین در نیویورک تماس برقرار کند و به بقیه جواب او توجهی نکرد .

هی هانن بتوضیحات خود درباره دستوراتی که دریافت داشته بود ادامه داد ، باو اطلاع داده بودند که باید بعنوان معاون يك عنصر ثابت در نیویورک انجام وظیفه

کند و همچنین چند مأمور خفیه دست دوم جمع آوری نماید تا بتواند از طریق آنها اطلاعات جاسوسی کسب کند.

دادستان پرسید:

- شما در کجا و چگونه قرار بود این مأمورین خفیه را جمع کنید؟ آیا دستوراتی که درین مورد بشما داده شد، صریح بود؟

- بلی بموجب این دستورات مقرر شده بود مأمورین رسمی شوروی اشخاص مزبور را بمن معرفی کنند.

- مقصود شما از مأمورین رسمی شوروی چیست؟

- آن دسته از اتباع شوروی که با گذرنامه سیاسی بایالات متحده و همه کشورهای دیگر رفت و آمد میکنند.

- دستورات شما درین باره، بصورت عادی و صریح بود یا بصورت رمزهای جاسوسی؟

این سؤال، درست همان سئوالی بود که من عقیده داشتم غرض از آن تحت تأثیر قرار دادن شاهد است ازین رو از جای برخاستم و گفتم که باین ترتیب وقت داد گناه گرفته میشود و بعلاوه راهنمایی شاهد بادای جواب به سئوالات اخیر مسلم است، رئیس دادگاه با عقیده من موافقت کرد و من ازو تشکر کردم و نشستم دادستان نحوه سئوال را عوض کرده از شاهد پرسید آیا میتواند در باره دستورات کتبی که دریافت داشته اطلاعاتی بدهد یا نه؟ و هی هانن گفت:

- چنانکه گفتم این دستورات کتبی بود. و لاغیر!

- درین باره، بیش ازین چیزی بخاطر نمیآورید؟

- خیر.

بنظر میرسید که تذکر من، دادستان را کاملاً ناراحت کرده است زیرا ظاهراً رشته سئوالاتی که او در باره طرق ارتباط و نحوه علائم رمز در ذهن خود حاضر کرده بود از ذهنش خارج شد ازین رو به سئوال راجع

بدستورات شفاهی پرداخته و هی هانن گفت ،

- پاولوف بمن اظهار داشت که از لحاظ کسب اطلاعات ما همیشه در حال جنگ هستیم ، اما اگر برخورد نظامی بین امریکا و شوروی رخ دهد من نباید تکان بخورم حتی اگر روابط دو کشور قطع شود ، من باید در کشوری که برایم تعیین میشود . باجرای وظایف خود ادامه دهم او افزود که بعد از چنین جنگی کشور ما ، از هر یک از مامورین خود خواهد پرسید که برای پیروزی در آن چه کرده اند!

آغاز محاکمه شبیه یک جلسه تمرین عمومی نمایشنامه بزرگی بود ، و درین شرایط ایدآلی بود که دادگاه و هیئت قضات ، شروع به کسب نظر قطعی جهت قضاوت کردند ، موضوع محاکمه ، نه یکبار بلکه دوسه بار تکرار شد . مورد تأیید و تصحیح و حتی تردید قرار گرفت و نتایج قطعی آن بتدریج آشکار گشت . هر یک از شهودا ، بمنزله هنرپیشه جدیدی بودند که وارد صحنه میشدند .

هی هانن بیش از یک ساعت در صندلی شهود باقی ماند و به بیش از ۲۱۲ سؤال پاسخ داد . لهجه او شبیه لهجه اهالی بالتیک و ناشیانه بود اما اعضای دادگاه بسرعت بان عادت کردند و چه بسا تصور نمودند که این لهجه نمودار ناشیگری و بلاهت این مأمور مخفی بیگانه است . راستی اگر او انگلیسی را بدون عیب و نقص و بدون لهجه مشخصی صحبت میکرد ، تفاوتی با وضع حاضر داشت ؟ من در دادن پاسخ مثبت باین سؤال شك دارم . زیرا کاملاً آشکار بود که رئیس دادگاه و دادستان بتدریج علائم بیحوصلگی و خستگی در خود آشکار میسازند . دادستان پرسید ،

- آیا در جریان مذاکره تان با پاولوف ، یا در موقع اعلام دستورات شفاهی ، او تصریح نکرد که چه نوع اطلاعاتی از شما میخواهد؟

به اشخاصی دارد که من آنها را همکارانتخاب میکنم و همچنین بستگی با اطلاعاتی دارد که آنان می توانند جمع آوری کنند بعلاوه این موضوع با محل کار و نحوه ارتباطات این اشخاص نیز بستگی داشت. و این وظیفه من بود که نحوه کمکی را که آنها میتوانند بمانند ارزیابی کنم!

قاصی تو ممکن پرسید.

— خواهش میکنم باین سؤال صریحاً جواب بدهید که چه نوع اطلاعاتی مورد توجه شما بود؟

— اطلاعات جاسوسی

— میتوانید بگوئید که مقصودتان از اطلاعات جاسوسی چیست؟

— بلی وقتی من میگویم اطلاعات، یعنی آن اطلاعاتی است که معمولاً از طریق جراید و مجاری رسمی و مراجعه به مراکز قانونی اداری بدست میآید. اما وقتی میگویم اطلاعات جاسوسی مقصودم آن دسته اطلاعاتی است که کسب آنها از طرق عادی ممکن نیست و مخفی بشمار میرود..

رئیس دادگاه پرسید:

— این نوع اطلاعات مربوط به چیست و چه نوع است؟

— مربوط به امنیت ملی است یا..

رئیس دادگاه با بیحوصلگی و تعجب:

— مقصودتان چیست؟

هی هانن باحالی مضطرب و متوحش گفت:

— مقصودم! امنیت ملی امریکاست، یعنی اطلاعات

نظامی یا اسرار اتمی.

این جواب از نظر قانونی، بمنزله ارتکاب یک جنایت

عمده بود و ظاهراً تو ممکن با اطمینان باینکه هی هانن چنین

جوابی خواهد داد ویرا به نیویورک آورده بود اینبار از او

پرسید:

با آمریکا با چه عناصری تماس بگیرید ؟
من گفتم - این سؤال متهم را در دادن جواب راهنمایی
می کند؟

رئیس دادگاه خطاب بدادستان گفت : آقای تومکین
درست است طوری سؤال کنید که او در متن موضوع وارد باشد
تومکین گفت :

- عالیجناب منم میخواستم همین را بگویم ، من
باین جهت باین ترتیب سؤال میکنم که با شاهی سروکار داریم
که زبان انگلیسی را بدرستی نمیداند .

وقتی از شاهد سؤال شد که چه ماموریتی در آمریکا ازو
درخواست گردید ، او جواب داد که ابتدا دستور داده شد که
محل سکونت مطمئن پیدا کند ، و پس از آنکه مطمئن شد مورد
تعقیب قرار نگرفته است ، بمامورین مافوق خود اطلاع دهد
که آماده اجرای وظایف جدیدی است و افزود :

- وقتی اطمینان حاصل کردم که کسی مرا تعقیب
نمیکند به سنترال پارک رفتم و وارد خیابان باریک و مشجری
که به یک محوطه وسیعی منتهی میشود گردیدم این خیابان
مخصوص عبور سوارکاران بود و من روی تابلویی که نوشته
بود مراقب باشید محل عبور اسب ! یا چیزی شبیه بآن
با گچ سفید علامت یک شست دست را کشیدم. این علامت بمنزله
اطلاع دادن به مأمور خودی بود بمعنی آنکه کسی مرا تعقیب
نمیکند و خطری در بین نیست.

بقیه روز را هی هانن بشرح زندگی خود در نیویورک
بعنوان یک جاسوس شوروی گذرانده، سرگذشت او عجیب، هیرت-
انگیز و گاهی هول آور بود، وقتی او از «علائم تماس»، تماس
های مرموز، و کارهای مخفی، فیلمهای کوچک، اشیاء حامل
میکروفیلیم و پیامهای محرمانه ای که حتی در داخل قوه چراغ-
های دستی قرار داشت صحبت می کرد واقعا از وحشت
مو براندام ما راست می شد .

آنشب روزنامه‌ها سروصدای عجیبی برپا کردند. یکی از آنها در سرمقاله خود نوشته بود، «زندگی جاسوس سرخ در امریکا در محاکمه آبل فاش شد، دیگری نوشته بود «آبل جاسوس بالفطره شوروی، وغبرو...»
شهادت هی‌هانن که کتبی بود با این جملات شروع می‌شد،

زندگی و اوقات يك جاسوس شوروی در امریکا چگونه می‌گذرد؟ چگونه میتوان در سنترال پارک علامت تماس نوشت یا در سکه‌های تو خالی میکروفیلم گذاشت؟ چگونه میتوان ۳۰۰۰ دلار را در آستر یقه کت پنهان کرد، و با کراوات سرخ و سیاه و پیپ خود را در يك ایستگاه متر و به مأمور اخذ تماس شناساند، این شبیه داستانهای عجیب حماسی و جاسوسی بود که فیلمسازان هالیوود نیز از تهیه آن عاجز بودند
هی‌هانن نیز در واقع اقرار کرده بود که رؤسایش در مسکو سه محل مخفی در نیویورک برای او تعیین کرده بودند که او موظف بود پیامهای خود را در آنها بگذارد و منتظر دستور باشد وی گفت:

— این محل‌های مخفی نقاطی بود که فقط خود من می‌دانستم و کسی از آن اطلاع نداشت و تنها مأمور رابط می‌آمد و پیام‌ورمز یا میکروفیلمی را که در آن گذاشته بودم میگرفت و می‌برد.

یکی از این محلها در سنترال پارک و یکی در کنار فرودگاه فورگر پال پارک نزدیک دماغه مابها تان و بالاخره سومی سوراچی بین پیاده‌رو و دیوار جروم آونو بین شماره‌های ۱۶۵ و ۱۶۷ کوچه بروکس بود.

او تصریح کرد که برای دریافت «علائم مناسب» دستگیره يك نرده حاشیه خیابان در بروکلین، محل دیگری در مترو نوارک مقرر شده بود که هی‌هانن نمی‌بایست با گچ علائمی در آنها بگذارد اما اگر این قرار و مدارها

از نظر هی هانن مخفی و مبهم بود، رفت و آمد جاسوس مرموزی که مامور اخذ این علائم بشمار میرفت ، خطر بیشتری را برای امنیت امریکا تشکیل میداد، ملاحظه کنید که این علائم چقدر مرموز و هولناک بود ،

يك خط مستقیم افقی دلیل آن بود که او پیام مهمی برای مافوق های خود دارد و يك خط عمودی دلیل بر آن بود که او پیامی را که در خلال مخفیگاه گذاشته شده بود دریافت داشته است.

با توجه باین جزئیات که نمودار تخصص حرفه ای هی هانن در کار خود بود، ادعای نامه، وجود يك شبکه جاسوسی قوی رادر داخله کشور اثبات میکرد و خطر آن را بشدت تذکر میداد ، البته این تنها موردی نبود که هی هانن در آن از آبل بعنوان شريك اصلی خود یاد میکرد. او حتی در فرصت مناسبی حکایت کرد که یکبار که يك شیئی جاسازی شده و محتوی فیلم را در مخفی گاهی واقع در ایستگاه اتوبوس خیابان هفتم مینهاد، آبل از دور کشیک او را میکشید.

هی هانن گفت ،

- من شیئی مورد بحث رادر مخفی گاه قرار دادم. مارک قدری دورتر ایستاده بود و طبعا اطراف را نگاه میکرد تا کسی متوجه ما نشود.

- مقصود شما از مارک، متهم است؟

- بلی، متهم است!

قطعی بود که اگر سؤال و جواب باین صورت ادامه مییافت ، اعترافات صریحی از طرف هی هانن صورت میگرفت که در موقع دفاع ، از نظر من دارای ارزش بود . بسیاری از اظهارات هی هانن مهم بود و مخصوصا تاریخ معینی نداشت ، و ساعت و محل اختفاء اشیاء یا اخذ تماس را بیان نمیکرد .

مثلا هی هانن گفت، که اندکی پس از ورودش
ب امریکا و بمقامات مافوقش اطلاع داد که حاضر است از

«سریوشی» که برای عدم شناسائی او در نظر گرفته شده استفاده کند. و برای اینکار پول خواست در جواب با او اطلاع داده شد که هنوز برای اقدام بچنین کاری زود است. لیکن چند روز بعد او بوسیله یکی از مخفیگاهها واقع در فورتریال پارک ۳۰۰۰ دلار پول دریافت داشت. من گفتم:

- آیاممکن است ریاست دادگاه از شاهدسئوال کنند که محل وساعت و شرایطی را که او توانسته است پول خود را دریافت کند شرح دهد؟

رئیس دادگاه اظهار داشت:

- تصور نمیکنید که اگر آقای دادستان چنین سئوالی را بعمل بیاورد بهتر باشد.

من عقیده دارم هنگامیکه نوبت بشما برسد ایشان نیز بهمین اندازه صبر و حوصله نشان خواهند داد.

- بسیار متشکرم جناب رئیس، سعی میکنم صبور باشم. دادستان خطاب بشاهد گفت:

- ممکن است تاریخی را که شما پیام فرستادید برای ما بگوئید

هی هانن جواب داد:

- بلی، اواخر نوامبر یا اوائل دسامبر ۱۹۵۲ بود.

- آیا بوسیله مخفیگاه فورتریال اینکار را انجام دادید یا مخفیگاه خیابان جروم؟

- تا آنجا که بخاطر میآورم بوسیله مخفیگاه فورتریال.

- من یاد میآید که شما گفته بودید بوسیله مخفیگاه

خیابان جروم اینکار را انجام دادید حالا مقصودتان اینست که مخفیگاه شماره ۳ در خیابان جروم واقع بود؟ یا فورتریال پارک؟

- فورتریال پارک! جروم آنو مخفیگاه شماره یک

بشمار میرفت.

رئیس دادگاه پرسید:

- برای فرستادن اولین پیام از کدام مخفیگاه استفاده کردید؟

- قربان اجازه بدهید کمی فکر کنم!
من گفتم،

- شما که دوبار درباره آن صحبت کردید؟
هی هانن گفت،

- چون قریب پنج سال از آن گذشته است من درست نمیتوانم آنها را بخاطر بیاورم، ممکن است که من اولین پیام را در یکی ازین دو محل قرار داده باشم لیکن اطمینان ندارم که در کدام یک از آنها قرار داده‌ام ولی مهم آنست که اولین پیام را بوسیله مخفی‌گاه ارسال داشته‌ام.
من گفتم:

- جناب رئیس، من در اینجا تذکری دادم و آن درباره محتوی پیام‌ها است. وقتی شاهد نمیتواند تاریخ و محل دقیق آنها را بخاطر بیاورد چگونه مضمون آنها را بخاطر خواهد آورد. در همین موقع اتوبوسی از زیر پنجره سالن دادگاه رد شد و رئیس بآن اشاره کرد و گفت:

- آقای دونووان! این اتوبوس بیشتر از شما سروصدای کند.
من ناچار تذکر خود را تکرار کردم.

هی هانن در مدت نطق خود مرتباً میگفت که با مقامات «رسمی» شوروی ملاقات‌هایی داشته و با آنان در تماس بوده است و آنها او را بمحل‌های جدید مخفی راهنمایی میکرده و تذکر میداده‌اند که مثلاً فلان و بهمان سوراخ دیگر قابل استفاده نیست. من خواستم تذکر بدهم که ما حق نداریم درباره هویت این اشخاص مطلبی منعکس کنیم لیکن رئیس بمن تذکر داد صبور باشم و دادگاه باین موضوع توجه خواهد کرد و من ساکت ماندم.

داستان گفت،

۱۱۱ - آقای هی هانن آیا ممکن است بگوئید که

این مقامات رسمی روسی که در آنان نام میبرید که بودند ؟
- من فقط يك مقام رسمی شوروی را میشناختم که با او
تماس داشتم و بارها او با من درباره امر کسب اطلاعات صحبت کرد
رئیس دادگاه پرسید:
- نام او چه بود.

- سویرین !
دادستان که علناً راضی و خوشحال بنظر میرسید، پارا
ازین هم فراتر گذاشته پرسید:
- وقتی شما درباره تماسهای «رسمی» و ارسال دریافت
پیامهای خود صحبت میکردید، طرف شما چه کسی یا مقامی
بود، گمان می کنم از مقامات رسمی شوروی نام برده بودید؟
- بلی !

- مقصودتان ازین مقامات رسمی کیست؟
- چنانکه گفتم اشخاصی که با گذرنامه های مجاز شوروی
به امریکامی آیند و اهل شوروی هستند.
من گفتم . - شاهد میتواند ، برای خاتمه دادن باین
بحث نام آنها را ببرد.

رئیس دادگاه گفت:
- او یکبار گفت که فقط یکی از آنان را میشناخته است
تذکر دادم،
- البته شاهد ازین مقامات نام برده لیکن ن گفته
است که آنها اعمال او را تأیید یا تشویق کرده اند.

دادستان گفت ، جناب رئیس بموجب دستوراتی که
در مسکو به شاهد داده شده بود او میبایست با این مقامات در
امریکا ، تماس داشته باشد
رئیس دادگاه اظهار داشت:

- درست است و من تصور میکنم درین مورد شهادت
کافی داده شده باشد. لاقلاً با تذکر تماسهایی که او
با سویرین نامی داشته است .

چند دقیقه بعدی هانن اظهار داشت که در روز بیست و یکم
هرماه او بر طبق قرار قبلی به لینکلن رود که در محل خروج
ایستگاه مترو پروسیکت پارک در بروکلین واقع بود، میرفت
تایک «تماس عینی» بگیرد و بعنوان علامت شناسائی موظف بود
پیپ بکشد و یک کراوات رنگی بزند در یکی از بن فرودگاهها
بود که او با سویرین ملاقات کرد، سویرین چند پانچو فتو کپی
حاوی پیامهای اول ماه مه، و عکسها و تبریكات و نامه های افراد
خانواده اش باو داد و گفت که آنها حالشان خوبست و آرزوی
موفقیت وی را دارند. بطوریکه هی هانن اعلام کرد این نوع
ملاقات، دوسه بار بین او و سویرین صورت گرفت و اظهار داشت،
- گمان میکنم پائیز بود زیرا باران میبارید سال
۱۹۵۳ بود. اگر پائیز ۱۹۵۳ نبود، قطعاً بهار ۱۹۵۴ بود
من فقط یاد میآید که باران میبارید!

- می توانید تاریخ دقیق آنروز را بمان بگوئید؟ مثلاً
بگوئید که این ملاقات چند روز یا چند ماه بعد از اولین ملاقات
شما صورت گرفت؟

- متأسفانه ابدأ بخاطر نمیآورم.

دادستان آنگاه، از سؤال بیشتر درباره سویرین
صرف نظر کرده از ملوانی که نام مستعار و جاسوسی او آسکو بود نام
برد، این آسکو ظاهرآ پیک جاسوسی بین مسکو - نیویورک
بشمار میرفت و هی هانن و او درباره تعیین محل های مخفی
ملاقات و رد و بدل پیامها و اطلاعات توافق می کردند، و یکی
ازین محلها کابین تلفن بار معروف مانهانان بود.

ساعت ۳ و پنجاه دقیقه بعد از ظهر بود که رئیس دادگاه
ختم جلسه را اعلام کرد و اظهار داشت که جلسه بعدی ساعت
۱۰/۵ صبح روز بعد تشکیل خواهد شد.

هی هانن متهم میکند

دادگاه روز بعد ، با همان تشریفات و قیافه های عادی روز قبل تشکیل گردید. و شاهد دیروزی نیز سر جایش نشسته بود. قاضی تو مکین دستور داد او را به پشت جایگاه بیاورند. هی هانن روز قبل عینک سیاهی بر چشم داشت ولی آنروز قیافه اش قدری تغییر کرده بود و تا حدودی نشان میداد که احتمال می رود زندگی جدیدی را در امریکا آغاز کند. دادستان، خطاب به خود را بایاد- آوری آخرین نکات جلسه روز قبل آغاز کرد و گفت :

- آقای هی هانن ، در جلسه دیروز من سؤالات خود را درباره شخصی بنام آسکو شروع کرده - و دم . شما در لایحه شهادت خود از قرار و مدارهایی که برای تعیین مخفیگاهها با این شخص می گذاشتید گفته بودید...

هی هانن سپس شروع صحبت درباره یکی از مخفیگاه، های خود که ریورساید پارک ، واقع در حاشیه خیابان هیجدهم کرد نکته عجب آن بود که وی در اثنای صحبت خود گفت که مارتن جنبه قانونی کار آسکو را با و متذکر شده بود. تقریباً پنج دقیقه از آغاز محاکمه میگذشت که من تصمیم گرفتم دیگر نگذارم مانند گذشته ، دادستان متهم را در اظهاراتش راهنمایی کند و از جا برخاستم گفتم :

- جناب رئیس من تقاضا میکنم جوابی از شاهد خواسته شود که معلوم گردد مذاکره او و آسکو در کجا و چه تاریخی صورت گرفته است ؟

قاضی تو مکین که علناً ناراحت شده بود گفت :

– جناب رئیس ، اگر بمن اجازه داده شده که بنام وزارت امور عمومی از شاهد بازجوئی کنم ، لازم است بتوانم آنر بنحو مطلوبی توسعه دهم . و تصور میکنم حق داشته باشم بمیل خود اینکار را بکنم تا بمیل آقای دونووان .
من گفتم :

– آقای دادستان بعنوان يك شاهد خصوصی ازین شخص بازجوئی میکنند . من دیروز خیلی حوصله کردم تا حرفی نزنم .
– مضحك است .
– من علاقمندم که تذکر من مورد توجه قرار گیرد .
رئیس دادگاه گفت :

– مورد توجه قرار گرفته است . من بسهم خودم معتقدم که مارک با شاهد این معا کمه گفتگوئی داشته است .
افزایش تذکرات مربوط بدفاع از متهم ، وقت دادگاه رادر دقایق روز تشکیل جلسه گرفت . البته ممکن بود با این روش ما اعضای دادگاه را عصبانی کنیم ، لیکن چاره ای جز آن نبود زیرا بدین ترتیب جریان معا کمه بصورت عادی ادامه میافت و بر اثر اتکاء بشهادتهای مختلف قطع نمیکردید ، آبل فعالانه در تاتیک دفاعی ما شرکت میکرد و با آن موافقت داشت و بویژه در مدت تنفس در تصحیح روش با مساعدت مینمود . او بارها گفته بود که بوکیل مبرزی که قدرت منطق و تجربه داشته باشد احتیاج دارد نه کسیکه معا کمه رادر انظار عمومی خفیف جلوه دهد . بدین جهت بود که هر بار که من برای تذکری از جای برم میخواستم احساس میکردم که حاضرین در سالن ، احساس خشم و ناراحتی میکنند و قیافه های غضبناک علیه ما زیاد میشود . ظاهراً من شخصی بودم که نمیکذاشتم حقایق درباره جاسوس شوروی افشا شود در صورتیکه اگر سر جای خود می نشستم همه چیز عادی و آرام بود ، چنانکه گوئی من برای نهیج و تسکین حضار در سالن ، بتکمه الکتریکی فشار میدادم .

پیدا کردم تا بایک مأموراف. بی. آی یک گیلاس آبجو بنوشم و راجع به آبل بحث کنم او که از ابتدا در جریان دستگیری آبل وارد بود و بعنوان ناظر در محاکمه او شرکت داشت گفت ،
- از نظر ما ، درین محاکمه ، دشمن واقعی شما بودید و در ابتدا ما بقدری از شما متنفر شدیم که سعی کردیم تمام مدارک و لوازمی را که علیه شماست گرد بیاوریم ، ولی پس از چند روز بعلمت جوانمردی که در دفاع از مشتری خود بکار میبردید بشما علاقمند شدیم. دست آخر حتی شما بصورت یکی از عناصر خودی درآمدید .

باری هی هانن دوباره شروع بصحبت کرد و رشته سخن را با آنجا رساند که او و آبل در سالن انتظار سینما فلوشینگ بایکدیگر ملاقات کردند .

دادستان پرسید ،

- آیا درین ملاقات اولیه ، آبل (مارک) بشما گفت که در کجا سکونت دارد ؟
- خیر .

- آیا گفت که در کجا کار میکند و آیا کار میگرد یا خیر ؟
- او در اولین برخورد چیزی نگفت . ولی وقتی چندی بعد یکدیگر را دیدیم او بمن گفت که در مغازه ای در بروکلین کار میکند .

رئیس دادگاه گفت ،

- آیا بشما گفت که در چه مغازه ای کار میکند ؟
- او بدون اینکه جزئیات را برای من شرح دهد ، بکار خود در مغازه ای اشاره کرد . بعد اظهار داشت که این محل انباری است که او وسایل و لوازم گوناگون را در آن مرتب میکند .

من گفتم ،

- آیا ممکن است تمام این اظهارات در ملاقات اولیه بعمل آمده باشد ؟

رئیس دادگاه گفت ، خیر شاهد گفته است که این اظهارات مربوط بیک ملاقات بعدی است .
- ولی او هرگز تاریخ و محل ملاقات بعدی را ذکر نکرده است .

- از شما که وکیل مجربی هستید تعجب میکنم . ممکن است این را در موقع صحبت خود از او پرسید .
- خیلی عذر میخواهم جناب رئیس ، من وظیفه دارم هر موقعی که اظهارات شاهد صریح نیست تذکر بدهم .
- بسیار خوب ، تذکر شما مورد توجه قرار گرفته ولی ردا شده است ا

بطور کاملاً علنی ، جریان محاکمه طوری بود که ابتدا هی هانن میبایست راجع به فعالیتهای جاسوسی خود و سپس ارتباط با آبل صحبت میکرد و آنگاه حلقه اتهام را بگرد آبل مستحکم مینمود و برای اینکار کافی بود ثابت کند که آبل مافوق او بود . هی هانن گفت که در مه ۱۹۴۵ مارک (آبل) درباره کار خود در انباری واقع در فولتون استریت صحبت کرد . دادستان پرسید ، آیا شما توانستید ازین انبار بازدید کنید ؟

- بله ، یکبار موفق شدم . آبل بمن گفته بود که میخواهد یک وسیله عکاسی راسر جایش بگذارد و ناچار دو نفری بشماره ۲۵۲ فولتون استریت رفتیم . اینجا ، او در طبقه چهارم یا پنجم واقع بود . مارک شیئی را در آن انتخاب کرده بمن داد و من آنرا به نووارک بردم .

بدون تردید هیئت قضات متوجه نشدند که بگوش خود شنیدند زندگی آبل چگونه با این اعتراف ورق خورده است . اگر آبل فقط همین اشتباه را مرتکب نشده بود و استودیوی خود را - که از نظر فن جاسوسی غیر قابل اغماض است - به هی هانن نشان نمیداد شاید بکلی ماجرای او عوض میشد و بدآچنین محاکمه ای جریان نمی یافت .

علیرغم اظهارات هی هانن که طی آنها، او آدرس دقیق استودیوی آبل را بزحمت بیاد، میآورد اف. بی آی سه سال بعد گزارش کاملاً متفاوتی منتشر ساخت.

آقای ادگار هوور رئیس اف. بی. آی طی مقاله مشروحی که تحت عنوان «محاكمه جاسوس بی چهره» در یکی از مجلات امریکائی بتاریخ ۱۲۵ اکتبر ۱۹۶۰ انتشار داد، نوشت که آبل فقط در يك مورد توانست وضع خود را ترمیم کند و آن در موقعی بود که هی هانن وسایل عکاسی کافی در اختیار نداشت و آبل او را به استودیو خود در بروکلین برد تا لوازم کافی در اختیار او قرار دهد البته هی هانن نشانی این استودیو را بخاطر نمیآورد، لیکن بیاد داشت اتاق آبل در طبقه چهارم یا پنجم ساختمانی واقع بود و این ساختمان در نقطه ای ما بین فولتون و کلارک استریت قرار داشت پس از این واقعه گروه کثیری به حوالی ساختمان مورد بحث فرستاده شدند تا از آن مراقبت بعمل آورند.

داستان پرسیده

— آیا قبل از آنکه آبل در استودیو خود لوازم عکاسی در اختیار شما قرار دهد چیز دیگری بشما رد کرده بود،
— بلی، يك دستگاه گیرنده و فرستنده رادیو
— چه نوعی؟

— رادیوی قوی با امواج کوتاه

هی هانن و آبل به مزرعه و چستر واقع در مجاورت نیویورک رفته و رادیو را امتحان کرده بودند و آبل باو توصیه کرده بود که باید موضعی را انتخاب کند تا با خیال راحت بتواند از آن استفاده نماید.

هی هانن تاریخ این واقعه را او اخر مه یا اوائل ژوئن ۱۹۵۵ و مدتی قبل از عزیمت آبل به مسکو، تعیین کرد. طی تمام مدت روز او این تاریخ را قبل از آخر یا بعد از عزیمت آبل به مسکو ذکر نمود و هر بار من تذکر

میدادم که در پرونده ادعا نامه هیچ مطلبی که نشان دهد آبل
بمسکو عزیمت کرده است وجود ندارد.

دادستان پرسید:

آقای هی هانن شما چندین بار گفتید که «قبل یا بعد
از عزیمت آبل بمسکو» آیا شما اطمینان دارید که او بمسکو
رفته بود؟ و آیا درین باره باشما صحبت کرده بوده است؟
- بلی ما چندین بار درباره سفر او بمسکو صحبت
کرده بودیم و اگر اشتباه نکنم او درست در تاریخ دهم ژوئن
۱۹۵۵ بمسکو عزیمت کرد.

- میدانید به چه وسیله باین مسافرت رفت، با هواپیما

قطار یا کشتی؟

من تذکر دادم که حتی اگر آبل سوار قطار یا
هواپیما یا کشتی شده باشد فقط بشرطی سفر او را بمسکو
قبول خواهیم کرد که وسیله نقلیه مزبور یکسره و بدون توقف
به مقصد مسکو حرکت کرده باشد در غیر این صورت معلوم نیست
او به چه مقصدی از کشور خارج شده و در کجا پیاده گشته است.
قاضی تو مکی ن ناچار سئوالش را پس گرفت و از هی هانن
پرسید:

- آیا آبل در باره سفر خود بمسکو باشما مذاکره

کرده بود؟

- بلی او بمن گفته بود که از طریق اطریش به مسکو
خواهد رفت و وقتی از سفر برگشت بمن گفت که ابتدا بعزم
پاریس سوار هواپیما شده و از آنجا با قطار باطریش رفته ولی
نمیدانم اطریش را بچه ترتیبی ترک گفته است.

من فوراً تذکر دادم که اگر یک تقویم حرکت هواپیما
و تطبیق آن با تاریخ مورد ادعای هی هانن وجود نداشته باشد
نمیتوان حرکت آبل را دلیل قطعی مسافرت او بمسکو شمرد
رئیس دادگاه اختلاف بین تقویم و پرواز هواپیما را
تأیید نکرد و قرار شد خودم درباره آبل توضیح بدهم.

تذکرات ما کم کم موفقیت زیادی کسب میکرد. باین ترتیب در محاکمه از حواشی مطلب کاسته میشد و موضوع به روابط هی هانن و آبل باز می گشت .

تو مکنین از او پرسید که آیا از تمام مخفیگاههایی که آبل اطلاع داشت، اطلاع دارد یا نه؟ هی هانن جواب داد که فقط میتواند مخفیگاههای شماره ۲ و ۴ و ۶ و ۷ را بشمارد. زیرا آبل زیر آنها با گچ علامت گذاشته بود و دیگران نیز او را دیدم که پیامی را در یکی از آنها میگذاشت و میخواست بمن نشان دهد که چگونه از آن استفاده کنم، از لحاظ آبل، این طرز شهادت تحقیر آمیز بود.

این مرد خائن از آن جهت از مسکو بمعاونت او انتخاب و اعزام شده بود تا آبل وی را تحت حمایت خود بگیرد . مانند جلسه قبل دادگاه، نگاههای آبل و هی هانن بهیچوجه بیکدیگر برخورد نمیکرد . و بویژه در روز دوم هی هانن بهیچوجه به آبل نگاه نکرد.

آبل نیز مرتباً مشغول یادداشت کردن بود و بزحمت سر از دفترچه یادداشت خود برمیداشت و از اینکه شاگرد و معاون دیروز او اینطور خائنانه اسرار مهارت و استحادی او را فاش میکرد، ناراحت بنظر میرسید لیکن خم با برو نمیآورد و اطمینان داشت که قهرمان واقعی ماجرائی که در سالن دادگاه جریان دارد اوست . روزنامه نگاران و تماشاچیان هر روز میدیدند که آبل با کمال خونسردی طی جلسات دادگاه مشغول برداشتن یادداشت و مذاکره با وکلایش و یا کشیدن شکل های مختلف و نقاشی ساده روی دفترچه خویش است . این افتخار ، نمودار انضباط آهنینی بود که آبل برای مقابله با وضعی که برایش پیش آمده بود بر خود تحمیل میکرد و بکمک آن ساکت و آرام میماند در حالیکه قطعاً اعصابش متشنج و ناراحت بود . در باره سلامت جسمی او باید اقرار

کنم که او هیچ چیزی نگفته بود در صورتیکه از

قرحه معده شدیداً رنج میبرد، یکی از قضات وزارت امور عمومی مدتی بعد مأمور شد از همسرش برای مراقبت از سلامت جسمی آبل کمک بنخواهد و همسر او چندی بعد از بازداشتگاه آتلانتا درین باره به آبل نوشته بود :

« آقای سرهنگ آبل، من میدانم و اطمینان دارم که تو میتوانی با هر نوع زندگی بسازی و چیزی نگه-وئی ولی اینرا هم باید بدانی که من از بابت سلامت جسمی تو نگرانم من در یکی از جراید خوانده ام که تو بعلت زندگی فقیرانه و ساده ای که در پیش گرفته بودی تا وظایفات را نسبت به میهنت بهتر عمل کنی ، بزخم معده دچار شده ای. آبل عزیز ! بگودرد تو چیست؟ آیا ممکن است وقتی دو نفری با هم هستیم آنرا بمن بگوئی؟ آیا این درد عود کرده است؟ آه چقدر بدهستی ! حتی نمیتوانی یک شیشه نوشیدنی بخوری باور کن وحشت آور است . من میدانم که اگر عارضات چندان شدید نباشد آن را بمن خواهی گفت . ولی من علاقمندم حقیقت را بگوئی !

امادرجلسه دادگاه، قاضی تو مکین درباره وظایفی که آبل بعهده هی هانن میگذاشت ، سؤال میکرد . هی هانن در جواب این سؤالات پنج موردی را که انجام وظیفه جاسوسی پرداخته بود بطوریکه نخواست ولی نتیجه ای تکرار کرد . او گفت که در یکی از این مواقع بشهری موسوم به کوانسی رفته بود .

البته شهری بنام کوانسی وجود نداشت ولی هی هانن بعلت خطای حافظه تذکر میداد که شهری که او بان رفته تقریباً چنین نامی داشته و در حوالی بوستون بوده است او در این شهر قصد داشت یک مهندس سوئدی بنام اولاف گارسون را که تقریباً بخدمت خود آورده بود سکونت دهد. او افزود که باین سوئدی اطمینان کافی نداشت ، لیکن باو گفته بودند که سوئدی مزبور را در شهر سکونت دهد و بیش ازین با او حرفی نزنند .

هی هانن سپس گفت که باتفاق آبل مسافرت‌هایی به نیوجرسی، پنسیلوانیا، نیویورک کرده و دوبار نیز برای تجسس محل مطمئنی جهت مخابرات رادیوئی، به هاپول چونکسون و نیوجرسی رفته است. آبل باو گفته بود که چون اجاره محل مورد توجه او در نیوجرسی گران و معادل / ۱۵۰۰۰ دلار است نباید از آن استفاده کند، او بعد، محل دیگری را که هی هانن در نیویورک در نظر گرفته بود رد کرد لیکن نکفت بچه دلیل؟ قاضی تو مکن پرسید که آیا آبل علت انتخاب این دو محل و رد آنها را بر او فاش ساخته بود یا نه؟

هی هانز جواب داد،

– بلی او بمن تذکر داده بود که مقصود از نصب فرستنده رادیوئی اخذ تماس مستقیم مخابراتی با مسکوست،
– آیا بشما گفته بود که خودش هم گاهی پیام رادیوئی می فرستد؟

– او فقط گفته بود که بوسیله مخفی گاهها پیام خود را به مقامات مربوطه میرساند و از رادیو استفاده نمیکنند، اما پیام رادیوئی دریافت میدارد.

– آیا گفت که بچه نحوی این پیامها را دریافت میدارد؟

– چرا، او اظهار داشت که پیامهای مخصوص رادیوئی را روی نوار ضبط میکند و سپس برای کشف، روی کاغذی جداگانه ای مینویسد.

– آیا اطلاع دارید که او هم فرستنده رادیوئی داشته

است؟

– او یکی دوبار درباره کلید رمز مخابراتی با من

صحبت کرده بود یعنی کلید رمز تلگراف مورس!

از نظر اتهامی، بزرگترین شهادت هی هانن مربوط

به تماس او با شخصی بنام روی رودس بود که در خدمت جاسوسان شوروی کبک خوانده میشد. ظاهراً دستورات

مسکو به این شخص که در رد بانك نیوجرسی، سه گاراژ-اتومبیل داشت و خانواده اش بآرامی زندگی میکرد میرسید و او آنها را به آبل و هی هانن ابلاغ میکرد .

لازم بتذکر است که قبل از آنکه هی هانن این داستان را آغاز کند من در نهایت سادگی، از یک حربه که فقط اسباب وقت گذرانی و جلب تناقض گوئی شاهد بود استفاده کرده ازو پرسیدم :

— شما میتوانید بگوئید که در چه موقعی دستورات را دریافت کردید ؟
رئیس دادگاه گفت :

— آیا جواب دادن باین سؤال ، فوراً لازم است یا میتوان صبر کرد که ...

— من بنظرم میرسید که اگر شاهد هم اکنون باین سؤال جواب بدهد بهتر باشد قربان !
دادستان گفت :

— جناب رئیس ، من از شاهد طوری سؤال کرده ام که مأموریت خود را در امریکا افشا کند و درست در موقعی که او میخواهد این مأموریت را افشا سازد ، آقای وکیل مدافع میخواهد ، درباره تاریخ ابلاغ این مأموریت و دستورات آن وقت گذرانی کند ؟

من گفتم : از آنجا که شاهد دیروز فقط بارندگی را تذکر میداد و بین بهار و پائیز شك داشت من ناچار بودم تاریخ صحیح و دقیق را تقاضا کنم !
رئیس دادگاه گفت ، بلی ، این کار شما فقط معترضه ای بود و بس !

اما درباره روی رودس باید بگویم که او همان گروه بان امریکائی بود که آبل در باره او شخصاً با من صحبت کرده بود و روسها او را در موقع انجام خدمتش در سفارت

امریکا در مسکو شکار کرده بودند .

هی هانن گفته بود که او و مارك (آبل) موفق نشده بودند که با رودس در ردبانك ، تماس بگیرند و حتی با خانواده اونیز تماس برقرار نکردند و ازین رو مارك از مسکو یکرشته دستورات و علائم اضافی خواست . با جواب داده شد که کبک (روی رودس) در کوموراد و خویشاوندانی دارد و باید تماس را از طریق آنان برقرار کرد . هی هانن ناچار بتنهائی عازم شد و به شهر سالیده واقع در کولوراد و تلفن کرد ، تا خویشاوندان رودس را که در حومه شهر منزل داشتند بیابد . معلوم شد فقط خواهر او و شوهرش در دهکده نظامی ترکسون واقع در آریزونا سکونت دارد .

دادستان پرسید ،

– اگر اشتباه نکنم شما در مراجعت از کولوراد و به مارك (آبل) فهمانیدید که توانسته اید با رودس رابطه برقرار کنید؟

– بلی ، درست است .

آیا باز هم درباره این شخص با او سخن گفتید؟

– بلی و ضمن مذاکره باین نتیجه رسیدیم که او بقدری دور از شهر منزل کرده که اخذ تماس با او بسیار مشکل است . مارك بمن گفت که مأمورین دیگری در اختیار دارد که آنها قادرند پیامها و اخبار را مبادله کنند و باین جهت لازم نیست او و من لاینقطع در آمد و شد باشیم .

باید تذکر بدهم که تا آخر محاکمه آبل هرگز معلوم نشد که این «مأمورین دیگر» کی ها بودند و چگونه انجام وظیفه میکردند .

دادستان پرسید ،

– آیا در جریان مذاکرات شما و مارك ، او بشما نگفت

که بچه علت می خواهد حتماً با بک (رودس) تماس بگیرد ؟

- چرا ، قبل از رفتنم به کولورادو ، او یک پیام ویک فیلم بمن داد که حاوی اطلاعات کافی درباره کبک بود ، مثلاً من دانستم که نام او چیست ؛ در کجا متولد شده ، در کجا کار میکند و اقوام و افراد خانواده اش کیستند و چند نفرند .

- فیلمی که او بشما داد چه نوع فیلمی بود؟

- فیلم معمولی ۳۵ میلیمتری ، البته من آنرا تبدیل به یک میکروفیلم کردم .

- وقتی مارک خواست قصد خود را در اخذ تماس با کبک بشما بگوید چه گفت ؟

- او اظهار داشت که کبک میتواند یکی از بهترین مامورین ما باشد زیرا خود او و بعضی از افراد خانواده اش در مراکز نظامی بکار مشغولند . مقصود او ازین حرف ، برادر کبک بود که دقیقاً نمی دانم در کجا است ولی در یک کارخانه اتمی کار می کرد .

هی هانن سپس فتو کپی فیلمی را که بدین طریق در اختیارش قرار گرفته و در اقامتگاهش واقع در پیکشیل کشف شده بود تأیید کرد و در پایان اظهارات خود افزود که آبل باو گفته بود لازم نیست درباره اخذ تماس بارودس اصرار زیادی بخرج دهد زیرا وقتی او عازم مسکوشود ، هی هانن اجباراً موظف باخذ تماس باوی خواهد گردید ولی ظاهراً عقیده آبل بعداً تغییر کرد زیرا در موقع عزیمت خویش بمسکو ، به هی هانن گفت که متأسفانه موفق باخذ تماس بارودس نشده و حتی او را ندیده است و او باید ازین مامور صرف نظر کند !

قاضی تو ممکن . سپس در باره مسافرت های مشترک آبل - هی هانن سؤال کرد و گفت :

- آیا شما در یکی ازین مسافرت های خود به بین موئتن

پارک رفتید ؟

- آیا در باره این مسافرت قبلاً با آبل صحبت کرده

بودید؟

- بلی!

- او بشما چه گفته بود؟

- او گفته بود که قصد دارد جای مطمئنی برای پنهان

کردن مبلتی پول بیابد

دادستان پرسید: این پول چه بود؟

- پنج هزار دلار

- او چیز دیگری درباره این پول بشما نگفت؟

- چرا او اظهار داشت که این پول متعلق بهمسریکی

از مأمورین خودی بنام استونز است.

- استونز؟ آیا این اسم يك اسم مستعار جاسوسی بود؟

- بلی!

- ممکن است اسم همسراوراکه این پول متعلق باو

بود بگوئید؟

- بلی او هلن سو بل نام داشت.

من ناگهان سر تا پا بلرزه در آمدم و سکوت وحشتناکی

سالن دادگاه را فراگرفتم. دادستان حروف اسم سو بل راهیجی

کرد، و من غفلتاً فهمیدم که مقصود اینست که آبل به شبکه

جاسوسی روزنبرگها که چند سال پیش کشف شده وزن و

شوهر روزنبرگ طی آن اعدام گشته بودند متصل شود زیرا

مورتون سو بل کسی بود که روزنبرگها با او تماس داشتند و

اکنون یکبار دیگر نام سو بل در ماجرای آبل بمیان میآمد.

دادستان پرسید:

- قرار بود در بیل مونتن پارک با این پول چه کنید؟

- مارک بمن گفت که قرار است با همسراستونز، یعنی

هلن رابطه برقرار کنیم و از استونز بخواهیم که یا خودش و یا

همسر او به بیل مونتن پارک بیاید تا پول را با آنان

بدهیم.

– آیا واقعاً در وقت ورود به بیل مونتن پارك، پول
بهمراه داشتید؟

– بلی .

– آیا مدتی بعد همسراستونز را بمحل موعود آوردید؟

– خیر !

– بعد از دفن کردن پول در زمین چه کردید، از بیل مونتن

پارك خارج شدید؟

– بلی ، زیرا مارك فقط گفته بود که دستورات مسكو

برای تسلیم پول به همسراستونز همین جا کافی بوده است.

– دستورات مسكو؟

هی هانن میگفت که این حادثه در ژوئن ۱۹۵۵ یعنی

موقمی اتفاق افتاد که آبل در صدد تدارك سفر خود به مسكو بود

او افزود که آبل چندین بار کوشیده بود با استونز یا همسرش

تماس بگیرد ولی بعلت آنکه تقریباً همیشه يك مأمور پلیس

مراقب وی بود نتوانست و هی هانن ناچار شد مراتب را بوسیله

نامه ، توسط یکی از افرادی که خود استونز اجیر کرده بود به آبل

اطلاع بدهد . دادستان پرسید :

– پول را چگونه دفن کردید؟ در يك بسته بود؟

– خیر ، در دو بسته ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ دلاری بود

و در دو محل مختلف دفن کردیم .

رئیس دادگاه پرسید : این پول در جعبه قرار داشت یا

در پاکت نایلون؟

– در پاکت نایلون . و خود مارك (آبل) آنرا درین

پاکتها گذاشته بود .

– شما دیدید که او اینکار را بکنند؟

– نه ، فقط دو پاکت را در دستش دیدم و دونفری به

بیل مونتنی پارك رفتیم و آنهارا دفن کردیم .

دادستان پرسید :

– آیا شما دستورات آبل را اجرا کرده و پول را به مادام
سوبل تسلیم نمودید؟

– خیر!

– شما به آبل گفتید که اینکار را نکردید؟

– بلی اطلاع دادم که نتوانستم بطور غیر مستقیم با مادام
سوبل تماس بگیرم و محل پول را با اطلاع او برسانم و سفارش کنم
که در خروج مکان آن احتیاط کند.

آبل که در جایگاه خود باین اظهارات گوش میداد در
دفترچه یادداشت خود تقریباً عین جمله آخری هانن را نوشت
این اولین دفعه‌ای بود که او چنین دقتی نسبت باظهارات معاون
خائن و سابق خود نشان میداد. هی هانن افزود که گزارش خود
را بمسکو، بوسیله یکی از مخفیگاه‌ها میفرستاد. و خبر تسلیم پول
به مادام سوبل را نیز بهمین ترتیب ارسال داشت و در جواب باو
دستور رسید که بملاقات مادام سوبل برود و با او مذاکره کند تا
معلوم شود که آیا وی میتواند شخص جدیدی را احیر کند یا خیر.
دادستان از هی هانن پرسید که آیا بنظر او، مادام
سوبل قبلاً یا بعداً مامور شوروی بوده است یا نه؟ و هی هانن
جواب داد:

– وقتی مارك جریان دفن پول را به من تذکر داد ،
افزود که مادام سوبل کاملاً به فعالیت‌های اطلاعاتی سرویس
مخفی شوروی وارد است و خود او و شوهرش بمنوان مأمور
درجه دوم در اختیار ما هستند.

– یعنی به موجب اظهارات آبل، این زن و شوهر جاسوس
شوروی بودند؟

– بلی!

ظاهراً بعد از مراجعت آبل از مسکو، عملیات جاسوسان
شوروی وضع دیگری بنخود گرفت.

– آبل اعلام داشت که ۵۰۰ دلار دیگر باید
به مادام سوبل بپردازد و به هی هانن دستور داد که ملاقات

دیگری بامادام سوبل بعمل بیاورد . دادستان پرسید،

- و شما با این زن باردیگر ملاقات کردید؟

- خیر!

- آیا با او تماس حاصل نمودید؟

- خیر! ولی مارك بهن تذکر داد که ۵۰۰۰ دلار پول

را در بانك گذاشته است .

- پس موضوع بر سر پنجهزار دلاری که دفن کردید

نبود؟

- خیر!

- آیا درباره مادام سوبل مذاکره دیگری هم بامتهم

داشتید؟

- خیر!

دادستان سپس شروع بیکسرشته سؤال از هی هانن

در باره زندگی اش در نیویورک کرد. ولی پس از چند دقیقه از

رئیس دادگاه تقاضا نمود که تنفس اعلام کند زیرا شاهد چنان

بحال ضعف و اضطراب دچار شده بود که نمیتوانست سر پا بایستد

و رئیس دادگاه نیز بدون هیچ تفسیری، تا ساعت ۲ بعد از ظهر

تنفس اعلام کرد!

بعد از ناهار بکاخ دادگستری برگشتیم و قبل از ورود

بکاخ نگاهی هم بر روزنامه های ظهر انداختیم بعضی از آنها

ارتباط آبل را با روزنبرگها با حروف درشت عنوان کرده

بودند .

در همان موقع مادام سوبل و شوهرش در مانها تلن جلسه

مصاحبه مطبوعاتی جالبی تشکیل داده و هر گونه وابستگی خود را به

شبهه جاسوسی شوروی تکذیب نمودند و اظهار داشتند که اظهارات

هی هانن بی معنی است و عبارت از افترای احمقانه ای

سوبل اعلام میداشت که آرزو دارد با شوهرش ملاقات کند زیرا در انتظار فرزندى است و مایل است این خبر خوش را باو بدهد .

وقتی هی هانن دوباره بر جایگاه شهود نشست گوئی يك دلقك تاتر دوباره سر جایش نشسته بود. او خود را بقدری پست و حقیر و ناشی و مضحك نشان داده بود، که بزحمت امکان داشت او را يك جاسوس خطرناك خارجى دانست. يك مأمور اف.بی.آی بخبر نگار يك مجله هفتگی در راهرو گفته بود: - يك آدم احمق مثل این مرد، در فیلمهای خنده دار برادران مارکس ممکن است يك دوجین جاسوس کشف کند. دادستان میخواست بداند که آبل و او پس از مراجعت آبل از مسکو چگونه و در کجا با یکدیگر ملاقات کردند ، معلوم شد که این دو نفر بین ژوئن ۱۹۵۵ - ژوئیه ۱۹۵۶ يك - ديگر را ملاقات نمودند، و در آن ملاقات بود که آبل صریحاً به هی هانن گفت که کار او در آمریکا رضایتبخش نیست و باید هر چه زودتر بشوروی برگردد .

دادستان پرسید:

- آیا مارک (آبل) بآن علت از شما راضی نبود که شما نتوانسته بودید در نووارك يك استودیو عکاسی باز کنید؟
- بلی، درست است.

- و شما گفت که بدستور مسکو باید بخانه خود بر

گردید؟

- بلی او بمن اظهار داشت که پیامی بمسکو فرستاده که بموجب آن چون من نتوانسته ام استودیو عکاسی باز باز کنم ، باید بخانه برگردم یا در حقیقت از «مرخصی» استفاده نمایم .

- آیا خودتان هم ارتباط جداگانه ای یافتید تا دستور

مسکو بشما ابلاغ شود؟

۱۳۰

- بلی من پیام خاصی از مسکو دریافت داشتم که در

آن بمن توصیه میشد که باید از مرخصی استفاده کنم و بکوشم يك گذرنامه امریکائی بگیرم که بتوانم با آن بعنوان توریست بارو یا مسافرت کنم (این پیام در عین حال حاوی این مطلب بود که هی هانن بدرجه سرهنگ دومی مفتخر شده است) روز ۲۴ آوریل ۱۹۵۷ هی هانن سوار کشتی فرانسوی لیبرته (آزادی) شد تا به لوهاور در فرانسه برود. وقتی بیاریس رسید طبق دستور آبل و قرار قبلی به شماره کلبه ۳۳۴۱ تلفن کرد و يك علامت آشنائی را بعنوان سؤال مطرح نمود: او گفت:

— ببخشید آقا! من میخواهم دو بسته کادو را بوسیله کمیانی موری به شوروی بفرستم. آیا این امر امکان دارد؟ — بلی! بلا مانع است.

هی هانن گفت: و آنوقت بمحلی که تعیین شده بود رفتم و با يك مقام رسمی روسی در اروپا ملاقات کردم. من در آن موقع طبق قرار قبلی کراوات آبی زده بودم و پیپ میکشیدم. باتفاق این مقام روسی مدتی در خیابان قدم زدیم و سرانجام به کافه ای رفتیم تا قهوه و کنیایک بخوریم و او خرج سفر مرا بصورت دلار و فرانک فرانسه در اختیارم گذاشت.

روز بعد هی هانن و مقام روسی یکبار دیگر باهم تماس گرفتند. ولی این بار صحبتی بین آن دو رد و بدل نشد زیرا قرار بر این بود که اگر هی هانن کلاه بر سر نداشت ولی روزنامه ای در دست گرفته بود دلیل بر آن باشد که روز بعد عازم برلین شرقی و از آنجا عازم مسکو خواهد شد. دادستان پرسید: بعد چه کردید. هی هانن گفت:

— ولی صبح روز بعد بجای رفتن ببرلین مستقیماً به سفارت امریکا در پاریس رفتم و اطلاع دادم که يك سرهنگ دوم سرویس اطلاعات شوروی هستم و اطلاعات زیادی برای کمک بامریکا در اختیار دارم.

ظاهراً قرار نبود هی هانن بیش از این چیزی بگوید .
زیرا بهیچوجه راجع به تغییر ناگهانی تصمیم خود چیزی نگفت .
گفته میشد که او نزد اف، بی آی اقرار کرده است که بعلت
خستگی و تنفر از کار ، و عدم توفیق در احراز يك مقام
رسمی در یکی از سفارتخانه های شوروی به امریکا پناه
آورده است .

بنابر این هی هانن بآن جهت تغییر رأی داده بود که نتوانسته
بود به يك مقام رسمی روسی برای پرداختن بجاسوسی مشروع و
دیپلماتیک 'ونقاء پیدا کند ۱۹
دادستان پرسید :

– وقتی شما به سفارت امریکا رفتید و با کارمندان آنجا
صحبت کردید آیا چیزی هم بآنها دادید ؟
– بلی يك سکه فنلاندی پنج مارکی در اختیارشان گذاشتم
که تو خالی بود و میکروفیلمی در آن قرار داشت .

دادستان سکه را بعنوان مدرک رسمی بحضار نشان داد و
برای ضبط در پرونده به رئیس دادگاه تسلیم کرد : این سکه
هیچ اختلافی با يك سکه معمولی پنج مارکی نداشت و فقط
شکاف بسیار ظریفی در آن تعبیه شده بود که با يك سر
سنجاق بزحمت باز میشد و میکرو فیلم وارد سکه میگردد .
هی هانن طرز استفاده از سکه را در برابر هیئت قضاات اجرا
کرد . و بمحض آنکه نمایش او تمام شد من اولین اعتراض
خود را در باره آن اعلام کردم . اعتراض من بر این پایه
متکی بود که از وقتی که هی هانن قدم بسفارت امریکا گذاشته
و از توطئه و جاسوسی دست برداشته قراً نمیتواند علیه
موکل من مطالبی ایراد کند من تذکر دادم که اشیائی
نظیر سکه قلابی و تو خالی در اسباب بازی فروشها نیز
ممکن است پیدا شود و بعلاوه از کجا ممکن است که امریکائیان
آنها در اختیار او قرار نداده باشند ؟

چیزی ندیده‌ام و شرافتمندانه عقیده دارم که ممکن نیست افراد عادی بتوانند چنین اشیائی بسازند

رئیس حواب داد، من تصور نمی‌کنم که موضوعی که آقای دونووان عنوان کرده ارتباط مستقیمی با سؤالات شما داشته باشد. شما از متهم خواستید که طرز استفاده از این سکه را بشما نشان بدهد و او نشان داد حالا لازم است سکه را با اعضای ژوری بدهید تا آنها هم آنرا امتحان کنند و درعین حال معلوم شود که حق با آقای دونووان است یا نه؟

ساعت چهار و ده دقیقه کم بود و هوا نقدری گرم بود که داشتم خفه می‌شدم. دادستان سکه را به هیئت دادگاه داد و در عوض ورقه کاغدی را به هی هانن داد تا او تصدیق کند که خط آبل را روی آن می‌شناسد یا خیر. من بار دیگر اعتراض کردم، اینبار بنخاطر آنکه معلوم نبود هی هانن صلاحیت شناسائی خط آبل را داشته باشد!

درین موقع رئیس دادگاه اظهار داشت که چند دقیقه بیشتر اوقات باقی نیست و دادستان نیز سکه تو خالی را از اعضای دادگاه پس گرفت و دومین جلسه دادگاه حاتمه پذیرفت. وقتی همه ارسال خارج می‌شدیم کاملاً آشکار بود که سهم هی هانن درین محاکمه کاملاً تمام شده و از جلسه بعد نوبت ماست.

در سومین روز محاکمه چنین بنظر می‌رسید که من صحبت‌های هی هانن را روزهای متوالی شنیده‌ام و جلسه محاکمه هرگز قطع نشده است. نتیجه‌ای که ازین یکنواختی گرفته می‌شد آن بود که ارزش شهادت او ثابت مانده و افزایش نیافته است. ساعت هشت و نیم صبح روز بعد بود که هی هانن بار دیگر در برابر هیئت دادگاه ظاهر شد. طی این مدت تمام جزئیات جالب توجه و مهمی را که فرار بود درباره زندگی عجیب او بداییم، دانسته بودیم. حتی شب قبل به ما نشان داد رفتیم تا یک سکه تو خالی از مغازه‌های سرگرمی فروشی بدست بیاوریم. و

در نا کسی متن شهادت او را درین باره خواندیم و با آن

تطبيق دادیم . در واقع مباحثه ما با اونیز بمانند همان سکه تو خالی بود اما ظاهراً هیچیک قصد نداشتیم آنرا باور کنیم.. قاضی تو ممکن گفت :

– اگر جناب رئیس داد گاه بخاطر داشته باشند ، دیروز در اواخر جلسه بین من و آقای دونووان بحثی در گرفت که آیا سکه تو خالی در منازعه های سرگرمی فروشی یافته میشود یا خیر ؟ من از نظر خودم میتوانم بگویم که سکه دیگری را که عبارت از سکه پنج سنتی نیکلی بود ، دیشب مورد تحقیق قرار دادم ما این سکه را به صاحب مغازه ای که بیست و هشت سال است ازین نوع سکه ها جهت فروش میسازد نشان دادیم و او صریحاً جواب داد که با انواع سکه تقلبی و تو خالی و تفریحی آشنائی دارد ولی بهیچوجه حدس نمیزده است که این سکه تو خالی باشد .

من گفتم ، جناب رئیس هیچیک ازین اظهارات در محضر يك کارشناس بعمل نیامده و بدین جهت ارزش ندارد . دادستان جواب داد ، حالا که آقای دونووان اصرار دارد میتوان عقیده يك کارشناس را کسب کرد .

رئیس گفت ، درست است اما دیگر آن را نمیتوان دلیلی برای داد گاه بحساب آورد . در حال حاضر شما فقط دارید صحنه ای را که آقای دونووان در باره وجود اشیاء مشابهی در اسباب بازی فروشها گفته بود تائید میکنید . – درست است .

من گفتم – جناب رئیس ، من شخصاً دیشب درین منازعه ها چند سکه تقلبی و تو خالی پیدا کردم که در هر موردی میتوان از آنها استفاده کرد .

– مقصودتان چیست؟

تازگی ندارد بلکه سالهاست ابتکار شده و آزادانه بفروش میرسد .
- بسیار خوب من این دلیل را در صورت جلسه یادداشت
میکتم ولی مجدداً میگویم که از لحاظ دادگاه مسئله مهمی
بشمار نمیرود .

• دادستان گفت :

- جناب رئیس آیا اجازه میدهید ، سؤالی از آقای
دونووان بکنم؟ آیاسکه هائی که شما دیدید دارای سوراخ
کوچکی هستند که بكمك يك سنجاق ميتوان آنها را باز کرد؟
- بلی من خود یکی از آنها را دارم و این کار را امتحان
کرده ام .

در اینجا بحث متوقف شد ، زیرا در حقیقت من نمیتوانستم
چنین نمایشی در دادگاه بدهم و باینجهت مدتها بعد ، سکه های
مزبور را برای سرگرمی به بچه هایم دادم !

تومکین ناچار به جزئیاتی که روز گذشته معوق مانده
بود پرداخت مهمترین موضوعی که درین باره تذکر داد ، موضوع
دفن ۵۰۰۰ دلار توسط او در بیرهوفتن پارک بود ، گفته میشد
که هی هانن در باره استفاده ازین پول حرفی نزده و حتی
یکی از جرایم نوشته بود که دولت امریکا پول مزبور را پیدا
کرده و ضبط نموده است . تومکین به هی هانن گفت :

- شما دیروز گفتید که پنجهزار دلار پول نقد را در
بیرهوفتن پارک دفن کردید تا بما دام سوبل بدهید ، اینطور است؟
- بلی قربان .

- و گفتید که شخصاً این پول را باو ندادید ، نیست؟
- بلی ،

- پس این پول چه شد ؟

- آنرا برای خودم نگاهداشتم .

رئیس پرسید ، مگر ن گفته بودید که آنرا دفن کردید ؟

دادستان جواب داد - چرا ، آندو باتفاق

یکدیگر این کار را کردند .

- بنا بر این چگونه این شخص میتواند هم پول رادفن و هم برای خود ذخیره کند ؟
- متهم باو دستور داده بود که پول را به مادام سوبل برساند ولی او این کار را نکرد .
- بنا بر این پول را از زمین بیرون آورد ؟
- بلی قربان آنرا از زمین بیرون آوردم و بخانه بردم .

در لحظه ای که این اعترافات عجیب ادا میشد قصر کرملین و دیوارهای سرخ رنگش ۸۰۰۰ کیلومتر از سالن دادگاه دور بودند . و شاید همین بعد فاصله ، شجاعی به هی هانن بخشیده بود . زیرا او با صراحت تمام می گفت که چگونه ک.ج.ب را فریب داده و پول را برای خود برداشته است . درین موقع تومکین دوباره اظهار علاقه کرد که درباره پیامهای محرمانه و میکروفیلیم ها سؤالاتی کند هی هانن اظهار داشت که آبل در سال ۱۹۵۴ دستورات کتبی لازم در باره تهیه میکروفیلیم و مبادله آن باو داده است دادستان

پرسید :

- آیا شما فیلمهایی هم تهیه کردید و به متهم دادید ؟
- بلی و او خودش ابتدا حلقه فیلمی بمن داد
- آیا میدانید که او فیلمهای نما را بوسیله پست به مقصد فرستاد ؟
- بلی خودش بمن گفت . که آنها را بوسیله پست به مقصد پاریس فرستاده است .
- بچه وسیله ، بوسیله نامه ؟
- خیر قربان در داخل يك مجله !
- ممکن است توضیح بیشتری در باره این کار عجیب بما بدهید ؟
- اگر مجله ای در دسترس نباشد بسیار مشکل است ؛

او این فیلم را روی مجله میچسباند و بعد روی آن برچسب میزد و آدرس مقصد را روی برچسب مینوشت، بدین طریق هیچوقت هیچکس پی نمیبرد که زیر برچسب آدرس که به مجله چسبانده شده میکروفیلم وجود دارد.

- برای این کار چه نوع مجله‌ای را انتخاب می‌کرد ؟

- مجله « خانه و تزئینات آن » و خانه امریکائی !

استفاده از این دو مجله را خود او بمن تذکر داد .

ولی علی‌رغم اظهارات هی‌هانن و علی‌رغم سیستم عجیب و حیرت‌انگیزی که آبل برای ارسال میکرو فیلم بکار میبرد و آنرا زیر برچسب آدرس میچسباند . مجلاتی که او باین طریق بیاریس فرستاد هرگز بمقصد نرسید . زیرا مدتی بعد از مسکو باو دستور داده شد که این طرز ارسال میکرو فیلم را قطع کند و هیچکس ندانست که این مجله‌ها چه شد و چه برشان آمد .

تومکین نشست و معاونش گرین مارونی شروع به يك سلسله سؤال از هی‌هانن درباره پیام‌ها و رمزهایی که دریافت میداشت نمود . هی‌هانن اعتراف کرد که طی چهار سالی که معاون آبل بود ۲۵ پیام فرستاده و سی پیام نیز دریافت داشته‌است ، او تأکید کرد که تمام این پیامها به رمز مخصوصی ، باو داده شده بودند .

- مقصودتان آنست که هیچ مأمورد دیگری از این رمز

استفاده نمیکرد ؟

- درست است .

معاون دادستان شروع بتشریح چگونگی تبدیل یکی از پیامهای مزبور بزبان روسی و سپس برگرداندن آن به رمز کرد این قسمت از نطق او با شرح کثافی درباره چگونگی گشوده شدن ، رمز همراه بود . طی نطق او من فقط یکبار تذکر دادم که هر ارزشی که این پیامها داشته باشد از نظر موکل من بی‌تأثیر است زیرا هی‌هانن اقرار می‌کند که خود

آنرا تنظیم کرده و فرستاده و جواب دریافت داشته است . رئیس دادگاه تذکره مراد کرد و با خنده تمسخر آمیزی گفت ، انشاء الله هیئت قضات این مطلب را که من و شما نخواسته ایم بفهمیم ، روشن خواهد کرد . در اثنائی که من بنوبه خود مشغول جواب دادن باو بودم تماشاچیان بتدریج سالن را برای تنفس ترك کردند و فقط يك كردیف آنها باقی ماند. من این عده را بارها شمرده و دانسته بودم که ۱۲ نفر بیشتر نیستند مع الوصف وقتی می هانن شهادت خود را تمام کرد دادستان از او پرسید که آیا آبل نیز بنوبه خود کلید رمز جداگانه داشت یا خیر ؟ شاهد جواب داد ،

- آبل بمن گفت که خودش يك سیستم رمز جداگانه با کلید دارد ، ولی شخصا بطرق مختلف عمل میکنند و کتابهای مخصوصی در اختیار دارد که اعداد و ارقام آن کار را آسانتر می سازند .

و ناگهان بعد از دو روزونیم سکوت و حرف بیهوده نه بنظر دو سال آمد. بازپرسی از او پایان یافت. رئیس دادگاه که فکر نمی کرد گفتگوی دادستان با شاهد باین زودی پایان پذیرد از معاون خود پرسید که آیا واقماً نوبت دادستان تمام شده است و او جواب داد بلی آقای رئیس!

ما بدون فوت وقت از وزارت امور عمومی تقاضا کردیم که متن اظهارات می هانن را به اف.بی.آی و صورت جلسات بازجوئی از وی را در اختیار ما قرار دهد و نتایج گفتگوی او و دادستان را نیز خلاصه کردیم. در حقیقت از نظر احتیاط قضائی ، اما صلاح دیدیم که از بعضی اظهارات شاهد به اف.بی.آی استفاده کنیم .

دادگاه اجازه داده بود که این اظهارات در موقع

خطابه و کلای مدافع مورد استفاده قرار گیرد تا میزان اعتبار آن معلوم شود. بر اثر اصرار ما رئیس دادگاه سر-

انجام موافقت کرد که پرونده اف. بی. آی در اختیار ما قرار گیرد. البته درباره اظهاراتی که هی هانن آنها را امضاء کرده بود، نمی شد هیچگونه حرفی زد، بویژه که سه مورد از آنها مورد استفاده دادستان قرار گرفته بود، ولی رئیس دادگاه موافقت کرد که در جلسه بعد از ظهر بهیچوجه ازین موارد صحبتی بمیان نیاورد رئیس دادگاه بمن گفت :

— آیا شما میخواهید فوراً دفاع خود را شروع کنید؟ بدین طریق بهتر است از گزارشها اطلاع حاصل نمائید و آنها را دقیقاً بررسی کنید و سپس دفاع خود را شروع کنید، من جواب دادم خیر آقای رئیس اکنون دو روز و نصف است که این شخص بمنوان شاهد بیاناتی ایراد میکند. و در اثنای صحبت او لحظاتی وجود داشته است که من تصور کردم سا، ۱۹۵۱ است و با او در مسکو هستم، من فقط فرصت لازم دارم. تمام دیشب را کار کردم خواهشمندم فردا صبح را بمن مهلت بدهید تا بمطالعه دو روز و نصف گزارشهای دادگاه بپردازم.

قاضی تو ممکن مخالفتی نکرد و رئیس دادگاه ما سرانجام موافقت خود را اعلام داشت! در اثنائیکه حضار از سالن دادگاه بیرون میرفتند، من ۳۲۵ برگه گزارش جلسات دادگاه را دریافت داشتم و یادداشت های اف. بی. آی را نیز با اجازه رئیس دادگاه گرفتم. همکاری آبل نیز لازم بود. باید تذکر بدهم که بمنظر میرسید آبل بقدری آرامش خاطر یافته است و شاید باین دلیل بود که ماجرای عجیبی را بر ایمان حکایت کرد، او گفت که هی هانن فراموش کرده بود بگوید که یک بار او و آبل با اتومبیل از پل جرج واشینگتن عبور کرده اند و او بشخصه فکر کرده بود که یک بمب کوچک این پل را فوراً نابود خواهد کرد.

آبل موقع گفتن این حکایت میخندید چنانکه

دفاع

برای اولین بار وکلای مدافع آبل، شروع با بران نقش خود کردند. وقتی دفاع آغاز شد، آتمسفری که در سالن حکمفرما بود ناگهان عوض گردید، حضار، بهیچان آمدند، خشم و غضب و بیچ بیچ فراوان شد و همه جا را فرا گرفت من علاقمند بودم که کاری نکنم این آتمسفر تشدید شود. زیرا ممکن بود هیئت دادگاه را نیز تحت تاثیر قرار دهد، و در هر محاکمه جنائی معمولاً چنین وضعی برقرار است. در روز آغاز دفاع هی هانن مانند یک ماشین اتوماتیک بمحض ورود، در جایگاه خود قرار گرفت و رئیس دادگاه فقط اعلام نمود که نوبت سؤال متعلق بوکلای مدافع است، من پرسیدم:

– آقای هی هانن، آیا در مدت اقامت خود در امریکا بی مرده بودید که شمارا تعقیب میکنند؟

– من سؤال شمارا نمی فهمم.

قاضی تو مکی ن ناگهان بروی میز کوبیده خطاب بر رئیس دادگاه گفت:

– آقای رئیس، اگر وکیل مدافع معتقد است که محکومیت متهم قطعی است من اعتراضی ندارم ولی سیستم سؤال او درباره تعقیب ...

رئیس گفت: چنانکه میدانید هیچ متهمی قبل از اعلام رأی دادگاه محکوم نیست.

من گفتم: آقای رئیس چنانکه در باز پرس

آقای دادستان ملاحظه کردید، شاهد بعنوان شریک

جرم هم محسوب گردیده و مرتکب اقدامات متنوعی علیه ایالات متحده امریکا گشته است. این موضوع از توجه به اظهارات سه روزه او کاملاً استنباط می‌شود.

قاضی تو مکی‌ن گفت: آقای رئیس، خواهش می‌کنم.. این طرز کار، اهانت آمیز است!

من گفتم، آقای رئیس، من تصور می‌کنم که اگر بتوانیم از شاهد بیرسیم که طی اقامت خود در امریکا و ارتکاب جرائمی که گفت، مورد تعقیب قرار گرفته‌است یا نه، بسیار مهم باشد. رئیس اظهار داشت، اگر از سوئال کنید که آیا حدس می‌زدید که بعلمت‌اعمالی که درین محاکمه آنها را شرح دادید مورد تعقیب قرار گرفته‌اید یا نه؟ من حرفی ندارم.

من مستقیماً بچشم‌هی‌هائین نگاه کردم و عین سوئالی را که رئیس دادگاه مجاز شمرده بود از او بعمل آوردم ولی هی‌هائین مجدداً گفت:

– من نمی‌فهمم مقصود شما از کلمه «تعقیب» چیست؟

– مقصودم آنست که هیچ حدس نزدید که ممکن است

بعلمت‌اعمالی که شرح دادید، مورد اتهام و سوءظن جنائی قرار گرفته باشید؟ – تا آنجا که بخاطر دارم خیر!

من بلافاصله مدرک شماره پ-الف را که عبارت از یک

گزارش ۳۷ صفحه‌ای بخط‌هی‌هائین و بزبان روسی بود بر رئیس دادگاه تسلیم کردم. این متن خواهش اف. بی. آی توسط او

تنظیم شده بود و هنگام تقدیم بر رئیس دادگاه، ما ترجمه انگلیسی آنرا نیز ضمیمه کرده بودیم. رئیس، سپس قاضی تو مکی‌ن، از

من خواستند که نام مترجم را برایشان بگویم و من از این امر بشدت ناراحت شدم زیرا شب قبل، فقط از آبل تقاضا

کرده بودیم که آنرا بر ایمان ترجمه کند! ارا اینرو فقط تذکره دادم که ترجمه، با امانت کامل بعمل آمده و خود هی‌هائین میتواند

امضای خویش را ذیل آن بگذارد و برای نشان دادن صحت امضای او، گذرنامه فنلاند و فیش منازعه‌ای

در برکن استریت نیویورک را! بداد گاه تسلیم داشتم زیرا هر دو،
دارای امضای او بود، سپس از او پرسیدم:

– من از اظهارات شما چنین فهمیدم که همسر شما در
فوریه ۱۹۵۳ در آمریکا بشما پیوسته است، اینطور نیست؟
– چرا همینطور است

– ولی شما گفته بودید که در ۱۹۵۱ ازدواج کردید؟
(طبق مندرجات گذرنامه).

– بلی. همینطور است.

– آیا در موقعیکه شما ازدواج خود را اعلام می‌کردید،
درست نبود که بچه‌ای هم از او داشتید؟
– چرا، درست است.

– ولی شما در گزارش خود به اف. بی. آی چنین گفته‌اید،
«من در تابستان ۱۹۴۸ برای دیدار چند تن از دوستان خود
که در پ. او کار می‌کردند بمسکو رفتم و چند روز ماندم، یک
ژنرال که سابقاً رئیس قسمت عملیاتی این سازمان بود در آن
موقع در رأس شعبه امریکائی آن قرار داشت، از من بازجوئی
کرد، نام او ژنرال باریشیلکوف بود و آن‌گاه من رضایت
دادم که در دست‌گناه او کار کنم بشرطی که بتوانم زن و بچه‌ام را
همراه ببرم.» آیا شما چنین چیزی را گفتید یا نه؟
– بلی!

– پس ترجمه‌ای که از اظهارات شما بعمل آمده درست
است.

– بلی!

– و تا آن‌جا که از این اظهارات مستفاد می‌شود شما
مرد دوزنه‌ای بودید؟

قاضی تو مکن از جای پرید و فریاد کشید: آقای رئیس
من تصور می‌کنم که شهادت شاهد تا همین‌جا کافی باشد!

رئیس دادگاه با آرامی گمت: ولی من عقیده!

دارم که شخص شاهد نیز با آقای دو نوران هم عقیده است.

قاضی پرسید که وکیل مدافع بروی مدرکی که در سال ۱۹۴۸ تنظیم شده تکیه میکنند در صورتیکه هی هانن اعلام داشته است که در سال ۱۹۵۱ ازدواج کرده چگونه میتواند این امر را توجیه کرد ؟ رئیس این اعتراض را وارد دانست و من ناچار از در پیچه دیگری هی هانن را هدف قرار داده و پرسیدم :

— آیا در شوروی قانوناً دوزن گرفتن آزاد است ؟
قاضی تو ممکن یکبار دیگر اعتراض کرد و با وجود آنکه تذکر دادم هیئت قضات ممکن است علاقمند باشند این موضوع را بدانند رئیس دادگاه اعتراض او را پذیرفت . من از هی هانن پرسیدم :

— در مدرک شماره ۳ ، شما در تقاضای گذرنامه خود که در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۵۶ بشما تسلیم شد ، نوشته اید که در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۱ با هانن ماکس کی بطور قانونی ازدواج کرده اید آیا درست است ؟
— بلی .

— و شما این موضوع را در مقابل کلمات ، « همسر قانونی کنونی » نوشتید ، در حالی که در همان موقع ، یعنی در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۱ ، شما همسر دیگری با یک فرزند در شوروی داشتید ، آیا اینطور نیست ؟
هی هانن التماس کنان گفت :

— آقا این حرفهائی بود که من برای موجه جلوه دادن وضع خودم ساختم . این حرفها جزو « آموزشهای » من بود و من باین جهت بآنها جواب دادم .

— من فقط از شما میپرسم که آیا در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۱ شما ، یک زن و یک بچه در شوروی نداشتید ؟
— چرا .

— و همچنان هم یک زن و بچه در این کشور دارید ؟
— نمیدانم .

۱۴۳

— شما گفتید که زن شما در سال ۱۹۵۳

در امریکا بشما هیوست واین را در اقرار نامه خود نوشتید .
این زن که بود ؟
- زنی که در کلیسا با او ازدواج کردم .
- اسم او چه بود ؟
- هانا ماکس ا
- آیا اجاره نامه آپارتمان خود را در برگز استریت
بمعیت ایرزن امضاء کرده اید ؟
- بلی ا
- و ازین آپارتمان بعنوان سرپوشی برای پرداختن
بمعمیات خود استفاده نمودید ؟
- بلی زیرا در نظر داشتم استودیوئی بگیرم و لوازم
عکاسی بفروشم .
- همه این کارها سرپوش کارهای اصلی شما بشمار
میرفت ؟
- بلی ا
- و بالاخره استودیو را افتتاح کردید ؟
- خیر .
- آیا درست است که پنجره های آپارتمان خود را
گرفتید تا کسی نتواند داخل آنرا ببیند ؟
- خیر ا من آنها را با مرکب اسپانیائی سفید آفشته
کردم تا استودیو خودم را افتتاح کنم و چون موفق نشدم آنها
را هم پاک نکردم .
- چند مدت درین آپارتمان ماندید ؟
- قریب يك سال ا
- و در تمام این مدت با وجود آنکه استودیو خود
را افتتاح نکرده بودید ، پنجره ها را برنگ کدر گرفته
بود نیست ؟
- بلی ا
- در ایامی که شما درین آپارتمان میزیستید

آدرس همسر شماره ۲ شما کجا بود ؟
- دادستان اعتراض کرد و رئیس دادگاه توضیح داد که
ذکر کلمه شماره ۲ فقط از نظر ریاضی و شمارش است اعتراض
رد شد و من پرسیدم :

- آقای هی هانن خواهش میکنم درست فکر کنید و مطلبی
را که می خواهم باشما در میان بگذارم بخاطر بیاورید . آیا
شما در مدتی که درین آپارتمان سکنی داشتید ، یکبار
آمبولانسی را خبر نکردند تا بسراغ شما بیاید ؟

- چرا !

- پلیس این آمبولانس را خبر کرد ؟

- خیر .

- ممکن است بگوئید چگونه این آمبولانس احضار

شد ؟

ما شب قبل توسط کارآگاه مخصوص خودمان توانسته
بودیم از مالک آپارتمان برگن استریت اطلاعاتی راجع به
هی هانن بدست آوریم . این مرد اگر چه نمیخواست خود را
وارد معرکه کند ، و بعلت آنکه قوم و خویش هائی در شوروی
داشت اسباب زحمت آنها را فراهم نماید ، ولی با این وصف
توضیحاتی بماداد و تأکید کرد که بهیچوجه برای تأیید آنها
در دادگاه حاضر نخواهد شد ، او گفته بود که يك بار ، هنگامی
که برای گرفتن اجاره بهای آپارتمان خود بخانه ما کی رفته
مشاهده کرده است که سروصورت او خونی است و اطاق را لکه های
خون فرا گرفته و ازین جهت خود او آمبولانس خواسته .
هی هانن گفت :

- مالک ساختمان ، به آپارتمان ما آمد و آمبولانس

خبر کرد !

- میدانید چرا ؟

قاضی تو ممکن اعتراض کنان از جا برخاست

۱۴۵

و پرسیده مقصود ازین سؤالات چیست ؟ رئیس دادگاه

جواب داد من تصور میکنم که اگر سوالات بهمین طریق پیش برود ،
ما بخوبی پیشرفت میکنیم ، من پرسیدم ،

- گفتید بچه دلیلی صاحب ساختمان آمبولانس
خواسته بود ؟

- من اثاث خانه ام را جمع کرده بودم و در حین
بسته بندی غفلتاً کارد مقوایی از دستم لغزید و پایم را بشدت
مجروح کرد .

- جراحات شما عمیق بود ؟

- تقریباً چهار سانتیمتر ..

- ولی مالک ساختمان گفته بود بآن جهت آمبولانس
خواسته است که خون در همه جای اتاق مشاهده میشد .

- در هر دو اتاق نبود ، فقط در يك اتاق بود .

- آیا ممکن نیست همسر شماره ۲ شما ضمن مشاجره ای

از می گساری شما بتنگ آمده و نیش چاقوئی نثار شما
کرده باشد ؟

- خیر ! اگر شما بخواهید از جزئیات این واقعه باخبر

شوید من می توانم شرح مفصلی درباره آن بدهم

- اگر او با کارد بشما ضربتی نزده باشد ، دیگر

سوال من بیهوده است .

- نه ، او نزده است .

- خوب ، آیا پلیس ، چندین بار بخانه شما نیامد ؟

- چندین بار خیر ، فقط یکبار آمد .

- می توانید بگوئید چرا او بچه منظوری بود ؟

- چون تقاضای آمبولانس شده بود پلیس آمد تا به

ببیند چه خبر است .

- منظورم درین مورد خاص نبود ، شما بگوئید آیا

پلیس در موقع دیگری هم باین یا آن علت بخانه شما آمد یا خیر ؟

- خیر تا موقعیکه مادر آنجا ساکن بودیم نیامد .

- نمیدانم . اگر کسی چنین کوششی کرده بود ، من بیدار می شدم و در را باز می کردم .

مثل آن بود که آئینه ای جلو هی هانن نگهداشته ایم و راجع به خودش ازو سؤال میکنیم . ازو پرسیدم ، هیچوقت نشد که زنتان کتکتان بزند؟

- خیر!

رئیس دادگاه در اینجا تذکر داد که نحوه سؤال خود را عوض کنم و بیرسم که آیا بالاخره پلیس بمنزل شاهد آمده است یا خیر . هی هانن جواب داد ،

- خیر ، پلیس فقط موقعی که آمبولانس خواسته بودند آمد!

من بدون آنکه از هدف خود دور شوم از او پرسیدم ،
- یادتان می آید که در شماره ۲۰۶ برگن استریت یک فانوائی همسایه تان بود ؟

- بلی ! یادم می آید .

- درست است که یکشب وقتی زنتان برای خرید قرص نان باین نانوائی رفته بود شما دویدید و او را بزمین انداخته بشدت کتک زدید؟ و این کتک بعلمت آن بود که قرص نانی را بزمین انداخته است؟

قاضی تو ممکن اعتراض کنان گفت ، واقعاً مسخره است بزمین افتادن یک قرص نان در یک محاکمه جنائی و مربوط به یک ماجرای جاسوسی چه اهمیتی دارد ؟ هی هانن گفت ،
- نه یادم نمی آید !

- واقعاً این موضوع بنظر تان آنقدر پیش پا افتاده بود که آنرا از یاد بردید؟

- نه پیش پا افتاده نبود ، لیکن بعلمت بی سابقه بودن میبایست بیادمانده باشد . و اگر یادم نمی آید دلیل بر آنست که چنین واقعه ای رخ نداده است .

– اول بگوئید که در چه موقعی ممکن است این حادثه اتفاق افتاده باشد زیرا در این تاریخ آنرا حتی در شهر دیگری نیز بخاطر نمی‌آورم .

من سه بار سؤال را پیچاندم و هی هانن انکار کرد .
ناچار پرسیدم :

– آیا شما در موقع اقامت در برکن استریت هر تباً مشروب مینوشیدید ؟

– بلی ، بسیار زیاد ؟

– مثلاً در بیست و چهار ساعت ، چه مقداری ؟

– قریب نیم لیتر و دکا !

– آیا در موقع اقامت در برکن استریت برایتان این موضوع پیش نیامد ، که مقدار زیادی بطری را از سر خود باز کنید ؟

قاضی تو ممکن پرسید ، مقصود از تعداد زیادی بطری چه تعدادی است ؟ رئیس دادگاه تا کید کرد که شاهد پاید جواب این سؤال را بخوبی بداند . ازین رومن پرسیدم :

– آیا شما هفته‌ای چهار ، پنج ، بطری ویسکی و یا مشروبات الکلی دیگری را بیرون میانداختید ؟

– چرا ، گاه هفته‌ای یکی و گاه هفته‌ای سه بطری را در سبد خاکروبه میانداختم ! چون درین سبد بیش از چهار بطری نمیگنجید .

دادن چنین جوابی فقط از یک الکلی لجوج ساخته بود . پرسیدم .

– بنا بر این معلوم شد که شما در آپارتمان منزل داشتید که پنجره‌ی آنرا بهر بهانه بود گرفته بودید ، و الکل زیاد مینوشیدید ، و یکبار هم مجروح شدید و پلیس سراغتان آمد و در همه این احوال سرهنگ دوم سرویس جاسوسی شوروی بودید ، نیست ؟

قاضی تو ممکن بار دیگر باین نحوه سوال اعتراض کرد ، و مخصوصاً بروی این موضوع تکیه نمود که معلوم نیست ورود آمبولانس و پلیس در موقع مجروح شدن هی هانن بایکدیگر ملازمه داشته باشد ، و من ناچار دوباره به سوال دربارہ مشروب خواری هی هانن پرداختم ؛

– شما همچنان مشروب مینوشید ؟

– بلی .

– دیشب چه مقدار نوشیدید ؟

– طی تمام روز ، در حدود ۱۰ الی ۱۲ کیلاس ، ولی البته صبح خیلی زود شروع کرده بودم . ولی امروز صبح بجز قهوه چیزی ننوشیدم و فقط صبحانه خوردم .

دادستان گفت ، آقای رئیس من نمی فهمم این سوال و

جواب بچه معنی است ؟

سوال و جواب اصلی من تمام میشد در حالی که من توانسته بودم مطالبی را که هی هانن برای اف . بی . آی نوشته بود باو تذکر بدهم و هیئت ژوری را متوجه آن سازم . هی هانن بخط خود نوشته بود که من از ژوئیه ۱۹۴۹ تا اکتبر ۱۹۵۲ در فنلاند بوده و کار کرده ام و در این تاریخ بود که گذرنامه خود را برای امریکا گرفتم و تا این تاریخ ابدأ بکار جاسوسی نپرداخته بودم و هیچ دستور محرمانه ای که مربوط باقامت در فنلاند یا امریکا باشد دریافت نداشته بودم .

ازین رو به رئیس دادگاه گفتم که دیگر سوالی ندارم

ولی قاضی تو ممکن ناگهان از هی هانن پرسید ؛

– شما بچه منظوری با امریکا اعزام شده بودید ؟

– بمنظور جاسوسی بکمک مارک .

و هی هانن صندلی شهود را ترک کرد . ارجهار

سال بعد در یک حادثه اسرار آمیز اتومبیل که در جاده پنسیلوانیا

برای او رخ داد ، کشته شد .

فاصله موحش

پنجمین روز از دومین هفته محاکمه آغاز شد. طی هفته اول، فقط سایه هولناک هی هانن بر محیط دادگاه پروبال گسترده بود. آیا وقتی اعترافات او خاتمه یافت، ممکن بود پیشرفت سریعتری در کار صورت گیرد. کسی نمیدانست لیکن مسلم بود که اکنون که نوبت شخص متهم فرارسیده است، دادستان حمله خود را دوباره از سر خواهد گرفت، قوانین قضائی در مورد محاکمات دارای وحدت و هماهنگی عجیبی هستند. طی چهارده روز ما، ۱۵۸ صفحه صورت جلسه محاکمات داشتیم، اکنون معلوم نبود که بیشتر یا کمتر از این داشته باشیم.

روز دوشنبه که اولین جلسه دومین دوره محاکمه آغاز گردید، برتون سیلورمن، که از هنرمندان گوشه گیر و دور افتاده محله بروکلین و از دوستان امیل گلدفوس بود شهادت داد. آبل هر وقت که بنامهای امیل گلدفوس یا مارتین کالینز آپارتمانی اجاره میکرد، ازین شخص کمک میکرد و در مواقع «فوری» باو رجوع میکرد. سیلورمن اولین کسی بود که آبل قبل از دستگیری خود از او تقاضا کرده بود برایش نامه بنویسد. او بمن گفت: «من پس از مدتی طولانی تفکر و اندوه دردناک چنین نتیجه گرفتم که مکاتبه بین من و او ازین پس ممکن نیست شاید شما بفهمید چرا... من نسبت به سرهنگ آبل سمیاتی عجیبی داشتم، لیکن ازین پس که او در انزوای زندان بسر

در دوره دوم محاکمات قاضی مورنی مالک موسن بجای
تو مکین نشسته بود و از سیلورمن پرسید،

- شما شخصی بنام امیل گلد فوس را میشناسید؟
- بلی!

- اگر او را درین سالن می بینید بمن نشان دهید!
شاهد آبل را نشان داد. در ادعای نامه گفته شده بود
که سیلورمن شخصی را که از ماشین تحریر مکشوفه در آپارتمان
فوستون استریت استفاده میکرد میشناخت و دادستان قصد داشت
این موضوع را اثبات کند و هویت های متهم - آبل را
افشا سازد. سیلورمن گفت:

- این ماشین تحریر را، گمان میکنم در اواخر ماه
آوریل بود، که من بگلد فوس امانت دادم.
نوبت بمن رسید و از سیلورمن پرسیدم،
- بملاقات او رفتید؟

- بلی!

- شما دوست متهم بودید، و با توافق همسر خود با او
دوستی ممتد داشتید، آیا با او زیاد حرف می زدید؟

- بلی!

- ممکن است شرح دهید که متهم در محله بروکلین
از نظر شخصیت و شرافت، چه شهرتی داشت؟

رئیس دادگاه دخالت کرد و از شاهد پرسید،

- آیا فرصتهائی برای شما پیش آمد که از شخصیت
و شرافت متهم تعریف کنید؟

- بلی چندین بار!

- و سادگی و بی آزاری او؟

- بلی، او کسی بود که هیچگونه سوءظنی با او برده

نمی شد.

من پرسیدم:

- آیا برای شما فرصتی پیش آمد که حرفها

و شایعات ناپسندی راجع به متهم بشنوید ؟

- خیر !

بعد از سیلورمن، موجر خانه آبل و چهارتن دیگر شهادت دادند و شرح پیدا شدن سکه مرموزی را که چهار سال پیش، کشف شده بود و از وسط بدونیم می شد و در آن پیامهای مرموز جا-وسی شوروی قرار داشت بیان کردند.

یکی ازین اشخاص جوانك روزنامه فروشی بنام جووس برزاه بود که سیزده سال بیشتر نداشت و کلکسیون سکه جمع می کرد او این سکه را در یکی از روزهای سال ۱۹۵۳ پیدا کرده بود و اظهار داشت :

- وقتی سکه را بدست گرفتم ناگهان از دستم بروی پلکان افتاد و بدونیم شد و چون دو قطعه آنرا جمع کردم در یکی از قطعات يك حلقه میکروفیلم دیدم.

قطعه فیلم بیاسکاه محلی پلیس تسلیم شد و یکی از مأمورین اف.بی.آی در نیویورک آنرا به واشنگتن فرستاد ولی آزمایشگاه پلیس در این شهر تا چهار سال بعد هم موفق نشد رمز آنرا کشف کند و فقط موقعی که هی هانن دستگیر شد و کلید رمز خود را در اختیار اف.بی.آی گذاشت ، متن آن فاش گردید . این متن بدینقرار بود :

«ما ازینکه بدون مانع به مقصد رسیدید بشما تبریک میگوئیم، بدینوسیله با اطلاع شما میرسانیم که نامه شماره ۱ شما با درس ۹ - تکرار میکنیم - رسید، برای آن که شما بتوانید «سرپوش» خود را تهیه کنید ترتیباتی داده شد که ۳۰۰۰ دلار پول رایج آن کشور بشما تسلیم شود قبل از شروع بکار و نحوه آن، انتخابی را که کرده اید اطلاع ما برسانید. همانطور که تقاضا کردید ما تعلیمات و دستورات را بطور جداگانه برای شما میفرستیم فرمول تهیه میکروفیلم و همچنین نامه ما در شما نیز جداگانه ارسال خواهد شد. هنوز فرستادن «گام» برای شما بسیار زود است...»

اف . بی . آی . نمیدانست جمله آخر این پیام بچه معنی است، لیکن مترجم در حاشیه آن نوشته شده بود که «گام» يك مفهوم خاص در موسیقی دارد . پیام رمز چنین ادامه داشت ، «نامه ها را کوتاه و مختصر بنویسید و بصورت ارقام در آورید ولی بنامه های طولانی اطلاعات مربوطه را اضافه کنید اطلاعات مربوط به محل کار و نوع کار و نشانی خود را نباید در پیامهای رمز خود که با ارقام نوشته میشوند ذکر کنید . اطلاعات مزبور را جدا گانه بفرستید . بسته های ارسالی شما عیناً به خانمتان تسلیم شد . خانواده شما کاملاً سالمند و زندگی شان خوبست . امیدواریم موفق باشیم زنده باد دوستانی مثل شما . . نمره ۱ - سوم دسامبر»

کاملاً آشکار بود که پیام نمره يك مربوط به هی هانن است . مع الوصف بنظر میرسید که او ، اشتباهاً یا بطور تفریحی سکه حاوی این پیام را خرج کرده و در نتیجه سکه بدست روزنامه فروش جوان افتاده است ! اگر چه این داستان عجیب مینمود ، لیکن دادستان قصد داشت از کشف آن برای حمله بمتهم بخوبی استفاده کند . در مورد دیگری نیز که هی هانن پیام رمز را در سوراخ کوچکی واقع در دیوار مجاور پروسپه پارک مینهاد ، شهادت او مورد استفاده قرار گرفت . این سوراخ تصادفاً بوسیله مأمورین تعمیر پلها و جاده های داخل شهر ، مسدود شده بود . اف . بی . آی سپس سیمان روی این سوراخ را شکافت و يك حلقه میکروفیلیم در آن کشف کرد که حاوی پیام محرمانه ای بود . آقای وب مأمور مخصوص اف . بی . آی این پیام چنبر را کشف کرد ، «از ساعت ۸ الی ۹ تا ساعت ۵ ر ۱۱ کسی بمحل ملاقات نیامد در صورتیکه ملاقات بمن ق . لا اطلاع داده شده بود . چرا نیامد ؟ آیا او در داخل بود یا خارج ، ساعت ملاقات دقیق بود یا نه ؟ ولی محل آن خوب بود . زود به اس . فروپ جواب دهید !»

که در استودیوی آبل کشف شده، تایپ گردیده است و شباهت زیادی با یادداشت‌های دیگری که ازین ماشین بدست آمده دارد و از آن جمله نامه‌ای از امیل گلدفوس را به موجرش، که با همین ماشین تایپ شده بود ارائه داد.

دو شاهد بعدی، این ماجرا را تکمیل کردند. یک مأمور اف. بی. آی اعلام کرد که چگونه، وقتی که به راندز بار واقع در کوچه شماره ۵۸ خیابان چهارم محله بروکلین رفته بود، توانست علامتی را که آسکو، جاسوس امریکائی الاصل روسی و همدست متهم، برای هی هانن گذاشته بود کشف کند. وی گفت که اناقکی در انتهای بار، محل ملاقات این دو جاسوس بود. بعد از و رئیس سرویس وزارت خارجه تذکر داد که آبل هرگز بعنوان جاسوسی که منظمأ برای یک دولت خارجی کار می کرده و از آن دستور می گرفته، اوراق بازجوئی خود را پرنکرده است. این موضوع با وجود آنکه از لحاظ کیفیت محاکمه، تذکر آن لازم بود، لیکن جنبه خاصی به جریان سرنوشت آبل میداد.

بقیه روز به شرح ماجرای دستگیری آبل گذشت. قبل از محاکمه، ما تقریباً از تمام جزئیات آن مطلع گشته بودیم. فقط «مراقبت شدید اف. بی. آی از اقامتگاه او» باین اطلاعات اضافه شد.

«نیل هینر» مأمور اف. بی. آی شهادت داد که در شب ۲۳ مه ۱۹۵۷ با یک دوربین چشمی نیرومند ۱۵/۱۰ آپارتمان شماره ۲۵۲ فوالتون استریت و اتاق آبل را زیر نظر داشت. این دوربین قادر بود، هر شیئی را ده برابر بزرگتر نشان دهد و فاصله کانونی آن ۱۵ بود قاضی از او پرسید،
- دقیقاً برای هیئت قضات بگوئید که درین شب در کجا قرار داشتید؟

- من در طبقه دوازدهم هتل تورن، جای

۵۰۵ فولتون اسعريت و اتاق شماره ۲۵۲ آن ، را که اتاق آبل بود مشاهده کنم .

- آیا چیزی دیدید ، می‌توانید بگوئید چه دیدید؟
- حدود ساعت ۱۰ و چهل و پنج دقیقه آنشب هنگامیکه همچنان مشغول مراقبت آپارتمان آبل بودم ناگهان دیدم که چراغهای اتاق اوروشن شد و مردی در اتاق نمایان گردید . این مرد گاهکاه از برابر نور رده میشد . چراغ اتاق او از سقف آویزان بود و آبازور داشت . من او را نشناختم ولی مردی تقریباً مسن بود که سری طاس و شقیقه‌ای خا کستری داشت و عینک به چشم زده بود . البته من نمیتوانستم تمام اتاق را ببینم زیرا میدان دید من وسیع نبود و باین جهت فقط گاهکاه او را مشاهده میکردم که از مقابل نور رد می‌شد . یکی دو دقیقه به نیمه شب ، مرد مزبور را دیدم که کلاه تیره رنگی بر سر گذاشت يك نوار سفید بسیار درشت بدور آن پیچیده بود . مرد وقتی این کلاه را بر سر گذاشت از اتاق خارج شد و چراغ خاموش گردید .

- میتوانید جزئیات بیشتری راجع بطرز لباس و پوشاک این مرد بگوئید ؟

- بلی او پیراهن آستین کوتاه بتن داشت و بنظرم آبی رنگ بود . آستین پیراهنش بقدری کوتاه بود که چند سانتیمتر بالای آرنج به نظر میرسید . کراوات تیره رنگی زده بود ولی نفهمیدم چه رنگی ا چنانکه گفتم عینک هم زده بود . من نمی‌توانستم صورتش را درست به بینم زیرا سرش را پائین نگاه میداشت و به پنجره و خارج آن هم نگاه نمی‌کرد .
- وقتی چراغ اتاق او خاموش شد شما چه کردید؟

- من بوسیله رادیو با مأمورین دیگری که در همان حوالی کشیک می‌کشیدند تماس گرفتم و به آنها اطلاع دادم که مراقب عبور او باشند . این مأمورین در خیابانها زیر درختان ، روی نیمکت‌های میدان پلاترا جای

گرفته بودند و یامانند اشخاص عادی به رفت و آمد اشتغال داشتند، و البته نمیتوانستند اتاق شماره ۲۵۲ و کارهای ساکنین آنرا به بینند ولی مجموعاً پنجره آنرا زیر نظر داشتند. یکی ارین مأمورین که جوزف مکدونالد نام داشت در دادگاه حضور یافت. قاضی از او پرسید:

— آیا شما از محلی که در آن نشسته بودید، میتوانستید چیزی را ببینید؟

— بلی، اندکی بعد از نیمه شب، مرد سفید پوستی که برایم تقریباً آشنا بود از شماره ۲۵۲ فولتون استریت خارج شد، او شاپوی بلند و تیره رنگی که نوار پهن سفید رنگ بدور آن پیچیده بود بسر داشت، و بارانی اش را بدست گرفته بود.

— آیا شما بعد از دریافت پیام رادیوئی، محل خروج و عبور او را زیر نظر گرفتید؟

— بلی و مقرر بود که هر شخصی را که از در این آپارتمان خارج میشود تحت نظر بگیرم. وقتی مرد مورد بحث از آن خارج شد او را تعقیب کردم. او ابتدا به طرف راست و سپس به کلینتون استریت رفت و وارد خیابان هونتاگ گردید. در اینجا خیابان را تقریباً دهر زد و خود را به ایستگاه مترو بوروگ هال رسانید و وارد آسانسوری که مسافرین را به سکوی ایستگاه میرساند شد. من هم همراه او سوار آسانسور شدم.

— بسیار خوب، شما لا بد میتوانستید در روشنائی آسانسور چهری این مرد را ببینید، اینطور نیست؟ آیا این چهره را خوب بخاطر دارید و می شناسید و اکنون آنرا درین سالن می بینید.

— بلی، اوست، آنجا نشسته است.

شاهد با انگشت آبل را نشان داد، و آبل نیز نگاه

بجا بیاورد. بطوری که شاهد گفت او و آبل پس از پیاده شدن از آسانسور قریب ده متر بایکدیگر راه رفته بودند. جمعیت زیادی در ایستگاه نبود. آبل تا انتهای سکو رفت و بازگشت و از برابر تعقیب کننده خود عبور کرد. درین موقع قطار رسید و مسافرین برای سوار شدن بسوی آن حرکت کردند. آبل در واگن دوم جای گرفت. مامور اف. بی. آی سوار واگن بعدی شد ولی از این واگن نمی توانست شکار خود را زیر نظر داشته باشد. از اینرو، در ایستگاه بعدی واگن خود را تغییر داد و بدین طریق دو نفری بایستگاه سمیتی هال واقع در برودوی رسیدند و آبل از مترو پیاده شده سوار اتوبوس گردید و بمقصد میدان مرکزی برودوی براه افتاد. اتوبوس در چند صد متری هتل لانام توقف کرد و آبل از آن پیاده شد.

روز ۱۳ ژوئن، آبل بار دیگر، در استودیوی خود واقع در فولتون استریت بروکلین ظاهر شد و اینبار هم مأمورین اف. بی. آی مراقب او بودند و در شعبه مرکزی پست بروکلین مشرف به عمارت دادگستری و عمارت مسکونی آبل قرارداد شدند. یکی از این مأمورین بنام رونالد کارلسون چنین گفت: — من مردی را دیدم که از آپارتمان شماره ۲۵۲ فولتون استریت خارج شد، کلاه او که نوار سفید رنگ و پهنی داشت وجه مشخص او بود. او بعد از خروج از عمارت خود، بطرف شرق رفت.

همه مأمورین، بلااستثناء متوجه کلاه عجیب آبل با نوار پهن سفید رنگش شده بودند. جالب آن بود که آبل هرگز در صدد بر نیامده کلاه جدیدی برای خود بخرد و حتی در همان روزهای محاکمه، همان کلاه را بر سر داشت.

در تمام عکسهائی که از سرهنگ آبل گرفته شده این کلاه قهوه ای عجیب با نوار سفید رنگ و پهنش فوراً جلب توجه میکند. در روزهای محاکمه نیز مردم و

مطبوعات فوراً بآن توجه کرده بودند... باری... مأمور دیگری که آبل را تعقیب کرده بود اظهار داشت که وقتی آبل از آپارتمان خارج شد و بامترو به کوچه شماره ۲۸ محله مانها تان رفت، او نیز وی را تعقیب نمود، بطوریکه تاهتل لاتام. یعنی محل استودیوی آبل با او پیاده رفت.

یکهفته بعد ازین وقایع بود که ناگهان کسی، پدر اتاق شماره ۸۳۹ هتل لاتام رفت و وقتی آبل از داخل اتاق پرسید کیست. صدائی آهسته جواب داد:
— ما هستیم آقای مارتین کالینز! خواهش میکنم در را باز کنید!

و اینان مأمورین مخفی بودند که برای دستگیری او آمده بودند و آبل فوراً صدای آنرا شناخت!



گروه بان خائن

روز پنجشنبه قبل ، هی هانن گفته بود که چگونه در جستجوی رودس ، امریکائی خائنی که همکاری با مأمورین خارجی را قبول کرده بود برآمده بود . آبل میکروفیلم حامل پیام و دستورات مربوط باخذ تماس با وی را در اختیار او گذاشت . در اثنائی که مأمورین اف. بی آی پشت سرهم در دادگاه شهادت میدادند ، سایه این شخص که ماهیت اعمال و خیانت‌های او فاش نشده بود ، بردادگاه حکمفرمائی میکرد ، مأمورین گفته بودند که میکروفیلم حاوی دستورات مسکو راجع باین شخص را در یکی از سوراخ‌های دیوار منزل هی هانن یافته بودند و یکی از مأمورین مخصوص بنام فردریک وب ، نمونه آگراندیسمان شده این میکروفیلم را به حضار در دادگاه نشان داد و «ترجمه» پیامی را که در آن ضبط شده بود چنین قرائت کرد :

«كبك (نام مستعار روی رودس) متولد ۱۹۱۷ شهر اوملیتون واقع در اوکلاهما ست در ارتش و در وزارت دفاع امریکا سابقه خدمت و درجه گروه باننی دارد و عضو وابستگی نظامی امریکادر کشور ما بوده و مسئولیت گاراژ و امور موتور-فارت امریکا در مسکورا بعهده داشته است .

او در ۱۹۵۲ در کشور ما مورد تعقیب قرار گرفت و در ۱۹۵۳ ناچار شد آنرا ترك بگوید . نزد او اسناد و مدارکی حاکی از توطئه و جاسوسی کشف شد که همه آنها را او در اختیار ما قرار داد ، و رسید هائی را که بخط خودش

امضاء کرده بود بما تسلیم نمود و به سرویس اطلاعاتی ما پیوست. او قبل از قبول خدمت در سفارت آمریکا در کشور ما، در وزارت دفاع آمریکا دو کلاس مخصوص تنظیم و کشف رمز را دید و پس از بازگشت بمبهن خود. وارد مدرسه نظامی سان موئی در کالیفرنیا گردید تا بتواند معلومات خود را درباره ماشینهای الکترونیک و تنظیم و مخابره علامت رمز، تکمیل کند. او قول قطعی داده است که در آمریکا پدر هر کشور دیگری با ما کاملاً همکاری کند. قرار بود او روی کاغذهای مخصوصی برای ما نامه بنویسد و نامه‌ها را به سفارت مادر اینجا بفرستد ولی طی سال گذشته ما هیچ نامه‌ای از او دریافت نداشتیم؟

اخیراً اطلاع حاصل کردیم که کبک در رد بانک واقع در نیوجرسی زندگی میکند و سه گاراژ دارد و زنا و باداژ کردن این گاراژها مشغول است ولی نمیدانیم شغل خود او چیست پدرش آ. رودس هم در آمریکا زندگی میکند. برادرش نیز در آمریکا ساکن است و در یک کارخانه اتمی واقع در جورجیا به همراهی برادرزاده و پدرش بکار اشتغال دارد ...»

پس از قرائت این رمز عجیب و مشروح، قاضی تومکین از جای برخاست و اجازه وقت گرفت که گروه بان روی رودس خائن را پشت میرشهادت دادگاه حاضر کند. رودس با قدی بلند، گوشهای بزرگ، و نگاه نافذ و قیافه‌ای شبیه بیماری کوپر ظاهر شد. هیکلش چنان عظیم و جالب بود که ممکن بود در فیلم‌ها و نمایشنامه‌های نظامی، نقش کلانتر را بازی کند. او لباس شخصی بتن داشت و کراوات رنگین بزرگی بروی پیراهن سفید و لطیف خود زده بود، وقتی سوگند یاد کرد که حقیقت را بگوید سالن از هیجان و اضطراب موج میزد، تومکین از او پرسید:

- آیا نام شما گروه بان روی رودس است؟

- بلی!

- آیا شما در ارتش آمریکا بودید، در این

صورت در چه سمتی کار می‌کردید؟

- بلی ، من وابسته بارتش هستم و در قسمت ارتباطات
و مخابرات کار میکردم و درجه گروهبانی دارم .
- چند سال در ارتش خدمت میکردید .

- قریب پانزده سال ا

تو مکن سپس بیکرشته سئوال از شاهد پرداخت تا
ثابت کند که او همان « کبک » است که در پیام رمز مسکو با اشاره
شده و آنگاه از او اعتراف گرفت که وی باقتضای وظیفه خود در ۲۲
مه ۱۹۵۱ از طرف ارتش مأموریت پیدا کرده است که برای کاردار
سفارت امریکا در مسکو بشوروی برود . رودس گفت که سه
خواهر ویک برادر دارد و چون پادگان نظامی که او در آن کار
میکرده ، در فور هوا چو کامستقر بوده است ، او نیز درین شهر ایالت
آریزونا مسکن گزیده در حالیکه واحد نظامی اصلی وی در
تو کبون استقرار داشته است رودس گفت که تاژوئن ۱۹۵۳ یعنی
مدت دو سال در مسکو ساکن بوده و بعنوان سرمکانیک و سایل موتوروی
سفارت امریکا در مسکو انجام وظیفه میکرده است . وی افزود
که گاراژ سفارت در فاصله دو کیلومتری آن قرار داشته و وی
مجبور بوده است که روزانه با آنجا برود . پس از این اظهارات ،
اعترافات رودس درباره خانواده اش انجام گرفت ، او گفت که
ده ماه پس از اقامتش در مسکو ، پدر و خانم و دختر هشت ساله اش
با او ملحق شدند و یکروز وابسته وزارت خارجه در سفارت امریکا
با او اطلاع داد که مقامات شوروی با تقاضای او مبنی بر صدور
ویزا برای ورود زن و فرزندش بشوروی موافقت کردند ، بدبختی
رودس از همینجا شروع شد ، زیرا از فرط خوشحالی بلافاصله ناهار
خورد و چند گیلاس ویسکی بالا انداخت و شوق دیدار زن و فرزندش
بشدت او را فرا گرفت و آنگاه :

- من از عمارت پائین رفتم تا با تفنگداران محافظ
سفارت چند گیلاسی بالا بیندازم ؛ میکساری ما ادامه یافت بطوری
که قبل از مراجعت بگاراژ چندین گیلاس دیگر نیز بالا
انداختیم وقتی وارد گاراژ شدم ، دو مکانیک روسی

با سامی و اسیلی و ایوان که برای من کار میکردند از من خواهش
 کردند که دو گیلای نیز با آنها بالا بیندازم. پس از سه ساعت و نیم
 الی چهار ساعت معشوقه قشنگ و ظریف یکی از مکانیکها که جوانتر بود،
 به کار از آمد و با اتومبیل خود خواست معشوقش را همراه ببرد،
 هنوز چند گیلای و دکادر بطری باقی بود و من بی اختیار به رفیق
 روسی خود گفتم چرا معشوقه ات را برای نوشیدن یکی دو گیلای
 باینجا نمیآوری؟ او استقبال کرد و دخترک را بدون آورد،
 همراه او نیز دختر قشنگ دیگری بود که قبلاً او را ندیده بودم.
 وقتی ته مانده و دکاهام تمام شد، نمودانم، این فکر از کدامیک
 از ما بود که پیشنهاد کرد آنشب شام را با یکدیگر بخوریم،
 ممکن است خودم این پیشنهاد را کرده باشم ولی دقیقاً یادم
 نیست. بهر حال با توافق آن دو دختر و رفیق مکانیک خود، سوار
 اتوموبیل او شدیم، ابتدا، سری با پارتمان محل اقامت او زدیم
 و... آه راستی وقتی میگویم محل اقامت او، مقصودم آنست که
 این محل، شبیه آپارتمان مسکونی او بود و الا قبلاً نه آنرا دیده
 بودم و نه وقتی دیدم چیزی از اسباب زندگی در آن مشاهده کردم! ا
 در مقابل این آپارتمان رفیق روسی ام به بهانه عوض کردن لباس
 غیبت کرد و این غیبت قریب بیست دقیقه طول کشید، وقتی برگشت
 چهار نفری با اتومبیل او به هتل مسکو رفتیم و تمام شب را به
 خوشگذرانی و رانندگی سیری نمودیم. من کاملاً حواسم جا بود
 و به حد کافی خورده و نوشیده و رقصیده بودم ولی یادم نمیآید که
 تنهایی با توافق کی و در چه ساعتی و چگونه هتل را ترک گفتم. نه
 بهیچوجه بخاطر ندارم. ممکن است، حال بهم خورده باشد و از
 حال رفته باشم و آنها مرا بجائی برده باشند. فقط بخوبی
 بخاطر دارم که صبح، در محلی که گویا اتاق دخترکی بود،
 و در کنار او از بستر برخاستم و متوجه شدم که شب را در آغوش
 او بسر آورده ام و...

هیچ ربطی به موکل من و اتهام او ندارد آنرا از صورت جلسه دادگاه حذف کنند. رئیس مخالفت کرد و گفت که نمیتواند فی المجلس ارتباط یا عدم ارتباط این ماجرا را با متهم اعلام کند و ناچار بر جای خود نشست و رودس با اعترافات خود ادامه داد و گفت که پنج شش هفته بعد از آنشب فراموش نشدنی، ناگهان دختری که وی آنشب را با او بسر آورده بود بوی تلفن کرد. دادستان پرسید :

— آیا با او قرار ملاقات گذاشتید ؟

— بلی و با او ملاقات کردم.

— آیا در موقع ملاقات تنها بود ؟

— بلی. تنها بود. من بوسیله مترو خود را به محلی که قرار

بود در آنجا یکدیگر را ملاقات کنیم ، رساندم و او شروع کرد بگوید که از وقایع آنشب ..

من اخطار کردم و رئیس دادگاه خطاب به رودس گفت

که لازم نیست مطالبی را که دختر در آن ملاقات با او گفت برای ما تکرار کند و رودس اظهار داشت :

— بسیار خوب. ما مشغول صحبت کردن و قدم زدن بودیم

که با دو نفر روسی برخورد کردیم .

— آیا آن دو نفر انگلیسی حرف میزدند ؟

— بلی یکنفر انگلیسی صحبت میکرد ا

— یکی از آنها خود را برادر دختر معرفی کرد ولی نام

خود را نگفت. دیگری را خود دختر بمن معرفی نمود، و یک نام

روسی متعلق با او را بر زبان راند که با انگلیسی معنی آن «بویی دی» می شد .

— بویی دی ؟

— بلی، بویی دی یا بویی اسمیت. و همچو چیزهایی .

خود او بمن گفت که میتوانم او را «بویی دی» بنامم .

— خوب، دقیقاً بگوئید که بعد چه کردید ؟

— بعد با تاقی که تصور میکنم همان تاقی

۱۶۳

که در آن شب را با دخترك بسر آورده بودم بود ،

رفتم وقتی وارد این اتاق شدیم دخترک نیامد، و من و آن دو نفر داخل
گردیدیم و گویا دخترک بسر سرای تحتانی عمارت رفته بود .

– آیا بعداً او را دیدید ؟

– خیر، دیگر او را ندیدم .

ظاهراً غیر قابل قبول بود که يك سر باز حرفه‌ای و تعلیم
دیده مثل روی رودس که پانزده سال از عمر خود را در خدمت
ارتش گذرانده باشد باین سهولت بتواند اسیر این سناریوی
عجیب و مشنوم شود. از نظر شخصی، من اعتقاد داشتم که محال
است افراد روسی که در سفارتخانه‌های خارجی در مسکو کار
میکنند ولو آنکه کارشان بی‌اهمیت و سطحی مثلاً مکانیک
اتومبیل باشد مأمور ورزیده و مخفی دستگاه جاسوسی شوروی
نباشند و اسیلی و ایوان هم که بدون شك چنین افرادی بودند
بخوبی توانستند قبلاً نقطه ضعف او را کشف کنند و سهولت وی
را بدام بیندازند. دادستان پرسید :

– خوب ، وقتی با اتفاق بوب اسمیت، یا شخصی که او را
بوب اسمیت خیال میکردید و رفیق او، وارد اتاق شدید، چه واقعه‌ای
اتفاق افتاد؟ آیا گه‌تکوئی هم کردید ؟

– بلی .

– چقدر طول کشید ؟

– تا آنجا که یادم می‌آید قریب دو ساعت.

– خوب ، وقتی از آنجا خارج شدید بکجا رفتید؟

– درست یادم نیست ولی تصور می‌کنم که من پیاده
به سفارت برگشتم . کاملاً آشکار بود که شاهد و دادستان دادگاه
دارند بایکدیگر موش و گربه بازی می‌کنند زیرا آنچه که
در این ماجرا هنوز پنهان نگه داشته شده بود ، با احتمال
قوی برای رودس عذاب آور بود .

– آیا بعداً یکی از افراد فوق را ملاقات کردید ؟

– بلی ، شخصی را که بوب ری نامیده میشد ،

۱۶۴

سه روز بعد دیدم . و بایکدیگر غذا خوردیم و مشروب

نوشیدیم ولی درباره اینکه واقعا چه مباحثاتی صورت گرفت ،
من بقدری مست بودم که چیزی بیادم نمی آید .
- یادتان می آید که این ملاقات در چه محلی صورت
گرفت ؟

- بلی در يك هتل بود ولی نام این هتل را بخاطر
ندارم . دوسه ماه بعد هم این بوب دی یا بوب اسمیت را دیدم و
در آپارتمانی با او ملاقات کردم .
- آیا تنها بود ؟

- خیر! در این ملاقات لا اقل پنج نفر روس دیگر حضور
داشتند. دو نفر از آنها - یویل بودند و سه تن دیگر لباس نظامی
بر تن داشتند. لباس رسمی ارتش شوروی

- خوب خواهش می کنم به صحبت خود ادامه بدهید.
- مامدتی صحبت کردیم . من قدری مشروب نوشیده
بودم و به علاوه هر چه نوشیدنی و خوردنی می خواستم فوراً
حاضر می کردند.

- ملاقات اخیر شما چه مدت طول کشید ؟

- قریب یکساعت و نیم الی دوساعت.

رودس اعلام کرد که مجموعاً پانزده بار با این بوبی دی
ملاقات نمود ، روسهائی که لباس نظامی بتن داشتند فقط در
دوسه مورد ازین ملاقاتها حضور یافتند. ملاقاتهای او بارفقای
روسی اش تقریباً ماهی یکبار اتفاق می افتاد .

- آیا درین ملاقاتها شما اطلاعاتی را نیز در اختیار
آنها قرار میدادید؟

- بلی

- در برابر تسلیم این اطلاعات از آنها پول می گرفتید؟

- بلی

- آیا ممکن است رقم تقریبی پولی را که مجموعاً

ضمن این ملاقاتها در مسکو دریافت داشتید برای ما
بگوئید ؟

- قریب دو ہزار روپا نصدالی سہ ہزار دلار
- این پول یکجا شما واگذار شد؟
- خیر ، ضمن پنج شش ملاقات بمن تسلیم گردید.
- ممکن است بگوئید اولین پول بشما چگونه تسلیم شد؟
- آنرا در جیب کت خود یافتم.
- رودس پس از اولین ملاقات با بوب دی ، بالمان رفته بود تازن و دخترش را بشوروی بیاورد ، و قریب پانزده روز از مسکو غیبت کرد . وقتی برگشت در جیب لباس کار خود ۲۰۰۰ روپل پول نقد یافت کہ به پانصد دلار امریکائی بالغ می شد.
- بنابراین شما ، طی پنج شش مرتبہ بعد ، معادل همین مبلغ پول می گرفتید؟
- تقریباً ... بلی
- رسید می دادید؟ بخط خودتان؟
- بلی ، کاملاً -
- آیا شما اسناد کتبی ہم در اختیار آنها گذاشتید؟
- نمی دانم بخاطر ندارم.
- از نظر قانون ایالات متحدہ امریکا ، رودس یکنفر زندانی نبود ، ولی بعلت حضور در دادگاہ مجبور شدہ بود لباس شخصی بپوشد . پس از خاتمہ محاکمہ آبل ، ارتش منتظر آن بود کہ ویرا در دادگاہ نظامی محاکمہ کند.
- اسناد و اطلاعاتی کہ شما در اختیار روسها گذاشتید حقیقی بود یا دروغی؟
- از هر دو نوع بود.
- آیا اطلاعات مربوط بکارهای سفارت ہم در میان آنها وجود داشت؟
- بلی؟
- بآنها گفته بودید کہ دورہ تنظیم پیامهای رمز را در امریکا دیدہ اید؟
- بلی ا

– یادتان می‌آید که اطلاعاتی مربوط به وابستگی امور نظامی سفارت در اختیار آنها گذاشتید یا نه ؟

– بلی، اینکار را کردم .

– و امور مربوط بوزارت خارجه ؟

– بلی ؟

رودس اعتراف کرد که طی دوران خدمت خود در واحدهای نظامی آبرون، مریلند، فور بلوار-ویرجینیا و پنتاگون دوره تنظیم جدول رمز را دیده و جزئیات این تعلیمات، و سیستم کار واحدها و دستگاهاهی مربوط با آنرا، نزد روسها فاش کرده است. دادستان پرسید :

– آیا شما وقتی با امریکا بر گشتید، وسیله‌ای برای ادامه تماس خود با روسها مثلاً از طریق سفارت شوروی یافتید ؟

– بلی اعتراف میکنم !

قرار بر این بود که او مدت سه هفته. هر هفته یکی از مقالات روزنامه نیویورک تایمز را ببرد و با ممداد قرمز روی آن علامت سؤال بگذارد و با درس سفارت شوروی در واشنگتن بفرستد. در هفته چهارم، بریده این روزنامه را طوری بفرستد که وقتی سفارت شوروی میرسد، او در مقابل يك سينما در مركز كوسیتی بایستد و يك مأمور مخفی روسی سراغ او بیاید .

قاضی پرسید :

– شما یادتان می‌آید که قرار بود چه نوع لباسی بپوشید ؟

– قرار نبود لباس خاصی بر تن داشته باشم، لیکن مقرر بود که پپی را که خود آنها بمن داده بودند در دست یا بر لب داشته باشم .

– آیا در موقع مراجعت با امریکا خودتان مستقیماً در

صداخذ تماس با سفارت شوروی بر نیامدید ؟

چون ساعت مقارن ۴ بعد از ظهر شده بود بعد از گفتگوئی
که درباره ارزش اظهارات رودس در محاکمه آبل بین من و رئیس
دادگاه در گرفت ، رئیس ختم جلسه را اعلام داشت و افزود
که نمیتواند فوراً درباره ارزش ارتباط یا عدم ارتباط اظهارات
شاهد با موارد اتهام آبل تصمیم بگیرد .

رودس بر صندلی اتهام

ما تمام روز دوشنبه را بکار پرداختیم و کلیه نوارها و اوراق بازجوئی را که ارتش و سرویس ضد جاسوسی آن ، از اعترافات رودس تهیه کرده بودند، مطالعه نمودیم ، ضمن این مطالعه من متوجه شدم که قاضی تو مکیین بجای آنکه درصدد برآید شرح کامل ماجرای رودس را در دادگاه بیاورد کوشیده است خیانت او را بکشورش فاش سازد. رودس اسرار و اطلاعات بسیاری را بروسها تسلیم کرده بود و دادگاه نمیتوانست از او بخواهد که مفاد این اسرار را در نظر عموم فاش کند. نکته ای که بر اثر این مطالعه بر ما کشف شد آن بود که رودس در دادگاه و نزد مأمورین اف. بی. آی، اظهاراتی خلاف آنچه که نزد مأمورین ضد جاسوسی ارتش ایراد کرده بود ، بعمل آورده است، طبیعی بود که ما حق داشتیم هیئت قضات را از این تناقض گوئی آگاه کنیم. ولی چگونه میتوانستیم مطالب محرمانه اسناد و مدارکی را که در اختیارمان گذاشته شده بود در دادگاه مطرح سازیم .

روزنامه های صبح روز بعد ، با تیترهای درشت ، ماجرای ودکا ، زن زیبا و خیانت های رودس را عنوان کرده بودند . عکس رودس در اثنای اعتراف در دادگاه ، در حالی که لبخند تلخ و ناراحت کننده ای بر لب داشت ، زینت بخش صفحه اول آنها شده بود . در جلسه روز بعد دادگاه ، رئیس ضمن نطق کوتاهی ، استنباط های ما را در مورد عدم ارتباط اظهارات رودس با موارد اتهام آبل رد کرد، و آنگاه من و تو مکیین به میز

نشوند، وجود تناقض‌های فاحشی را در اظهارات رودس متذکر شدم. رئیس خطاب با اعضای دادگاه اعلام داشت که مدت نیم‌ساعت جداگانه با ما جلسه خواهد داشت و از آنان خواست که جای خود را ترک نکنند تا رسمیت جلسه از بین نرود. در جلسه خصوصی که تشکیل شد علاوه بر من و رئیس دادگاه و تومکین یک افسر قضائی و یک سرهنگ هوائی نیز حضور یافتند و من ابتدا تذکری را که درباره محرمانه بودن بعضی اطلاعات مندرج در پرونده و اهمیت آنها از نظر مصالح ملی وجود داشت، گوشزد کردم و تأکید نمودم که افشای این مطالب در دادگاه صلاح نیست.

من گفتم «اطلاعات مزبور مربوط به فعالیت‌های این مرد در مسکو است و نشان می‌دهد رودس از طرف سرویس‌های جاسوسی ما مأثور جمع‌آوری اطلاعات در شوروی بوده و افشای این راز سبب می‌شود که دلیل مشهودی در باره فعالیت‌های جاسوسی و ابستگان سفارت خود در مسکو بدست عموم دهیم. و افزودم که این دادستان بود که رودس را برای شهادت در جلسه دادگاه حاضر کرد و اگر من نیز متقابلاً سؤال از او بپر다زم، وضع دشوار می‌شود. از طرفی درست بود که من می‌بایست آنچه در قوه‌داشتم برای دفاع از موکل خود بکار می‌بردم، ولی بعنوان یک امریکائی میهن‌پرست، در سرویس ضد اطلاعات نیروی دریائی دارای درجه سرگردی بودم و سه سال متوالی در سازمان معروف او. اس. اس. طی جنگ دوم جهانی سابقه فعالیت داشتم و اکنون صلاح نبود، مشکلات و مسائل اساسی فعالیت‌های پنهانی کشور خود را به پنهان‌مسائل حقوقی علنی سازم. اما از نظر دفاع از آبل‌ناچار بتأکید و اثبات این نکته هستم که در اظهارات رودس تناقضات مشهور و علنی وجود دارد و باین جهت است که اظهار کرده‌ام باید ارتباط این مطالب با جریان دادگاه قطع شود.

که اگر اعضای دادگاه، اظهارات رودس را قبول کرده باشند، باید از کم و کیف تناقض گوئی های او نیز آگاه شوند. من گفتم که این تناقض گوئی ها جنبه ناراحت کننده ای از زندگی رودس را در مسکو آشکار میسازد و باین جهت من علاقمندم که هیئت قضات او را فقط بصورت طفل ناخلفی که بر اثر شوق دیدار زن و فرزند بی گساری پرداخته و در تله هولناکی افتاده است ملاحظه کنند. و او را طوری بحساب بیاورند که گوئی شوهر و پدر دلسوز و علاقمند بست که بر اثر يك اشتباه و غفلت احتمالی بدام بلا کشیده شده و بطور قطع ترسیم چنین قیافه املها نه ای از هزاران بار بهتر از فاش ساختن اسرار فعالیتها و تعلیمات رودس و چگونگی خیانت های او بنفع روسها و گرفتن پول از آنها میباشد.

رئیس گفت من بسیار علاقمندم دلایلی برای شما فراهم کنم که در عین آنکه شما بمقصود خود میرسید از ارزش اظهارات شاهد در نظر هیئت قضات نیز کم نشود.

من یکبار دیگر کوشش بعمل آوردم تا ثابت کنم که ارتباط اظهارات رودس با آبل، بسیار ضعیف است و از این جهت حذف ارزش گفتار او، يك راه حل اساسی برای ادامه صحت محاکمه بشمار میرود. رئیس دادگاه ناوقت باین امور رضایت نداد و هر چه درین باره با او گفتم، از طرف او موکول بآن شد که آنها را با هیئت قضات مطرح کند. بالاخره قضات بجلسه فراخوانده شدند و وقتی هر يك بافتجا نهائی، قهوه خود سرجای خویش نشستند رئیس رسماً آنها را مخاطب قرار داد و خلاصه مطالبی را که بیان داشته بودم بآنها اعلام کرد و تأکید نمود که بعلم امنیتی، طرح این مطالب در دادگاه علنی صلاح نیست و بهمین جهت اورضایت داده است که قسمتهای حساس شهادت روی رودس محرمانه و مخفی نگاه داشته شود و قضات قبول نمودند.

اما گروه بان رودس. در موقع محاکمه لباس ساده و

ارزانی با کراوات زننده بر تن داشت ولی چهره جاق و خوش منظره اش در روز دوم امیدوار تر مینمود. وقتی

نوبت بمن رسید ، باو نزدیک شدم و نگاه سریعی باوانداختم
و آنگاه اظهار داشتم ،

– از ریاست دادگاه خواهش میکنم به متهم اجازه

دهند از جای برخیزد !

آبل از جای برخاست . من از رودس پرسیدم ،

– آقای گروهبان رودس ، آیا شما قبلا این شخص را

درجائی دیده‌اید ؟

– خیر !

– آیا او را بهر عنوانی تحت هر نامی میشناسید ؟

– خیر !

– شخصی بنام رودلف آبل را میشناسید ؟

– خیر .

– امیل گلدفوس ؟

– خیر .

– مارتین کالینز ؟

– خیر !

– رینوهی هانن معروف به دیک ؟

– خیر !

– میخائیل سویرین ؟ اوژن ماکی ؟ ویتالی ، روبف ؟

– خیر !

– الکساندر کوروتوف ؟

– خیر !

– آیا یکی از نمایندگان رسمی شوروی در امریکا

شخصاً کوشید با شما تماس بگیرد ؟

– خیر !

– آیا طی مدت اقامت خود در امریکا اخبار و

اطلاعاتی را که مربوط بدفاع وامنیت ملی باشد ، در اختیار

یکی از اتباع شوروی گذاشتید ؟

– خیر !

- آیا کوشیدید اخبار و اطلاعاتی رادر امریکا بقصد
تسلیم به یک نفر از اتباع شوروی بچنگ بیاورید؟

- خیر!

آنوقت رویم را بر رئیس دادگاه کرده گفتم،
- ریاست محترم دادگاه، با کمال احترام از آن مقام
تقاضا می کنم که اظهارات شاهد بکلی نادیده گرفته شود زیرا
ارزش قضائی برای دادگاه ندارد.

و رئیس که حواسش کاملاً جمع بود، اعلام داشت،

- تصمیمی که گرفته شده تغییر ناپذیر است!

اگرچه انتظار این جمله را داشتم ولی چون پایه دفاع
خود را بر اساس بی ربط بودن اظهارات رودس نسبت بجرمیان
محا کمه گذاشته بودم، فکر کردم که ممکن است یکبار دیگر
به پشت صندلی شهود احضار شود ازین رو خطاب به او گفتم،
- شما در اظهارات خود، راجع بفعالیتها یتان هنگام
اقامت در شوروی گفتید که اطلاعاتی رادر اختیار مقامات رسمی
شوروی گذاشته بودید آیا درست است؟

- بلی!

- میدانستید که این عمل، خیانت بمقامات به مافوق
کشور خودتان است؟

- نه!

- آیا درباره این فعالیتها، بهیچیک از هموطنان خود
اطلاعی داده بودید؟

- خیر!

- درجه تاریخی راجع باین فعالیتها، اطلاعاتی بمقامات
امریکائی دادید؟

- در اواخر ژوئن با اداره اف . بی . ای

- شما دیروز در اثنای اظهارات خود گفتید که ورود همسر

ودختر خود را جشن گرفتید نیست؟

- بلی، کاملاً بخاطر می آورم.

- خوب ، آیا مدتی بعد از ورود همسر و دخترتان نبود که در بک ضیافت منعقد در یکی از هتل‌های مسکو با شرکت چندتن از افسران و مأمورین سیویل روسی شرکت کردید؟
- چرا؟

- و بعد از این ضیافت نبود که صبح یکروز خود را در بستر دختر جوانی یافتید؟

رودس شروع بی‌بازی با کلمات کرد و گفت:

- من گفتم که خود را با او تنها یافتم ، نه در بستر!
من متن اظهارات ۲۷ ژوئن ۱۹۵۷ او را با اداره اف . بی . آی در باره اینکه خود را تنها در بستر دختر جوانی یافته بود ، و بخط خود آنرا امضا کرده بود برایش خواندم و رودس گفت:

- راست است ! فکر میکنم درست باشد!

- یعنی این واقعه بعد از ورود همسرتان اتفاق افتاد؟

- بلی!

- آیا شما وقتی در سفارت امریکا در مسکو بکار پرداختید ، بالکل اعتیاد داشتید؟

- بلی!

- چه نوع مشروب الکلی و چه مقدار مینوشیدید؟

- همه نوع ، ودکا ، ویسکی و غیره و بمقدار کم ولی مرتب

- آیا درست است که طی دو ماه آخر اقامت خود در

مسکو تقریباً همواره مست بودید ..

- درست است ... بلی!

- شما آقای گروه بان دیشب گفتید که در ازای دادن اخبار

پروسها قریب ۲۵۰۰ الی ۳۰۰۰ دلار از آنجا گرفتید و

با آنها رسید دادید اینطور نیست؟

- چرا ، تا آنجا که بخاطر می‌آورم همینطور است .

- آیا درست است که طی همین دوران شما قریب

۱۷۴

۱۹۰۰۰ دلار بحساب شخصی خود در بانک ریختید؟

- خیر! اجازه بدهید توضیح بدهم!
- لازم نیست. شما فقط بسؤال من جواب بدهید. که در
مدت اقامت خود در مسکو چقدر پول نقد بحساب خود ریختید؟
- من تمام پول دریافتی را بخانه ام میفرستادم.
- مگر در همین مدت اقامت خود در مسکو ۱۹۰۰۰
دلار بحساب خود نریخته بودید؟

- خیر، من طی تقریباً دو سال اقامت خود در مسکو
مجموعاً قریب ۱۵۰۰۰ دلار پول بخانه ام رساندم. ممکن
است قدری زیادتر ازین هم بوده باشد ولی فعلاً بخاطر ندارم
زیرا آنها را نمیشردم. با حقوقم گویا جمعاً ۸۰۰ الی ۹۰۰
دلار ذخیره میکردم.

- آیا بقید وگند حاضرید بگوئید که پولی بیشتر
ازین بیانك نریختید؟
- نه، نریختم.

- یعنی این مقدار پول، مجموع حقوق گروهبانی
شما بود؟
- بلی.

- پس چرا ببازپرس نظامی گفتید و نوشتید ده
۱۹۰۰۰ دلار پول بحساب خود ریختید و این مقدار پول
را از طریق معامله با روبل روسی و تسهیر آن بدست آورده
بودید؟

- من چنین چیزی نگفتم.
- یعنی گفتن این مطلب یادتان نمیآید؟
- چرا من چنین چیزی گفته ام.
- آیا در اکتبر ۱۹۵۲ يك چك ۱۱۰۰ دلاری از
حساب شخصی خود به پزشکی موسوم به داکتر بیلکرهوك تسلیم
نکردید؟

- چرا!
- این پول را برای چه دادید؟

- یادم نمی آید.
- آقا شما یکمفر نظامی هستید و بقید شرف سوگند یاد کرده اید. آیا حاضر نیستید بگوئید چگونه و چرا يك چك ۱۱۰۰ دلاری به يك پزشك روسی تسلیم کرده اید.
- من تصویری ازین آقای دكتر در ذهن ندارم. چك را مدتی قبل در وجه شخص دیگری نوشته بودم.
- مقصودتان آنست كه چك در وجه اشخاص مختلف و كاشناس هم می نوشتید؟
- تا آنجا كه بخاطر دارم، چیزی مربوط باین چك بیادم نیست.
- عجیب بود كه روی رودس در ارتش رفتار و كردار شایسته ای داشت و با همه اوصاف دارای شخصیت و احترام خاصی نزد رفقایش بود.
- شما سرگروه بان ارتش امریکا بودید یا نه؟
- چرا، بودم.
- آیا هنوز حقوق این درجه را دریافت می دارید؟
- بلی. مرتباً.
- مبلغ این حقوق چقدر است؟
- قریب ۳۵۰ دلار در ماه.
- آیا بمناسبت فعالیت هایی كه در قبال دریافت پول در مسكو برای روس ها انجام دادید، بداد گاه نظامی هم احضار شدید؟
- خیر.
- توقیف شدید؟ متهم شدید؟
- خیر.
- پس هنوز در خدمت وطن خود هستید و حقون خود را دریافت می دارید؟
- بلی.
- شما امریکائی اصیل هستید و درین مملکت تربیت و بزرگ شده اید؟

- بلی .
- آیا اسم شخصی را بنام بادی آرنولد شنیده‌اید ؟
(بادی آرنولد نام يك ژنرال امریکائی بود که در
جنگهای استقلال بمیهن خود خیانت کرد و بخدمت انگلیسها
درآمد و خیانت او ضربه مهمی به نسل جوان آمریکای آزاد زد)
- بلی .

- چه خاطره‌ای در ضمیر شما ازین نام هست ؟
- خاطره خوبی نیست .
- یعنی بخاطر خیانتی که کرد ، از او بخوبی یاد
نمی‌کنید ؟

- تصور می‌کنم همینطور باشد .
- میدانید که او بخاطر پول بمیهن خود خیانت
نکرده بود ؟

- بلی !
- خوبست بشما بگویم که تا امروز او بزرگترین
خائن تاریخ نظامی امریکا بشمار میرفت ...
سکوتی محوطه دادگاه را فرا گرفت . رئیس دادگاه
نگاهی بمن افکند و گفت ،
- آیا باز هم سؤال دارید ؟

من گفتم که سؤال آخر من ، در واقع بمنزله تائیدی
از طرف او بود . قاضی تو ممکن نیز آنها تائید کرد و آنگاه
رئیس بمن تأکید نمود که این اعتراف را در صورت جلسه نقل کنم .

زندگی خصوصی يك جاسوس

از صبح روز بعد ، محاکمه بجریان مسائل جزئی ، اما لازم افتاد . یکی از مأمورین اف. بی. آی که پس از توقف آبل ، خانه او را بازرسی کرده بود در باره وسایلی که در آن یافت توضیحاتی داد . يك کارشناس اف. بی. آی نیز اعلام کرد که يك مداد توخالی که نوك آن حاوی میکروفیلم بود در سبدخاکروبه منزل آبل پیدا کرده و مداد دیگری نیز یافته است که حاوی علائم رادیوئی مربوط به موج کوتاه بود . با استفاده از این علائم بود که دولت امریکا در تاریخهای ۱۵ ژوئیه و ۴ اوت يك سلسله آزمایش کشف پیامهای رادیوئی را در منزل آبل اجرا کرد . قاضی تومکین تأکید نمود که این پیامها توسط پنج رشته ارقام رمز مخابره می گشته است . وقتی ارقام رمز مطرح شد ، من اختلافی بین یکی از آنها و ارقامی که بمتهم نسبت داده شده بود یافته و اظهار داشتم که نه تنها نمیتوان يك شخص را در علائم رمز ، بدون نام امید ، بلکه احتمال دارد یکی از این رمزها ، يك پیام تجارتي باشد که مثلا از بلغارستان رسیده است . قاضی تومکین گفت :

– من هرگز ندیده ام پیامهای تجارتي را هم با ارقام

رمز در بیاورند . من باو جواب دادم ،

– تازه ، صرفاً مخابره يك پیام رمز رادیوئی ،

جرمی محسوب نمی‌شود زیرا آما تورهای فن رادیو هر روز تعداد زیادی از این پیامها را در آمریکا مخابره یا دریافت میکنند و ایرادی بکارشان نیست .

رئیس دادگاه سرانجام گفت :

– هیئت قضات درباره ارزش احتمالی این پیامها تصمیم خواهد گرفت ، شش حلقه از میکروفیلم‌هایی که در داخل یکی از مدارها پیدا شد ، حاوی نامه‌های خصوصی آبل و خانوادهاش بود . دادستان قسمتی از یکی از این نامه‌ها را که نشان میداد ، آبل در ۱۹۵۵ یکبار بخانه خود مراجعت کرده است بعنوان مدرک انتخاب کرده بود ، ما تقاضا کردیم متن کامل نامه خوانده شود . اعتراض دادستان قبول نشد . و نامه قرائت گردید . لحن آن بسیار گرم و محبت آمیز بود ، و نشان میداد که رودلف آبل ، يك همسر و يك پدرايده آل و دقيق است . سادگی و صراحت و سلیقه خاص روسی در عبارات نامه کاملا هویدا بود . دختر آبل بنام تولین ، نامه خود را بزبان انگلیسی برای پدرش نوشته بود . و زنت الیا ، یا ایلن ، بزبان روسی با او درد دل میکرد . اف . بی . آی سرانجام ترجمه آنرا در اختیار ما قرار داد . تولین پدرش چنین نوشته بود :

د پای عزیزم .

د اکنون سه ماه است که تورفته‌ای و با آنکه نسبت به ابدیت ، این مدت زمان کمی بشمار میرود ، ولی بهر حال برای من مدت درازی است و بهمین جهت من خیلی خبرها برای تو دارم .

اولین خبر اینست که من ازدواج کرده‌ام . خواهش میکنم تعجب نکنی ، زیرا من خودم هم خیلی تعجب کردم ولی واقعه‌های بود که اتفاق افتاد و من میبایست آنرا میپذیرفتم . شوهر من جوان بسیار خوبی است . ۳۴ سال دارد و مهندس رادیوست و مامان هم او را دوست دارد . مادر من مجلس تولد یکی از دوستانم که در خانه بیلاقی ما برگزار شد او را شناختیم

وروز ۲۵ فوریه جشن ازدواج رسمی ما برپا خواهد شد. من اطمینان دارم که اگر برگردی و او را ببینی دوستش خواهی داشت و خیلی مطلب برای گفتن در سرت خواهی پرورد .

خبر دوم آنست که ما بزودی بیک آپارتمان دو اتاقه کوچ میکنیم البته آن آپارتمانی که ما انتظار داشتیم نیست ولی لااقل مختص ماست و از آپارتمانی که اکنون داریم خیلی بهتر است .

خبر شماره ۳ آنست که من در کارگاه فضا نوردان شغلی پیدا کرده ام و این شغل ، مرا بتونزدیکتر خواهد کرد . کار درین کارگاه برایم خیلی جالب است بمن وعده داده اند که حقوق خوبی بدهند و کارفرمای کارخانه مرد بسیار خوب و مؤدبی است ، من یکی دو جای دیگر هم کار میکنم و پول نسبتاً خوبی گیرمیاورم .

شوهر آینده ام و من خیلی بعکاسی و مخصوصاً عکاسی رنگی علاقه داریم. او هم بیک اتوموبیل المپای کوچک داریم و مساعتهای خوشی را بگفتگو و اتوموبیل سواری میکنیم . آخرین نامه های تو را دریافت داشتیم . کلید چمدان هم رسید همه دوستان و رفقا سلامت و سعادت تو را آرزو میکنند و امیدوارند که روزی بوطن برگردی . این بود آنچه هائی که میخواستم بتو بگویم سلام گرم من برای تو ، تولین تو...
۲۰ فوریه ۱۹۵۶ ..

مانسخره هائی از ترجمه نامه های تولین را برای قرائت به اعضای دادگاه دادیم . بعضی ازین نامه ها ، تاریخ داشت ، و بعضی نداشت ، کوتاهترین نامه آبل که شبیه یادداشتی بود باین شرح بود :

پاپاجان ! من مدتی است خودم را تنها حس میکنم و منتظر نامه تو هستم. ما عروسی کرده ایم . شوهرم از تو احوالپرسی میکند و سلامت و موفقیتت را آرزو مند است. او علاقه زیادی بدیدن تو دارد . من هم باتمام قلبم منتظر

باز گشت تو هستم . منتظر تو و یا نامهات . . . مستخدمه ما بتو سلام میرساند ، تو را در آغوش می فشارم و میبوسم ، تولین تو...
بعضی از روز نامه نگاران نوشته اند که وقتی نامه های خصوصی آبل و خانوادهاش ، در دادگاه خوانده میشد، و او آنها را بخلاف لوازم دیگر خود نسوزانده و چون جان عزیز نگهداشته بود ، جاسوس بزرگ بشدت سرخ شد .
خبر نکار يك مجله هفتگی نوشته بود که وقتی هیئت قضات این نامه ها را میخواندند ، زره پولادینی که از قدرت اراده و خودداری و انضباط آهنین ، آبل بدور خود کشیده بود غفلتاً شکافت و مردی که تصور نمیشد هیچ عاطفه و احساسی دارد ، با همه وجودش بلرزه درآمد ، بشدت سرخ و دستخوش هیجان شد و اشک در چشمان درخشان و آتشینش حلقه زد .

دادگاه تائید کرد که سایر نامه های خصوصی آبل ، حاوی مطالب محرمانه ای مربوط بفعالیت های وی نیست . آقای دو بوداز دو نسخه دیگر از نامه های تولین دختر آبل را برای خواندن بهیئت قضات داد و پس از لحظه ای گفت که دوتن از بانوان عضو هیئت قضات بر اثر خواندن این نامه ها بشدت متأثر شده و گریسته اند و خود او نیز جمع شدن حلقه اشک را در چشمانش حس کرده است . یکی از این نامه ها چنین بود :

پا پا جان !

دیشب از دریافت نامهات خیلی خوشحال شدم و میدانم که نامه ما را - لا اقل اولین نامه را - تا کنون دریافت داشته ای . بسته ای را که در ماه مه برای ما فرستاده بودی دریافت داشتیم و از تو بسیار متشکریم ، آنقدر کادوها تم ، را که برایمان فرستاده بودی دوست داشتیم که بیاد تو آنها را بوسیدیم ، تخم گل های یاسمن را کاشتیم . بعضی هاشان گرفت و حالا چند تا شان سبز شده است . از من پرسیده بودی که راجع بشوهرم برای تو بگویم ؟ خیلی خوب ، سعی میکنم ، تصویر او را تا آنجا که ممکن است برایت رسم کنم ، او جوانی است

کوتاه قد، چشم آبی، باموهای بلوطی، شاداب و جذاب و وقتی که صحبت فوتبال و اتومبیل پیش کشیده می شود، ول کن معامله نیست. با آنکه تعلیمات و تحصیلات عالی را ندیده مع الوصف مهندس خوبی در امر مخابرات رادیوئی است البته بخوبی قادر بکار هست ولی قدری تنبل است و من اولین وظیفه خود را این قرار داده ام که او را وادار به ادامه تحصیل کنم ولی میترسم برایش مشکل باشد.

پرسیده بودی که در کنار او خوشبخت هستم یا نه. میدانی همانطور که یکی از شعرای بزرگ ما گفته است، خوشبختی به آرامش و آزادی انتخاب بستگی دارد. در آزادی انتخاب من حقیقتاً از سعادت و لذت برخوردار بوده ام اما در باره آرامش باید بتوبگویم که اصلاً هر لحظه برای خود مشکلاتی را میتراشم شوهر من همه نوع فکر سازندگی دارد، و حتی دلش میخواهد روی مردابی که در کنار جنگل مجاور خانه ما است، یک آب بند آجری بسازد و لسی خدا را شکر که درین اواخر این فکر از سرش بدررفته است. فقط ازینکه گاهی ملال آور می شود ناراحت هستم.

آرزو داشتم که اینجا نزد ما بودی، اگر نزد ما بودی هر چیز برای من بهتر و سریعتر حل میشد. کمبود وجود تورا کاملاً حس می کنم، گاهی فکر کرده ام که آیا ممکن است شوهر من لیاقت جانشینی تورا داشته باشد یا نه؟ ولی احساس میکنم که نه، اشتباه کرده ام.

همه محبت و قلب خود را بسوی تو میفرستم؛ اولین تو تبصره - آه پایا جان بادت باشد که من شروع بسرودن شعر بزبان انگلیسی کرده ام و هفته آینده، نمونه ای از آنرا برایت میفرستم!

در آخرین نامه، دختر آبل پنجاه و ششمین سال تولد پدرش را که مصادف با روز دوم ژوئیه ۱۹۵۶ بود. از صمیم قلب تبریک میگفت و همچنین از وضع خانوادگی

خود و رفتار شوهرش ابراز تردید و نگرانی میکرد. دو سال بعد، ظاهراً کانون خانوادگی او بهم خورد، زیرا در ۱۹۵۸ تولین طی نامه‌ای پیدرش نوشت که عاقبت آزادی را بشوهرش باز داده و آماده تجدید ازدواج است. اما اولین نامه همسر آبل بشوهرش که ظاهراً پس از جدائی تولین از همسرش به آبل نوشته شده بود، کاملاً ناراحتی های يك زن تنها را که دور از شريك زندگي خویش بسر میبرد نشان میداد. این جملات را ملاحظه کنید،

«عزیزم! یکبار دیگر مکاتبه بی پایان من و تو آغاز شد. بهتر آن بود که در کنار یکدیگر می نشستیم و صحبت می کردیم. تو از طریق نامه تولین فهمیده‌ای که در مدت غیبت کوتاه توجه بر ما گذشته است.

بعد از عزیمت تو من بسختی بیمار شدم. و فشارخونم بالا رفت و مستقیماً بروی قلبم اثر گذاشت و ازینرو قریب يك ماه و نیم در بستر ماندم. حالا کمی بهترم و دارم سلامت خود را باز می یابم ولی از لحاظ عصبی هنوز مداوا نشده‌ام تقریباً هیچ نمی خوابم و از خانه خارج نمی شوم. فقط چند قدم در بالکن منزل مان راه میروم. گاهی اتفاق می افتد که بگیتار تو نزدیک میشوم و چنانکه گوئی مشغول نواختن آن هستی مدتها در حال سکوت بخیال خود، بنواهای آن گوش می دهم و این حالت بسختی مرا متأثر می کند.»

در موقعی که آبل در زندان اتلانتا بسر می بردنش باو نوشته بود «من هر روز به تابلوهای تو می نگرم و همچنان منتظر توام و منتظر توام.. آرزو دارم که یکبار دیگر گرد هم آئیم و من قبول کنم که تو دیگر ما را ترك نخواهی گفت. من و دختری چیزی را کسر نداریم بجز وجود تو... از وقتی تولین ازدواج کرده است، عقیده اش درین مورد راسخ تر شده که هیچ قهرمانی نظیر تو وجود ندارد و شاید بهمین دلیل بود که چندان عشقی هم بشوهرش نداشته است.

تو برای ما بمنزله همه چیز هستی ابروهایت را درهم نکش.
همه کسانی که تو را می‌شناسند، مثل ما فکر می‌کنند.

«دختر کوچکت کار می‌کند و بکمک دختر عمو و شوهرش
کاری پیدا کرده است. از کارش بسیار راضی است ولی ازین شکایت
دارد که چرا تو در کنارش نیستی شاید فردا نامه‌ای از تو بر ایم برسد
وقتی به آن فکر می‌کنم قلبم از حرکت می‌ایستد. اوه آنقدر
از دور در آغوش می‌کشم و می‌بوسم که خسته بشوی... سعی کن
کارها را طوری مرتب کنی که برای موقع بازگشت، تأخیر پیش
نیاید، سال و زمانه منتظر چیزی نمیشوند!»

این بود خبرهایی راجع به ما، حالا از خودت بگو،
«حالت خوبست؟ معده‌ات سالم است؟ من خیلی بفکر
سلامتی تو هستم و بهمین جهت چندان بسمادت توالین توجهی
ندارم. کاملاً مواظب سلامتی خودت باش، آرزو دارم که یکروز
باهم زندگی کنیم، فقط من و تو باهم.. میبوسمت و بازهم از تو
میخواهم که مراقب سلامتی خودت باشی ا الیا..»

تمام نامه‌های الیا به آبل طبق همین نمونه نوشته شده
بود. بنظر میرسید که اوزنی با محبت و کدبانو و مادر فرزندان
خویش است و فقط راجع بدنمای خودش حرف میزند. از سلامت
شوهرش، از زیبایی، درختها، گلها، دخترها و گربه‌ها و دوستان و
افراد خانواده‌اش با محبت یاد میکند و نه تنها قصد ندارد
شوهرش را آزار دهد بلکه میکوشد محیط فکری آرام و شادابی
برای او که مشغول اجرای وظیفه خطرناک و پر بیم وهراسی است
بوجود آورد، نامه ششم آوریل او از این لحاظ بسیار رقت‌انگیز
است. او مینویسد:

— عزیزم. من از تو فقط بطور غیر مستقیم خبر دارم.
میل دارم بدانم حالت چطور است، خوبی، خوش میگذرانی؟

«اکنون مدتی است که من بحال عادی
برگشته‌ام و به امور خانه و خانه بیلاقی مان میپردازم.»

البته میتوانم برای استراحت با آنجا بروم ولی میترسم بتهنائی
سفر کنم و بعلاوه احتیاج بمراقبت پزشک دارم. اوه اگر بدانی
که درین لحظات چقدر بتوا احتیاج دارم. و چقدر لازم است که
احساس کنی باید با من باشی!

«امسال، بهار عقب افتاده است هنوز سرد است و برف
میبارد زمستان بسیار سخت بود بطوریکه بخاطر گلهایم ناراحت
شدم. پدر خوانده ات گاهی بدیدار ما می آید. من و او هر دو منتظر
بازگشت تو هستیم، البته میدانم مضحک است ولی بهر حال روز
شماری میکنم. ازدور ترا در آغوش میکشم و میبوسم، مواظب
سلامتی خودت باش تا ببهترین حالی زودتر مراجعت کنی..
قربانت.. الیا..»

با وجود آنکه آبل از خانواده اش دور بود، همسرش الیا
و دختران او، روز دوم ژوئیه، یعنی روز تولد پدر را جشن گرفتند
و نان خامه ای مخصوصی را که او دوست داشت پختند و بیاد او
خوردند و شرح آن شب فراموش نشدنی را برایش نوشتند. الیا
در نامه مورخ ۲۱ ژوئن خود بشوهرش، سال خوشی را برایش ارزو
کرده بود و بیچاره نمی دانست که این نامه بصورت یکی از
مدارک دادگاه علیه شوهرش در خواهد آمد و هزاران امریکائی
آنها خواهند خواند. این نامه چنین بود:

• «عزیزم،

«عاقبت امانتی را که فرستاده بودی دریافت داشتیم و
خیلی خوشحال شدیم طبق معمول هر کاری که توانجام میدهی،
در نهایت سلیقه و دقت است.

متشکرم. خیلی متشکرم عزیزم نامه تو هم حاکی از این
بود که حال و روز کارت خوبست و ما خوشحالتر شدیم. ولی
متأسفانه از این که مدتی از ما نامه نداشتی.. چون بهر حال
ما چند نامه برایت فرستاده بودیم.. الیا..»

طبعاً رسیدن این نامه ها با آبل خیلی طول
می کشید زیرا میبایست ابتدا تبدیل به میکروفیلم

شود و قبل از آن که بیکی از سوراخهای پروسکت پارك یالای یکی از دستگیرهای پلکان ایستگاه مترو بروکس برسد راه طولانی و دشواری را طی کند. الیا نوشته بود:

«در روز تولدت ما با سلامتی تو و بازگشت قریب الوقوع گیلاسی بالا انداختیم. حالا در خانه ییلاقی خودمان هستیم سرما کمی رفع شده و درختهای سیب گل دادند تو پارسال سیب زیادی ازین درختها چیدی، امسال بیابین چه خوبست. بعلت کسالتی که داشتم در مدت سال نتوانستم در باغ چیزی بکارم هنوز حالم کاملا خوب نیست و قوایم بتحلیل رفته است. سگ قشنگی که شوهر خواهرم بتو هدیه کرده بود و اسمش «کاری» است، در منزل ما بسر میبرد.

الیا ...

آبل حیوانات خانگی را بسیار دوست داشت و در نامه‌های جوابیه‌ای که برای زنش نوشته بود، تذکراتی که در باره سگها و گربه‌هایش میداد کاملا جلب توجه می‌کرد یکبار زنش باو نوشته بود، که «خانه‌ما پر از حیوانات مختلف شده و ما مثل تو با محبت تمام با آنها رفتار میکنیم!» در نامه دیگری الیا پس از ذکر حرکات شیرین یکی دوتا از سگها و گربه‌های خود بشوهرش نوشته بود، که «انشاءالله آمدنت نزدیک است، یادت باشد که قبل از رفتن چه وعده‌ای به ما داده بودی.» به احتمال قوی آبل به زن و فرزندان و عده داده بود که در بازگشت بشوروی، یک مقام شایسته در داخله شوروی و یا یک مقام قانونی در خارج از کشور بگیرد، و بتواند بقیه عمر را به اتفاق همسرش زندگی کند. الیا و رودلف آبل قسمت مهمی از زندگی خویش را از یکدیگر جدا بودند. الیا یکبار بشوهرش نوشته بود، که اگر بیک غریبه بگوئی که زن و شوهری ما فندما توانسته‌اند، طی این سالهای دراز بدون آنکه ذره‌ای از عشق و محبتشان به یکدیگر کم شود، دورا هم زندگی کنند، او باور نخواهد کرد زیرا این نوع عشقها، امروز دیگر

فقط در کتابهای عشقی وجود دارد.
آخرین نامه الیا مورخ ۲۰ اوت بود،
«ازین که اطلاع یافتم نامه‌های مرا دریافت داشتی
فوق‌العاده خوشحال شدم، من این نامه را خیلی خلاصه نوشته
بودم زیرا نمیخواستم طولانی‌تر ازین بنویسم. یکبار دیگر
از بسته امانتی که برای ما فرستادی تشکر میکنم. بعضی از
گل‌های ما خشکیده‌اند ولی باز هم از آنها خواهم کاشت تا سال
دیگر وقتی که تو میائی گل بدهند... الیا.»



محکومیت

وقتی قرائت نامه‌های آبل پایان یافت، سکوت عمیقی سالن را فراگرفت سنگینی سکوت بقدری بود که گوئی پرده ضخیمی بروی همه حضار افتاده است و هیچ چیز پشت آن تکان نمیخورد. بعد، قاضی تومکین برئیس دادگاه نزدیک شد و خطاب بوی گفت :

- قربان از نظر دادستان، محاکمه تمام شده است.
من گفتم :

- جناب رئیس، ما نیز نتایج واستنباط‌هایی را که از جریان محاکمه باید تدوین کنیم، آماده کرده‌ایم، و بمحض آنکه نسخ آنرا به هیئت قضات تسلیم نمودیم، محاکمه را از نظر خود خاتمه یافته تلقی مینمائیم .

وقتی اعضای دادگاه از سالن خارج شدند ما بسرعت بکار پرداختیم و شروع به تدوین اصول مخففه و حذف بعضی موارد غیر لازم کردیم. آبل همچنان ساکت و بی حرف در جایگاه خود نشسته بود و از پشت عینک ضخیمش ما را نگاه میکرد. وقتی آخرین مطالبی را ته بعنوان آخرین دفاع ازوت تهیه کردیم در برابرش نهادیم، آبل چهارورق کاغذ که روی آن‌ها مطالبی نوشته بود بطرف مادر از کرد بالای صفحه اول این اوراق نوشته بود:

یادداشت هائی در باره محاکمه ، بقلم : رودلف

ایوانویج آبل.

قیافه يك دائم الخمر دروغگو دزد و دوزخه را دارد، و ازین حیث با روی رودس دارای شباهت زیادی است و در حقیقت برادر معنوی او بشمار میرود، و مجموعاً میتوان او را باروزنبرگها و آلجرهیس و جاسوسان دیگری که طبق دستور مسکو در امریکا کار میکردند و امریکائی بودند مقایسه کرد. آبل اضافه میکرد تنها مطلب قابل توجهی که در محاکمه وجود داشت آن بود که او و همی هانن با روی رودس تماس گرفته بودند تا بتوانند يك شبکه جاسوسی بوجود بیاورند، ولی این فرض کاملی نیست زیرا تأسیس يك شبکه جاسوسی کاریکنفر و دو نفر نیست و چه بسا غیر از آندو یکنفر یا چند نفر و یا حتی یکدسته جاسوس دیگر مأموریت اجرای چنین وظیفه ای را دریافت کرده باشند. آبل چنین نوشته بود :

«هدفهای فن جاسوسی بی نهایت است تفکر زیادی لازم نیست تا معلوم شود که درین فن هر میدان عملی برای گروه - های جداگانه در نظر گرفته میشود که هیچیک از آنها از عملیات یکدیگر اطلاع ندارند و غرض ازین گروه بندی آنست که مزایای گوناگونی ضمن اجرای مأموریت جداگانه بدست آید.»

آبل سپس ، ادعای همی هانن را درباره ارزش کار روی - رودس مضحك می شمرد ، بعقیده همی هانن ارزش وجودی رودس مربوط بآن بود که خودش نظامی بود و برادرش هم در يك کارخانه اتمی کار میکرد ، لیکن آبل عقیده داشت که این نظریه ممکن بود توسط آقای ادگار هووریا وزارت دفاع بیشتر از يك سرویس جاسوسی خارجی مورد توجه قرار گیرد . آبل ضمن دفاعیه خود روی این نکته تکیه کرد که با همه اوصاف ، هیچ دلیل و مدرکی در دادگاه ، مبنی بر اینکه او اطلاعات نظامی را در ایالات متحده کسب و بخارج منتقل کرد ، ارائه نشده است و فقط بصورت حدس و گمان و فرض مطالبی ابراز گردیده است !

من اطمینان داشتم که آبل این شرح مختصر را برای راهنمایی من در خطاب به دفاعی نهائی تنظیم کرده است زیرا مینوشت که اگر محاکمه را منحصر بفرد و کامل فرض کنیم ناچاریم ، يك روش عینی و عاقلانه در آن درپیش بگیریم که احساسات در آن، بویژه در امر دفاع از متهم دخالتی نداشته باشد . در صورتیکه در مورد اظهارات (هی هانن - او نام این شخص را هرگز بطور کامل نمی نوشت) و روی رودس، بر مبنای احساسات قضاوت شده چه این افراد دائم الخمر و دروغگو و دزد ، صلاحیت ارائه دلائل عقلانی را ندارند. مردی که به خانواده و میهن و همسر و فرزند و مافوق خود خیانت کرده، چه اعتباری دارد که سخنانش را بتوان باور کرد؟ اظهارات او، مبنای ایدئولوژیک عقلانی ندارد ، و شبیه رفتار و گفتار مرد تنبل و بیکاره ایست که از هر مزیت اخلاقی عاری شده، و حس وطن پرستی، شجاعت و اخلاقی را از دست داده و بارفیق خود رودس از هر حیث برابر است .

از صبح روز بعد ، خطاب به آخرین دفاع از آبل توسط من آغاز شد . سالن دادگاه پر بود و من علاقه داشتم فقط و فقط هیئت قضات را مورد خطاب قرار دهم و آنان را تحت تأثیر قرار دهم . از اینرو بعد از ذکر مقدمه ای اعلام کردم که این محاکمه، محاکمه مسلک کمونیسم یا کشور اتحاد جماهیر شوروی نیست و بعلاوه از لحاظ مجازات اعدام که توسط دادستان درخواست شده ، وقتی برقراری چنین مجازاتی از نظر مصالح ملی قطعیت پیدا میکند که تسلیم اسرار دفاعی و اتمی کشور بیک دولت بیگانه بر دادگاه مسجل شده باشد. و در جریان محاکمه وقوع چنین جنایعی بدلائل بارز، اثبات نشده است .

بعد درباره شخصیت اخلاقی آبل صحبت کردم و افزودم که این مرد در نهایت شایستگی مأموریت خطرناکی را برای خدمت بکشورش قبول کرده است . و تمام شهودی که در دادگاه شهادت دادند ، گفتند که او در عین چگونه

مردی بود و نامه‌هایی که از و افراد خانواده اش در دادگاه خوانده شده است نشان داده که او در زمینه خانوادگی نیز دارای چه شخصیت و علاقه و انسانیتی بوده است .
آنکاه در باره دو تن شاهدهی که او را متهم ساخته بودند یعنی هی هانن و گروهبان رودس سخن راندم ، این دو نفر افرادی خشن ، بی رحم ، الکلی ، دزد ، دروغگو ، خائن بمیهن خود ، بودند که رذالت اخلاقی در آنها بنهایت درجه رسیده ، و بویژه رودس امریکائی خائنی بوده که حتی در لحظه دستگیری نامی از ابل نشنیده است و سرانجام هیئت قضات را مخاطب را قرار داده گفته .

— آقایان قضات ! شما با محکوم کردن بی دلیل شخصیتی مانند آبل . نخواهید توانست بمیهن خود خدمت کنید و نه کمونیسم را مفلوب سازید . شاید حتی بنظر شما عجیب بیاید که حکومت ایالات متحده اجازه دفاع از آبل را داده است . اما واقعیت اینست که اگر دنیای آزاد ، قدرت اخلاقی و ایمان خود را با آزادی حفظ نمیکرد ، باید قبول می کردیم که دنیای آزادی وجود نداشت !

و آنکاه برای آنکه هیئت قضات موضوع اصلی دفاع را فراموش نکنند آنان را مخاطب قرار داده پرسیدم ،
— آیا دلیل قطعی بشما ارائه داده شده است که آبل اطلاعاتی مربوط بدفاع ملی ایالات متحده امریکا را بدیگران تسلیم کرده است ؟ خیر ! و بنابراین باید رأی شما مبنی بر آن باشد که او مقصر نیست .

پس ازین قاضی تو مکین ، دادستان ازجا برخاست و جواب دفاعیات مراداد . وی ابتدا گفت که قضات باید ، بدون هیچگونه فشار و ناراحتی رأی خود را به رئیس دادگاه تسلیم کنند . گرفتن تصدیق قبلی در باره تصحیحشان (از طرف من) صحیح نیست و افزود که هی هانن مرد دروغگو و خائن بشمار نمیرود زیرا او با کمال شجاعت میگساری

خود را قبول کرده بموضوع برداشتن ۵۰۰۰ دلار اعتراف نموده و همچنین صریحاً اعلام داشته است که از شوروی برای معاونت آبل (م. ا. ا. ک) اعزام گردیده است .

در باره گروه بان رودس اظهار داشت که اگرچه وی از وجود آبل اطلاع نداشت ، لیکن آبل از وجود او مطلع بود و بهمین دلیل هم به هی هانن دستور داده بود که با او تماس بگیرد . اما در باره دلایل اتهام آبل ، باید پیدا شدن سکه حاوی میکروفیلیم ، و علائم رمزی را که بطور ماشین شده در اتاق او یافته شد ، کافی است . دادستان این مدارك را نوعی سلاح مؤثر برای نا بود ساختن ایالات متحده امریکا ، نامید و گفت وجود اسامی متعدد برای آبل ، دلیل بر کوشش او بمنظور مخفی ساختن خویش در جامعه امریکا است . طرز رفتار او هم که بعنوان «شخصیت اخلاقی» وی ذکر شده نمودار طرز رفتار دقیق و حساب شده يك جاسوس حرفه ای است و نه تنها خود او ، بلکه افراد خانواده اش هم بقوانین این حرفه وارد بوده اند زیرا در نامه های خود بادقت تمام مطالب را مینگاشته اند . و باین جهت متهم مستحق هیچ نوع بخشایش و اغماضی نیست .

دادستان در پایان اظهارات خود گفت که دلایل علیه آبل قوی و قاطع و کافی است و از نظر قانون قوت و استحکام لازم را دارا می باشد مضافاً باینکه اعمال متهم علیه دنیای آزاد صورت گرفته و حکومت ایالات متحده امریکا وظیفه دارد از آن حمایت نماید . و برای تشخیص وقوع يك جنایت حتماً لازم نیست ، انسان جنازه مقتول را به بیند ، و ازین رو اعلام میکند که مایل است هیئت قضات رأی خود را بر مبنای مقصر بودن آبل صادر نمایند .

بعد از دادستان ، نوبت صحبت به آقای مورتیمر بایر ، رئیس هشتادساله دادگاه رسید . رئیس گفت که دادستان در نطق خود سه بار لفظ «توطئه» را بکار برده ، که بترتیب ذیل بوده است .

۱- توطئه برای کسب و تحویل اطلاعات نظامی و دفاعی امریکا با اتحاد شوروی دارای مجازات اعدام .
۲- توطئه برای کسب اطلاعات دارای حداکثر مجازات ده سال زندان .

۳- توطئه اقامت غیر قانونی در امریکا بعنوان يك مأمور خارجی دارای حداکثر مجازات ۵ سال زندان .
لیکن لفظ توطئه باید بطرز واضحی برای هیئت قضات تعریف شود ، توطئه عبارت است از يك قرار داد سری و مخفیانه ، بین چند نفر بمنظور بوجود آوردن تشکیلات یا اجرای اقدام مشترکی دارای هدف واحد . و در صورتیکه لفظ توطئه بمیان آید قانون ، دلایل صریح لازم دارد تا وقوع آنرا قبول کند و دلایل صریح در امور مخفی - مخصوصاً - موجود نیست و بدست هم نمیآید . و آنگاه رئیس دادگاه مهمترین جمله خود را ایراد کرد و گفت که چه بسا این توطئه ، بفرض اثبات و پیدا شدن دلایل کافی بموقفیت نیا انجامد ، و در این صورت از نظر قانونی ، يك جرم مربوط به تبانی بین چند نفر محسوب می شود رئیس دادگاه در پایان صحبت خود از قضات ، خواست که در موقع صدور رأی احساسات ، عقاید و تعصبات پوچ را کنار بگذارند و عقل را میزان قرار دهند و مخصوصاً هیچ نوع مقایسه ای - مثلاً با بروز واقعه مشابه در شوروی - بعمل نیاورند ، زیرا متهم باید طبق قوانین دنیای آزاد ، و آزادترین کشور دنیا ، مجازات شود و نه بموجب قوانین سایر کشورهای عالم .

در باره هی هانن ورودس ، رئیس دادگاه گفت :
هی هانن تنها شاهی بود که موضوع توطئه را شکافته و فاش ساخته است ولی وی فقط يك شریک جرم و يك همدست ساده بود و قضات باید رأی خود را با توجه به استفاده ای که چنین شریک جرمی می تواند از شهادت خود پیش ببرد صادر نمایند . اما در باره روی ورودس باید دانست که این سرباز خائن امریکائی هرگز با متهم روبرو نشده ، و فقط هی هانن کوشیده

است با او در ایالت کولورادو، تماس بگیرد. و حضور او در دادگاه فقط بمنظور تأیید و تصحیح اظهارات هی هانن بکار رفته و اثر دیگری نداشته است. درباره نامه های خصوصی آبل، رئیس دادگاه اظهار داشت که نکته اساسی درین نامه ها آنست که هویت گیرنده معلوم نیست و معهدا قدرت و تأثیر آنها بقدری بوده که وی خود را گاه بجای پدر فرزندان سرگشته ای در يك نقطه دور دست تصور میکرده است .

رئیس دادگاه در پایان اظهارات خود گفت :
- اکنون نوبت قضات است که باتفاق آراء درباره سه مورد اساسی اتهام ، رأی بدهند و معلوم سازند که متهم مقصر است یا خیر .

قضات از جای برخاستند و محافظ و منشی دادگاه اعلام داشت که حضار در اثنائی که هیئت قضات ، خارج می شوند سر جای خود بنشینند ...

ساعت ۱۲ و ربع بود که ما نشستیم و منتظر رأی دادگاه ماندیم (بعدها فهمیدیم که دادگاه کار را راحت کرده و ورقه های رأی مخفی بین هیئت قضات تقسیم کرده بود . در رأی گیری که بعمل آمد یازده تن ، به تقصیر متهم و یکتن به بیگناهی او رأی داده بودند) تبادل نظر بزودی آغاز شد .

ساعت يك و ربع بعد از ظهر ، قضات برای صرف ناهار بیکی از رستورانهای مجاور دادگاه رفتند . آبل ناهاری شامل ساندویچ و میوه خورد . و ما نیز غذای ساده ای صرف کردیم و ساعت ۱۴ دوباره مشاوره قضات آغاز گردید .

ساعت ۲ بعد از ظهر از طرف هیئت قضات یادداشتی برای رئیس دادگاه رسید که در آن سه نمونه از مدارکی که بدادگاه تسلیم شده بود خواسته شد . از جمله این مدارك ، يك گزارش اف. بی. آی. و همچنین پیامی بود که در سکه توخالی کشف شده بود .

برداشتن یادداشت و نقاشی با مداد سرگرم می کرد. او تمام زندگی خود را با انتظار گذرانده بود با انتظار این لحظه ، یا با انتظار بازگشت بروسیه بالاخره انتظاری که هیچ مفهومی برایش نداشت و توأم با دلهره دائمی بود . انتظار دریافت پیام ، گرفتن علائم رمز ، دریافت نامه از خانواده ، آشنائی با مأمورین جدید ، پلیس ، پول و غیره ، انتظار همه چیز مخصوصاً انتظار کشف و شناخته شدن ..

چه بسیار لحظاتی بر او گذشت که تصور کرد ، عابرین خیابان او را شناخته اند. يك روز برایم حکایت کرد که هنگامی که شرح زندگی ویلی اسکاتن سارق معروف بانك را بقلم خود او می خواند ، و بجائی رسید که ویلی پس از فرار و گریز دائمی ، هر لحظه تصور می کرد که صد ها انگشت او را نشان میدهند و او را بنام می خوانند ، چنان مضطرب شد که گوئی همه مردم که در اطراف او بودند بر او پی برده و وی را شناخته اند و با انگشت وی را نشان می دهند . بیش از ۹ سال ، آبل که همه او را چون يك رزمنه و پولادین سرد و جامد و خشك می پنداشتند ، ترس موحش خود را با قدرت عجیبی پنهان کرد ولی همواره در تلاطم و دلهره آن زیسته و خرد گشته بود .

یک ساعت و سپس دو ساعت گذشت .

عاقبت ساعت ۵ ر ۴ بعد از ظهر بود که صدای دربان بلند شد و همه های در کریدور مجاور بگوش رسید و صدائی گفت :

— هیئت قضات وارد می شوند .

سالن دادگاه دوباره پر از جمعیت شد . و لحظه ای بعد همه نشستند و فقط منشی دادگاه پرسید :

— آیا هیئت قضات ، متهم دادگاه را در مورد اولین

اتهام مقصر شمرده اند ؟

هر سه بار جواب «بلی» گرفت، بنا بر این آبل در هر سه مورد محکوم شده بود من تذکر دادم که بار سنگین این قضاوتها، آبل را سخت تحت تأثیر قرار خواهد داد، لیکن رئیس دادگاه اظهار داشت که مجازات مقصر دوازده روز بعد تعیین خواهد شد و از هیئت قضات تشکر کرده افزود:

— اگر من خود عضو دادگاه بودم، چنین رائی صادر میکردم. همان روز اطلاع هیجان انگیز و جالب دیگری رسید. ارتش امریکا اطلاع داد که گروهی از روس بزدان نظامی فور بلوار واقع در ویرجینیا منتقل شده است. ۵ روز بعد از این خبر روس با اتهام جاسوسی و شهادت دروغ مورد تعقیب رسمی قرار گرفت. و مجازات شد.

صبح روز بعد، یکی از روزنامه‌های مسکوم مقاله‌ای در باره آبل انتشار داد. ظاهراً روسها با کمال دقت منتظر اعلام رای دادگاه بودند تا سکوت خود را دوباره بشکنند. روزنامه روسی که از آبل سخن راند گزرت لیتزر و وابسته بسرویسهای اطلاعات شوروی بود. این روزنامه نوشت که محاکمه آبل، صحنه سازی سیاهی است که تمام قطعات آن توسط اف. بی. آی. مونتاژ شده تا حقایق کار این دستگاه مخوف را از چشم مردم امریکا پنهان نگاهدارد. مقاله متذکر میشد که صحنه سازان امریکائی از وجود یک عکس ساده و پیر، مثل آبل، یک مغز جاسوسی بوجود آوردند که ظاهراً باتکای طلاهای شوروی در امریکا بجاسوسی مشغول بود.

ولی در اثباتی که مردم روسیه، چنین مقاله و تفسیری را درباره محاکمه آبل در دادگاه بروکلین میخواندند، من مشغول نوشتن نامه‌ای بر رئیس دادگاه بودم تا دلیلی را که بموجب آنها باید زندگی آبل از اعدام نجات یابد در اختیار وی قرار دهم. طی سه ماه اخیر که من با مقامات قضائی مربوط بودم، دریافتم که آقای موئمر بایر رئیس دادگاه يك شخصیت قضائی متین و استوار و در عین حال يك

میهن پرست دورانندیش و فکور است من اعتقاد داشتم که اعدام آبل هیچ دردی را دو انخواهد کرد و حتی خلاف مصالح عالیه کشور خواهد بود. ازینرو وقتی نامه خود را تمام کردم آنرا بوسیله مأموری برای رئیس دادگاه فرستادم و اعلام داشتم که بسیار علاقمندم ریاست دادگاه آنرا الاقل ۴۸ ساعت قبل از اعلام تصمیم نهائی خود درباره مجازات آبل بخوانند. با تسلیم این نامه در واقع آنچه را که وجداناً می توانستم برای نجات زندگی آبل انجام دهم، انجام داده بودم و خشنودی عمیقی در دل احساس میکردم زیرا نامه ام حاوی پنج نکته اصلی بود که توجه بآنها باعث اجتناب از تعیین مجازات مرگ برای آبل میگردد.

نکته اول آن بود که ادعا نامه حقیقتاً دلیل مثبت و روشنی مبنی بر اینکه آبل اطلاعاتی را جمع کرده و بخارج فرستاده است اقامه نکرده بود.

نکته دوم آن بود که معمولاً مجازات اعدام برای آنست که سر مشق عبرتی دیگران باشد تا بچنین جرایمی اقدام نکنند لیکن محال بود با اعدام آبل سرویسهای اطلاعاتی شوروی تنبیه و منکوب و در کار خود متوقف شوند.

نکته سوم آن بود که با احتراز از تعیین مجازات اعدام برای يك بیگانه که در داخل کشور ما اقدامات زیان بخشی کرده است، حکومت ایالات متحده امریکا به حکومتها و دول دیگر میآموخت که در موارد مشابه از تعیین مجازات اعدام برای عناصر امریکائی خودداری نمایند.

نکته چهارم آن بود که تا روز ختم محاکمه دولت امریکا نتوانسته بود بزعم خود امید هیچ نوع همکاری را از آبل داشته باشد. ولی هیچکس نمیتوانست بگوید که این احتمال در آینده وجود ندارد. بدین معنی که ممکن است که عدم تعیین مجازات اعدام وضع روحی محکوم را نسبت بملت و دولت امریکا عوض کند و ویرا برای کشورمان در آینده قابل استفاده سازد.

وبالآخره نکته پنجم آن بود که احتمال میرفت در آینده نامعلومی يك امریکائی با ارزش مشابه در کشور شوروی یا یکی از کشورهای اقمار آن دستگیر شود ، و آنوقت بهتر آن خواهد بود که ایالات متحده امریکا از طریق دیپلماتیک بمبادله این دوتن بیزدازد.

بسیاری از روزنامه نگاران به نکته اخیر توجه کرده بودند لیکن مجموعاً کسی حرفی نمیزد ، ظاهراً احتمال اینکه چنین واقعه‌ای رخ دهد بسیار بعید بود و در شرایط آنروز ، جز يك تشبث و کلای مدافع برای نجات متهم از اعدام چیزی جلوه نمیکرد.

سرانجام روز بزرگ ۱۵ نوامبر ۱۹۵۷ که روز اعلام مجازات مصوبه بود فرارسید و بمحض آنکه درهای سالن باز شد و من چشمم به آقای بایرر رئیس دادگاه افتاد ، فهمیدم که نامه مرا بتمام و کمال خوانده است بویژه که در خاتمه آن تذکر داده بودم که متهم بکشور خود خدمت کرده و ما با کشور او در حال جنگ نیستیم.

رئیس ابتدا از آبل پرسید که آیا حرفی برای زدن ندارد؟ جاسوس بزرگ جواب داد : خیر ، مطلبی برای گفتن ندارد .

قاضی تو ممکن یکبار دیگر تا کید کرد که خوبست يك مجازات نمونه جهت متهم تعیین شود . ولی:

سرانجام رئیس از جای برخاست و اعلام کرد که سرهنگ رودونف ایوانویچ آبل بر حسب جرایم خود به ترتیب به ۳۰ و ۱۰ و ۵ سال زندان و پرداخت ۱۰۰۰ الی ۳۰۰۰ دلار جریمه نقدی محکوم شده است که حداکثر مجازات (۳۰ سال زندان) در باره او اجرا خواهد شد و حداکثر جریمه ۳۰۰۰ دلار از وی اخذ خواهد گردید و در صورت داشتن رویه و رفتار خوب ممکن است در مدت زندان او تخفیف داده شود .

همه چیز تمام شده بود .
آبل را از سالن دادگاه بیرون بردند ، در حالی که من
دور شدن او را تماشا می کردم ، بفکر افتادم که سرانجام ما در
امر نجات زندگی او توفیق حاصل کرده ایم لیکن برای مردی
که ۵۵ سال دارد ، سی سال زندان در حکم مجازات اعدام
است .

وقتی در سلول زیر زمینی اش بملاقات او رفتم ، ناکهان
بسیار خسته و دلسرد شدم . آبل که روی چهار پایه ای نشسته بود
وسیکار می نشید بمن گفت ،
- بد نبود ولی اگر ما حق تجدید نظر داشته باشیم
و این اتهامات رد شود ، چه سرنوشتی ممکن است در انتظار
من باشد ؟

پیراهنم از عرق خیس شد . از شدت خونسردی این مرد
عجیب مبهوت مانده بودم . او گفته بود که این مجازات بدن بود
آنکاه مستقیماً بچشمش نگاه کرده گفتم :

- رودولف ! اگر چنین واقعه ای اتفاق بیفتد ، من
بدست خود شما را خواهم کشت زیرا نباید فراموش کنید که من
همچنان سرگرد سرویس جاسوسی نیروی دریائی کشور خودم هستم .
آبل پکی به سیکار خویش زد و آرامی گفت ،

- من مطمئنم که شما قدرت اقدام بچنین کاری را
دارید و هر دو خندیدیم . سردی و انجماد در میان ما پایان یافته
بود ، اوسیکار بمن تعارف کرد و قرار گذاشتیم که دو روز بعد
بملاقات او بروم . و آنکاه دست یکدیگر را بعلامت خدا حافظی
فشردیم . او بعنوان مردی که باید سی سال از عمر خود را
در دوره دوم زندگی در زندان يك کشور غریب بگذراند ،
دارای خونسردی فوق العاده بود .

زندانی

طی هفته‌های بعد از محاکمه ، روابط دوستانه بهتری بین من و آبل برقرار شد ، درین هفته‌ها ، با آنکه کراراً در باره ماجرای او صحبت میکردیم ، لیکن من روز بروز کمتر او را بعنوان مشتری خود و یایک مجرم محض ، ملاحظه مینمودم . طبیعی است که زندانی شدن او باعث میشد که آبل از زندگی هنری و فکری دور باشد . لیکن هر بار که در باره مسائل فکری گوناگون بحث میکردیم من از صداقت و شجاعت و بی نظری او در اظهار عقیده ، در شکفتن میشدم ، یکر روز با او گفتم :

- افکار عمومی امریکا از نتیجه محاکمه شما راضی است . مردم ازینکه در مراحل بازپرسی و محاکمه ، شما از حقوق قانونی خود بهر مند شدید خوشحالند ، لیکن از مجازات سنگینی نیز که برای شما تعیین شده ، راضی میباشند .
جواب داد :

- بسیار خوشحالم که موجبات چنین رضای خاطر را برای امریکائیان فراهم کرده‌ام .
ما اغلب روزهای شنبه با یکدیگر ملاقات میکردیم و درین روزها ، رئیس قراولان زندان دفتر مخصوص خود را در اختیار ما میگذاشت و دو نفری در کمال آسایش میتوانستیم دوسه ساعت با یکدیگر گفتگو کنیم . ابتدا من با او تذکره دادم که اگر تقاضای تجدید نظر کند ، از خطر بزرگی استقبال کرده است چه احتمال میرود که در محاکمه دوم

محکومیت او بمرگ قطعی باشد و جواب داد که ازین خطر استقبال میکند لیکن من تا کید کردم که بهترین شانس که درین راه برای ما وجود دارد، تجدید نظر دادگاه عالی ایالات متحده امریکادر مورد رأی صادره است، قرار بود در صورتیکه رأی قطعیت یابد، او به زندان اتلانتا منتقل گردد لیکن آبل ببهانه های مختلف از جمله تمایل به تقاضای تجدید نظر از انتقال خود باین زندان جلوگیری مینمود، ی. روز او بمن گفت که علاقمند است تا موقعیکه من (نویسنده) آلن دالس، رئیس سازمان مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) را ملاقات نکرده ام در نیویورک بماند. این ملاقات میبایست هفته بعد صورت میگرفت و قرار بود من بآلن دالس بگویم که ترتیب مکاتبه او را با افراد خانواده اش بدهد و همچنین احتمال یک مبادله جاسوسی را با مقامات شوروی بررسی کند، او افزود که باید درین ملاقات سلام گرم و صمیمانه او را به آلن دالس برسانم زیرا برای این شخصیت اطلاعاتی امریکایک صلاحیت و مقام خاصی قائل است.

روز ۲۱ فوریه سال ۱۹۵۸ گروه بان رودس خائن در دردادگاه نظامی به پنج سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد. آبل بمحض شنیدن این خبر گفت که برای شخصی که بکشور خود خیانت کرده است این مجازات بسیار کم است زیرا او بلباس نظامی خود نیز خیانت نموده و در حالیکه با تأسف سرتکان میداد و مجازات زندان رودس را با محکومیت خود مقایسه میکرد اظهار داشت، «اگر این واقعه در شوروی اتفاق افتاده بود خدا میداند چه روی میداد» او درباره جاسوسی در قرن بیستم عقاید جالبی ابراز میداشت و معتقد بود که نویسندگان رمانهای جاسوسی در عصر ما افکار غلط و اشتباه آمیزی را با صحنه پردازیهای عجیب خود در میان خوانندگان و افراد جامعه بوجود میآورند. آبل میگفت که مثلاً تجسم یک واقعه جاسوسی نظیر زندگی مائا هاری جاسوسه معروف جنگ بین المللی اول امروزه محال است در صورتیکه

ماجرای گروه بان رودس در مسکو و معشوقه خوشگلش نمونه خوبی ازین نوع «جاسوسی به سبک ما تاهاری» بود درین گفتگوها بود که آبل علناً اظهار داشت که تمام گزارشهای کنگره و تاثیر آراء آن بر روی وزارت دفاع و تمام نشریات نظامی تسلیحاتی فنی و علمی که در ایالات متحده امریکا چاپ می شود با دقت و حوصله زیاد در شوروی جمع و کلاسمان میگرد و حتی هر مقاله مهم در روزنامه های مهم امریکا، در شوروی جای مخصوصی دارد، و چه مستقیماً و چه بوسیله مأمورین، رود و سنان و هواداران، بمرکز اطلاعاتی آرشیو میرسد .

یک روز رئیس نگهبانان زندان آبل، شکایتی را که یک نفر زندانی هم سلول آبل از او کرده بود بمن تسلیم داشت. این زندانی که **وینست جیمی ساکیان** نامیده میشد شکایت کرده بود که ازینکه با آبل در یک سلول بسر میبرد ، معذب است و حاضر نیست همنشین با یک جاسوس خارجی را بپذیرد! من وقتی این شکایت را دیدم بشدت خنده ام گرفت زیرا این جیمی ساکیان ، رهبر باند **گانگستر های سازمان مخوف مافیا در نیویورک و دوست و همکار آلبرت آناسناز یا گانگستر مشهور و جانشین آلکاپون** بود که مطبوعات از او بسیار یاد کرده بودند و **یک شرکت سهامی قتل و جنایت ، تشکیل داده بود .** (سنا تور را برت کندی در کتاب معروف خود قهرمانان فساد، ازین جنایتکار زشت بتفصیل یاد کرده است. مترجم) وقتی سال ۱۹۵۷ آلبرت آناستازیا در یک سالن آرایش روی صندلی آرایشگاه کشته شد ، برای جیمی ساکیان که بقید شرف آزاد شده بود و در کنار او بسر میبرد ، واقعه بدی پیش آمد ، زیرا بلافاصله دستگیر و بزندان منتقل شد !

من بنگهبان زندان گفتم که شکایت این مرد پلید را به سبب بیندازد ، بعد به آبل گفتم ،

– شنیده ام که شما یک «هم سلول» هم دارید ؟

– بلی ، یک جنایتکاری شرم و ولگرد .

– خوب، چگونه با او رفتار می‌کنید ؟
– البته رفتارمان بهم خوب نیست ، ولی .. بهر حال
من دارم بتدریج با او زبان فرانسه یاد میدهم ..
و سپس شرح مفصلی درباره اینکه چگونه درس خود را
با او شروع کرده بود داد. من با حیرت پرسیدم :

– رودلف ! شما را بخدا، فکر می‌کنید که آموختن زبان
فرانسه به گوریل خطرناکی مثل ساکیان چه فایده‌ای برایش
داشته باشد ؟
آبل عینک خود را جا بجا کرده سیکاری آتش زد و
جواب داد :

– راستش را بگویم آقای دونووان ، خودم هم نمیدانم
ولی اگر با او فرانسه یاد نمیدادم چه میتوانستم با او بکنم ؟ آیا
هیچ وجه مشترکی بایک جنایتکار باج بگیر و مخوف دارم ؟
(در سپتامبر ۱۹۶۳ را برت کمندی دادستان کل امریکا
اعلام داشت که وقتی جیمی ساکیان از زندان آزاد شد ،
توسط گانگسترهای رقیب در ایالت کنتی کت تا حد مرگ
شکنجه دید. ظاهراً حتی هنگام آزادی، زبان فرانسه
بکار این شخص نیامد! - یادداشت مؤلف)

باری ، در آغاز ماه مارس ۱۹۵۸ یکروز آقای آلن
دالس رئیس اداره مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) را در دفتر
کار خویش پذیرفت و من که از زمان خدمت در سازمان او.اس.اس
با او آشنائی داشتم مدت یکساعت با وی بگفتگو پرداختم و ضمن
مذاکره گفتم که میدانم آبل رسماً از اعضای برجسته سازمان
اطلاعات شوروی است ولی برای شخصیت و وطن پرستی او احترام
زیادی قائل هستم و معتقدم که محاکمه و زندان قادر نیست تزلزلی
در روش و اعتقاد او پدید آورد .

دالس در حالی که پیپ جدائی ناپذیر خود را بر لب
داشت جواب داد :

– آرزو داشتم که هم اکنون ، دارای سه چهار

مأمور عالی و ورزیده مثل او، در مسکو بودم. وقتی شما دفاع از ورا قبول کردید یکی از همکارانم در وزارت دادگستری از من پرسید که سوابق شما چیست؟ من جواب دادم که آنچه پس از دستگیری آبل کشف شده بسیار ناچیز است و بهمین جهت بعید بنظر میرسد که دادگاه او را محکوم بمرگ کند.

من گفتم که سرهنگ آبل میداند که اکنون بملاقات او آمده‌ام و از من چند اقدام لازم را خواسته است که از آن جمله برقراری سیستم مکاتبه با خانواده اش می باشد. و افزودم که ابتدا فکر کردم از طریق سفارت شوروی ترتیب اینکار را بدهم و برای اینکار نامه‌ای را بضمیمه رأی دادگاه برای سفارتخانه مزبور در واشنگتن بفرستم. دالس عقیده مرا قبول داشت و اظهار کرد که دلیلی ندارد باتفاضای من مخالفت شود، اما در باره يك مبادله احتمالی، دالس گفت که مقامات واشنگتن بهیچوجه در حال حاضر در نظر ندارند، چنین موضوعی را مورد بررسی قرار دهند زیرا در درجه اول خود او اسامی امریکاییانی را که در شوروی گرفتار شده‌اند و مناسب برای چنین مبادله‌ای هستند نمیداند.

وقتی از دفتر کار آلن دالس خارج می‌شدم. رئیس سرویس مرکزی اطلاعات امریکا مؤدبانه بمن تذکر داد که در روابط خود با مقامات سفارت شوروی جانب احتیاط را در پیش بگیرم و بهتر است از کلیه مکاتبات خود با آن سفارت نسخه‌ای جهت اداره مرکزی اطلاعات و وزارت دادگستری بفرستم و من با جواب دادم که خود من نیز چنین موضوعی را در نظر داشتم. چند هفته پس از ملاقاتم با آلن دالس اطلاع حاصل کردم که وزارت خارجه بکلی با مبادله آبل بوسیله شورویها، بویژه تامو قعی که آنان رسماً او را یکی از مأمورین خود نشمرده‌اند مخالف است. همچنین بمن اطلاع داده شد که اگر مقامات روسی تمایل با اعلام چنین مسئله‌ای دارند، بهتر است از طرق خاصی وزارت خارجه را در جریان تصمیم

بگذارند. خود من فوراً بسفارت شوروی درواشنگتن نوشتم که آیا سرهنگ آبل میتواند با خانواده خویش در شوروی مکاتبه کند یا نه و آیا آنها حاضرند که توسط سفارت این مکاتبه انجام گیرد یا خیر؟ و افزودم که اجازه چنین کاری بنوبه خود از مقامات قضائی امریکا کسب خواهد شد.

یکهفته بعد کنسولگری شوروی درواشنگتن طی یادداشتی که رونوشت رای دادگاه و متن تقاضای مرخصی آن ساخته بود بمن اعلام کرد که بموجب بررسی‌هایی که شده نام شخصی بنام رودلف آبل در فیش‌های هویت اتباع این دولت وجود ندارد. اوراقی که بمن عودت داده شده بود چنان مستعمل و مجاله شده بود که حتم کردم از آنها استفاده و کپی برداری و عکسبرداریهای مخصوص شده است.

ولی کنسول ورشونوف، درعین حال در نامه خود اشاره کرده بود که برای آنکه قضاوت روشن‌تر و کامل‌تری در این باره بعمل آید، بهتر است یکی از اعضای کنسولگری با شخص موسوم به آبل، ملاقات کند. بدستور وزارت دادگستری، من به کنسول اطلاع دادم که در صورت تمایل به ملاقات آبل، باید به وزارت خارجه مراجعه کند.

وقتی نامه دوم ورشونوف به من رسید، از فرط بهت و حیرت از جای پریدم، این نامه بدون سرلوحه سفارت یا کنسولگری و بکاملترین صورت جاسوسی بامضای کنسول ورشونوف نوشته شده بود، و کنسول هنگام امضاء حتی سمت و مقام خود را ذکر نکرده بود. درین نامه عجیب کنسول اظهار تمایل کرده بود که من یکی از کارمندان او را بعنوان معاون و دستیار خودم برای ملاقات آبل بزن‌ندانوی ببرم. من مبهوت ماندم ولی وقتی این پیام را به آبل نشان

دادم او گفت:

— شما نمیتوانید ازینکه آنها چنین کاری را

خواسته انداز آن‌ها متنفر باشید.

مسئله مکاتبات، بدین طریق مدتی طول کشید. اگر موضوع بر سر يك مجرم عادی بود، شاید بفاصله چند لحظه حل میشد ولی بدبختانه بدو قدرت بزرگ جهانی که رقابت بین المللی با هم داشتند و روابطشان بسیار سرد بود ارتباط داشت و امریکائیان اصرار داشتند که کنسول شوروی مطلقاً تسلیم نظریات آنان شود.

در ماه ژوئن کنسول ورشونوف برای سومین بار بمن اطلاع داد که نام آبل جزو اسامی اتباع شوروی در امریکا مشاهده نمیشود. مع هذا چون وی اصرار دارد که خانواده اش در یکی از مناطق شوروی زندگی میکنند کنسولگری حاضر است نامه‌های او را بپذیرد تا بتواند محل و موقع خانواده مورد ادعای او را مشخص کند و در صورت اثبات ترتیب مکاتبه آن‌ها را بدهد.

سرانجام وزارت دادگستری اطلاع داد که آبل مجاز است بزبان انگلیسی به مکاتبه با خانواده خود بپردازد و برای اینکار باید نامه‌های خود را بدفتر زندان تسلیم کند و این نامه‌ها از آنجا به منظور کنترل کامل به وزارت دادگستری منتقل گردد و آنگاه من برای تسلیم بکنسولگری شوروی نامه‌های مزبور را از وزارت دادگستری بگیرم. و بعد از هفته‌ها بحث و مذاکره بود که سرانجام آبل موفق شد چنین نامه‌ای بزتش بنویسد:

دالیای عزیزم - پس از مدتهای دراز این اولین دفعه ایست که من فرصت میکنم بتو، ولیدیای عزیزم نامه بنویسم امیدوارم این نامه بتو برسد و بتوانی بآن جواب بدهی. من تصور میکنم شخصی که این نامه را بتو تسلیم میکند بتواند بتو بگوید که من در چه وضعی هستم. مع الوصف بهتر است خودم آنرا بتو بگویم. من در زندانم و مجرم

. جاسوسی به سی سال زندان، محکوم شده ام .

فعلا حال خوبست و به ریاضیات و هنر مشغولم و امیدوارم
نمیتوانم به موسیقی بپردازم و امیدوارم بزودی امکان اینکار
برایم فراهم بیاید . خواهش میکنم بخاطر حوادثی که برایم
روی داده است نگران نباشید.

واقعا هیچ چیزی تغییری نکرده است! و بنا بر این

بهرتر است مواظب خودتان باشید و امید جمع شدن در ریگ
دیگر را در آینده از دست ندهید، مهمترین مسئله آنست که
سالم و بانشاط باشید. لیدیا و تو باید بمن بگوئید که حالتان
چطور است، سه سال پیش که از شما خبر داشتم حال همهتان
خوب بود، بتوالتماس میکنم که هرچه از دست برمیآید بکن
تا خوش و سلامت باشی! میدانم که اینکار آسان نیست، ولی سعی
کن!

بمن نامه بنویس و از حال لیدیا و شوهرش خبر بده،
آیا من پدر بزرگ شده‌ام یا نه؟ اگر نامه من کوتاه و سریع است
ناراحت نباش، اجباریست. در عوض سعی می‌کنم بیشتر بتوانم
بنویسم و تو هم باید همینکار را بکنی. سلام مرا بهرچه و هر که
دوست داشتم برسان و باز هم خواهش می‌کنم مواظب خودت باش.
با همه قلبم تورا در آغوش می‌فشارم . پدر و همسرت
رودلف .

ذیل نامه نوشته شده بود : ر.ا. آبل زندانی شماره
۸۰۰۱۶. مادام آبل در ماه سپتامبر باین نامه جواب داد.
او نوشته بود که نام وی را از طریق صلیب سرخ دریافت داشته
و بزحمت محل اقامت او را پیدا کرده اند! و افزوده بود
که از سر نوشت او، توسط روزنامه‌ها اطلاع یافته است و
«اطمینان دارد که آنچه برای او اتفاق افتاده سوء تفاهمی بیش
نیست» و آبل بیگناه است و بزودی این ماجرای
غم‌انگیز پایان خواهد یافت .

ولی بطوری که در آینده خواهیم دید مسئله مکاتبات آبل حل نشده بود و حتی چنان اشکال و پیچ و تاب پیدا کرد که تصور پذیر نبود .

در ماه مه ، آبل سرانجام تقاضا کرد که او را بزدان فدرال آتلانتا انتقال دهند . دفعات ملاقات ما کم شده بود و رودلف قبل از عزیمت خود از من تقاضا کرد که ترتیباتی بدهم تا وصیت خود را بکنند . او علاقمند بود که در صورتیکه در زندان بمیرد ، خاکسترش برای خانواده اش در شوروی فرستاده شود . من فوراً وصیتنامه او را ماشین کردم و دو نفر از مراقبین زندان بعنوان شاهد پای آنرا امضا نمودند .

واقعاً که زندگی یک جاسوس حرفه ای بهیچ وجه شبیه یک مرد عادی نیست . اگر جاسوس توفیقی در کار خود حاصل کند ، پیروزی او برای همیشه مجهول و مخفی خواهد ماند ، ولی اگر دچار شکست شود ، رسوائی جهانی او را فرا خواهد گرفت . حتی اگر بزدان هم بیفتد ، نامه هایش سانسور خواهند شد و احتمال آنکه در زندان دشمن بمیرد ، همواره بر اراده او مسلط خواهد بود .

وقتی آبل خبر رسیدن خود را بزدان آتلانتا بمن اطلاع داد ، نامه اش بسیار عادی بود . پنجاه و هشت نامه ای که پس از آن از او برآید رسید ، بروی کاغذهائی که دانش آموزان در آن چیزی نمی نویسند نوشته شده بود . او گاهی اسم کوچک واسم خانوادگی خود را ذیل آنها می گذاشت و گاهی ببردن نام زندانی شماره ۸۰۰۱۶ اکتفای کرد . بهر حال این نامه ها هر چه بود بدقت سانسور و بواسنکتن ارسال میشد ولی همگی حاکی از آن بود که نویسندگان شان مردی متفکر و تحصیل کرده و حسابدان است هیچ وقت در این نامه ها انعقاد ، گله و شکایت وجود نداشت . اما همواره با سلام گرمی برای من و خانواده ام همراه بود . بطوری که من میتوانستم از خلال نامه ها بفهمم که زندگی آبل

زندان بسر میبردند

که از آن جمله يك تن از ایشان بجرم آدم دزدی محکوم بزندان ابد بود و ۲۳ سال ازین مدت را گذرانده بود ۱۱ آبل در شعبه کارهای دستی زندان کار میکرد ، کارت تبريك نوئل میساخت و آنها را اصلاح مینمود و بمن توصیه کرده بود که نیویورک تایمز و سیانتفیک آمریکا را برایش آبنونه شوم .

مقامات زندان بمن گفتند که او خیلی آرام و در جهت همکاری با ما مورین رفتار می کند و باین جهت «مراقبت نزدیکی از او بعمل نمی آید» . اداره زندان میترسد که مبادا یکی از زندانیان ، بطمع آنکه قهرمان ضد کمونیست بشود ، او را بکشد، و قشقرقی در زندان برآید .

در مدتی که آبل در زندان بود ، پرونده او همچنان جریان داشت و مقامات قضائی بتدریج ، اجرای يك محاکمه دیگر را برای او بی فایده اعلام می کردند ، من جریان را برای آبل نوشتم و او بمن جواب داد که انتظار دارد اقدامات لازم را برای احاله پرونده اش بدادگاه عالی فدرال بعمل بیاورم . من می دانستم که آبل در شبکه جاسوسان شوروی در آمریکا «مغز رهبری» طراز اول بشمار میرود ، و هی هانن بمنزله يك فرد ابله و حقیر این سازمان بوده است . لیکن باین جهت نیز نمیتوانستم تا کی صبر داشته باشم . عاقبت دادگاه عالی فدرال با تجدید دادرسی آبل موافقت کرد لیکن انجام آنرا به هفت ماه بعد موکول نمود . یک هفته بعد از آنکه خبر این تصمیم را به آبل نوشتم ، او جواب داد :

– آقای دونووان عزیزم ! من اینک بیشتر بفکر اموال شخصی خود هستم و مخصوصاً درباره لباسها ، دوربین های عکاسی ، کتابها ، دفترچه های موسیقی و تابلوهایم بیشتر فکر میکنم . کاش شما می توانستید کسی را مأمور کنید که چند چیزی را که من از میان این اشیاء لازم دارم برایم انتخاب کند و بفرستد مخصوصاً من علاقمندم که چند وسیله

اندازه گیری برق و ولتاژ را بدست بیاورم ... »
و دولت امریکا موافقت کرده بود که اموال او بسته
بندی و با درس خانوادہ اش بشوروی فرستاده شود . آبل
نوشته بود ،

« من تصور نمی کنم که اثاثہ ام بیش از ۲ متر مکعب
جارا بگیرد و از پانصد لیور بیشتر وزن داشته باشد مع
الوصف من گیتار خودم و یکی از پروژکتورها را لازم دارم .
این اشیاء در نزد سلوریان است و او میتواند یکی از پروژکتورها
را برای خود بگیرد ... اما در میان اشیائی که در هتل لاتام از
من کشف و ضبط شده ، تعدادی کتاب وجود دارد که من علاقمندم
آنها را بگیرم . دو رادیوی کوچک هم هست که باید آنها را
بفرستید . رادیو بزرگ را می توانید بفروشید ... »
و افزوده بود :

« ... در باره تابلوهایم ، چنانکه میدانید ، دوسه تا
تابلوی سیاه قلم و چندتا رنگ و روغنی موجود است ، خودتان
می توانید از بین آنها چندتا را انتخاب کنید . بگمان خودم
رنگ و روغنی ها بهتر است ... من نمی دانم که این آقایان
مأمورین قضائی شما از تابلوهای هنری من چه میخواهند . اگر
باز هم بنظر آنها این تابلوها جزو مدارک جاسوسی است ، باید
بدانند که من در اینجا ، در زندان آتلانتا نقاشی هائی روی دستمال
و شال گردن و کارت تبریک هم می کشم که آقایان اگر بخواهند
می توانند طی نامه رسمی آنها را از دفتر زندان بگیرند و بمدارک
خود اضافه کنند ... »

چون من میل نداشتم خود را وارد ماجرای جاسوسی
آبل کنم ، یکروز از اداره مرکزی اف. بی. آی تقاضا کردم
که مأمورین را اعزام دارد تا اموال مهر و موم شده او را بگشاییم
یکروز بعد از ظهر دو مأمور از طرف این اداره آمدند و با
متانت و آرامی و در عین حال تفریح ، شروع به باز کردن ،
شکافتن ، تکان دادن ، باز کردن ، کشیدن و خالی کردن

اموال آبل ازدرون جعبه ای که اداره مهاجرت برایم فرستاده بود کردند و عاقبت در جیب بسیار کوچکی که در یکی از لباسهای او کشف گردید ، واقعه غیر مترقبه ای که همه انتظار آنرا نداشتیم روی داد : این جیب بقدری کوچک و نامرئی بود که آدم خیال می کرد ، سوراخی در آسترکت آبل پدید آمده ولی بامختصر دقتی معلوم می شد که این سوراخ ، جیب فوق العاده کوچکی است که فقط می توان انگشت کوچک را داخل آن کرد و با نوک ناخن شیئی را ازدرون آن بیرون کشید . مأمورین اف. بی. آی این کار را کردند و در میان بهت و حیرت مایک حلقه بسیار کوچک میکرو فیلم سیاه رنگ و مرموز را بیرون آوردند : من فریاد کشیدم :

- آه خدای من ! ممکن نیست ! ممکن نیست !

ولی مأمور ، حلقه میکرو فیلم را در برابر نور گرفت و معلوم شد که پنج ردیف رقم و عدد مرموز روی آن نوشته شده است . یکی از مأمورین اظهار داشت که قطعاً این رمز ، با جدول علائم رمزی که در اختیار هی هانن بود تنظیم شده و باید آنرا کشف کرد . من فوق العاده مضطرب بودم و دو مأمور نیز عصبانی بودند . سرانجام سه نفری تصمیم گرفتیم جریان کشف میکرو فیلم را به نیویورک اطلاع دهیم و من بلافاصله سرگرم تنظیم صورت جلسه کشف آن شدم . وقتی مأمورین اف. بی. آی کار خود را تمام کردند ، من نامه ای بوزارت داد گستری نوشتم ، جوابی که پرائر ارسال این نامه برایم رسید ، بسیار سریع و مؤدبانه بود ، سخنگوی وزارت داد گستری اعلام میداشت که امید است موجباتی همیش آید که رضای خاطر ما را فراهم کند .

هفت ماه بعد اف. بی. آی اجازه داد که اموال مورد تقاضای آبل را میتوانیم برایش بفرستیم ولی درین اشیاء ، گیتار وجود نداشت و چون آبل با اصزار و لجاجت تمام آنرا میخواست ، اف. بی. آی رسماً اعلام کرد که بعلت
آزمایشهای دقیقی که بر روی تمام جزئیات و بدنه گیتار

انجام گرفته، گیتارمزبور دیگر قابل استفاده نیست ...
با این وصف يك موضوع در ماجرای آبل، حتی در
درین هنگام برای روشن نشدن، چرا بزرگترین مدرکی که از کشف
شد، در تفتیش‌های اولیه بدست نیامد، و بعدها، ما آنرا در
آستر جیب مخفی و کوچک کت او یافتیم؟ کشف يك قطعه میکرو
فیلم در جیب مخفی کت او، که ارقام آن با جدول رمزی هانن
کشف میشد ممکن بود بعنوان بزرگترین و قطعی‌ترین دلیل
مجرمیت او بکار رود. ولی بکار نرفت.

بالاخره یکروز بزندان آتلانتا، نزد آبل رفتیم. و
قبل از ورود، مدتی بدیوارهای بلند، و موجهای هولناک و
مرتفع آن خیره شدم این زندان چنان باشکوه و مستحکم است
که آبل در باره آن بمن نوشته بود که اگر شخص هیچوقت زندانی
را ندیده باشد نیز بمحض تماشای این قلعه بزرگ از وحشت
بلرزه در می‌آید. وقتی او را دیدم متوجه شدم که دوران زندان
بر وی وجود او تأثیر گذاشته است. او دستم را با مهربانی فشرد
لباس خاکستری راه‌راه زندانیان را بتن داشت و با غرور تمام
از کارهای هنری اش در زندان بروی پارچهای ابریشمی و
همچنین برای مجله هفتگی زندان یاد می‌کرد. من از او پرسیدم
که آیا در بین زندانیان دوستانی برای خود یافته‌است یا خیر
او در جواب فقط بیافتن يك تن اشاره کرد و افزود که این دوست
او مرد بسیار جالبی است و در جریان جنگ بین الملل دوم در
سازمان مخفی او. اس. اس. امریکا کار کرده و مأمور جمع
آوری اطلاعاتی در باره وحشیگری‌های عمال هیتلر در
اردوگاههای مخوفشان بوده است. چون من خود نیز در آن
زمان در او. اس. اس. امریکا کار می‌کردم حدس زدم که ممکن
است این افسر سابق را بشناسم و در جریان کار با او برخوردار
کرده باشم لیکن هر قدر کوشیدم او را بجای نیاوردم. و آبل
برای آنکه مرا از تردید در بیاورد برایم توضیح داد
که این افسر بعدها بجرم تشکیل يك شبکه جاسوسی

شوروی در آلمان غربی ، دستگیر وزندانانی گشته است .
وقتی آبل راجع باموال و ائانه شخصی اش پرسید ، من
در نهایت سکوت و آرامش جریان جستجوی مأمورین اف .
بی . آی و کشف حلقه میکروفیلم رادر جیب نامرئی لباسش باو
گفتم . آبل بشدت سرخ شد و گفت .

- شما مرا لرزانیدید ! ولی من تصور نمیکنم چنین
بی احتیاطی کرده و چنین سند مهمی را جا گذاشته باشم . البته
آنها بیش ازین نمیتوانند در باره ام کاری بکنند لیکن از پیدا
شدن چنین مدرکی ، آنهم هفت ماه بعد از محکومیتم تعجب
میکنم . آیا ممکن است اکنون که موضوع رسیدگی به پرونده
من در دادگاه عالی فدرال مطرح است ، ازین مدرک علیه من
چنان استفاده ای بشود که بکلی دفاع از مرا بی فایده سازد .
جواب دادم خیر ، و اشیاء و لباسهای او از بدو

دستگیری در اختیار مأمورین امنیت ملی بوده و اگر اخیراً
چیزی در آن کشف شده باشد مسئولیت تأخیر و سهل انگاری
فوق العاده ای را متوجه آن میسازد که به ضرر دفاع از او نیست !
آبل تصور نمیکرد که این حلقه میکروفیلم از لحاظ
ضد جاسوسی اهمیت زیادی داشته باشد و مطلب مهمی را در صورت
کشف رمز ، بیان کند من باو گفتم که ما تصور کرده ایم که
ارقام میکروفیلم بر اساس کلید رمز هی هانن تنظیم شده است
در موقع خدا حافظی آبل گفت که من خاطره این ملاقات محبت
آمیز شمارا هرگز فراموش نخواهم کرد ، و از او جدا شدم .
رئیس زندان موافقت کرد که من بازدید کاملی از زندان بعمل
بیاورم و من این بازدید را بعمل آوردم ولی پشتم از قماشای
صحنه های آن لرزید . واقعاً که این زندان یکی از هولناکترین
مراکز مجازات است که در اختیار قوه قضائیه امریکا است .

مکاتبات عجیب

در ژانویه ۱۹۵۹ وقایع حیرت آوری اتفاق افتاد که به معمای آبل چهره‌های مختلفی داد و من هنوز که هنوز است از آن سردر نمی‌آورم در حالی که مکاتبات آبل و خانواده‌اش در نهایت آرامی و بادقت خاص مأمورین امریکائی ادامه داشت ناگهان نامه‌ای از هلن آبل همسرش برای او رسید که در آن نوشته بود :

« عزیزم ! ما هر کوششی را که میتوانیم برای آزادی تو بعمل می‌آوریم تمام دوستانت و کسانی که آنان را میشناسی عقیده دارند که بزودی آزاد خواهی شد و نزد ما برخواهی گشت اگر پول احتیاج داری ما میتوانیم برایت بفرستیم ، بوکیلت بگو تا ترتیب کار را بدهد ... »

آبل در باره وضع مالی خود از من پرسید و تذکر داد که افراد خانواده‌اش خواهند توانست بوسیله مراکز شوروی پول برای او بفرستند . اوصاف خانه نزد من اعتراف کرده بود که زن و فرزندش کجا هستند و چگونه زندگی خود را می‌گذرانند و مخارج آنان را چه مقامی میبرد از دولتی با همه اوصاف نامه‌ای که از زنش پست شده بود ، مهر و تاریخ شهر لایزیک آلمان شرقی را داشت ، از طرفی وضع مالی آبل درخشان نبود . روزنامه‌ها جنجال کرده بودند که آبل یک میلیون دلار در بانکهای امریکا پول دارد ولی اف. بی. آی فقط توانست وجود ۲۱۰۰۰ دلار آن اطمینان حاصل کند و اگر مخارج محاکمه و زندان او ازین پول پرداخت میشد ، آبل نه میتوانست ۳۰۰۰ دلار جریمه‌ای را که با او تعلق گرفته بود بپردازد و نه

۱۰۰۰۰ دلار حق الوکاله مرا پرداخت کند درین گیرودار، ناگهان نامه مستقیمی از همسر آبل دریافت داشتم که بطرز بی سابقه‌ای در آن از من بعلت مساعی انسانی که نسبت بر فاه و آسایش شوهرش بعمل می‌آورد تشکر شده بود و همسر آبل می‌نوشت که اجازه یافته‌است مستقیماً بمن نامه بنویسد. ظاهراً این يك نامه ساده و معمولی بود ولی، هر کس که در پشت پرده آهنین و سرویس امنیت امریکا کار میکرد، بلافاصله می‌فهمید که در سرویس مخفی شوروی، مقام یا مرکز وجود دارد که به سرنوشت رودلف ایوانویچ آبل شدیداً علاقمند است.

نامه هلن آبل آدرسی در آلمان شرقی داشت که ظاهراً می‌بایست بآن جواب بدهم، این آدرس عبارت بود از شماره ۲۲ لینپرک آیزن اشتراسه، خانم فورستر، آلمان شرقی و بعنوان توضیح افزوده بود که این خانم از دوستان نزدیک اوست و ابتدا باید ببینم که شوهرش احتیاج بکمک دارد یا نه. من شك داشتم که این نامه را خانم آبل نوشته باشد.

بر اساس این تقاضای خانم آبل من، به وزارت دادگستری نوشتم که آیا اجازه مبادله پول برای آبل وجود دارد یا نه، و وزارتخانه مزبور بسرعت بمن جواب داد که بمکاتبه خود با مادام آبل ادامه بدهم و مسأله مبادله پول را برای موکلم با وی مطرح سازم. ناگزیر به «خانم آبل» نوشتم که حال شوهرش خوب است و در زندان در زمینه تهیه کارتهای تبریک نوئل کار میکند ولی وضع مالی اش رضایتبخش نیست و «خانم آبل» بمن جواب داد که خواهد کوشید با وجود تمام مشکلات ترتیبی برای رفع گرفتاری شوهرش از لحاظ مالی بدهد. دومین نامه «خانم آبل» هم چنان خشک و بیروح بود ولی از خواندن سومین نامه مبهوت شدم، مادام آبل نوشته بود:

«... من بسیار خوشحالم که شوهرم لا اقل صحیح و سالم است.

گشت البته، برای من مشکل است که جر می را که برای او قائل شده اند تحمل کنم لیکن بعنوان همسر او اعلام می کنم که رودلف مرد شرافتمند و خوش قلب و بزرگواری است که بهیچوجه مستحق چنین مجازاتی نیست . شما خوب میدانید که چون او بزودی وارد شصتمین سال عمر خود میشود احتیاج بیشتری بآرامش و سکوت و زندگی آسوده خانوادگی دارد ...

وقتی ماجرای آبل تمام شد ، یکی از مأمورین اف. بی. آی که تمام نامه های مادام آبل را قبل و بعد از دستگیری آبل و همچنین نامه های او را از « لایزیک » خوانده بود ، بمن گفت که چه تفاوت فاحشی بین این دو نوع نامه حس میکرده است . من خودم هم اطمینان داشتم که آن مأمور سرویس مخفی شوروی که در مسکو بجای مادام آبل برایم نامه مینویسد ، بطرز جالبی در باره مجازات و جرائم او اظهار عقیده کرده است در حالی که ممکن نبود مادام آبل که در نامه های خود مرتباً از گلها و گربه ها و باغ خانه شان صحبت میکرد ، چنین جملات سنگین و مؤثری در نامه های خویش بنگارد ..

عاقبت در ماه ژوئیه ، من از « مادام آبل » نامه ای دریافت داشتم که در آن نوشته بود پول لازم را برای رساندن به شوهرش جمع کرده است . با وجود ابدام که فوراً آنرا بیکی از بانکهای لاینپریک بسیار دتا این بانک آنرا بحساب من در بانک نیویورک بریزد و این بانک موافقت کرده است که پول مزبور را بمن برساند . بعد ازین واقعه ، هر چه روی داد شبیه صحنه های حیرت انگیز تاثر بود :

روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۹ من با بهت و حیرت زیاد ، نامه ای از یکی از وکلای دعاوی آلمان شرقی مقیم ۱۱۳ برلین فربه شفلدر که خود را ولفگانگ فوگل معرفی می کرد دریافت داشتم که در آن خطاب بمن نوشته بود :

خانم هلن آبل از اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان از موثقاً کرده است که از منافع او حفاظت کنم . او مرا مأمور نموده است که باشما مکاتبه نمایم و خواهشمندم که لطفاً ازین ببعده منحصرأ به نام و نشانی من بایشان نامه بنویسید .

همراه این نامه حواله‌ای بمبلغ ۳۰۰۰ دلار وجود داشت که من می‌بایست رسید بانکی آنرا برای نویسنده و فرستنده حواله بفرستم خود آبل وقتی ازین جریان اطلاع حاصل کرد اظهار داشت که ارسال این ۳۰۰۰ دلار آزمایشی است و انشاءالله در آینده مبالغ بیشتری برای او بپول خواهند فرستاد . در ماجراهایی نظیر آبل ، همیشه یکقدم بجلو ، در حکم دو قدم بعقب است و آدمی هنوز کار مثبتی نکرده ، گرفتار وضع وخیمی می‌شود .

روز ۲۷ ژوئیه ناگهان وزارت دادگستری آمریکا بمن اطلاع داد که ازین پس اجازه نخواهد داد رودلف آبل با هر کس که میل دارد در خارج از آمریکا مکاتبه کند و مخصوصاً مکاتبه او را ما با باصطلاح زن و فرزندانش ممنوع می‌سازد . وزارت دادگستری ظاهراً ازین بیم داشت که مبادا آبل حتی درین مکاتبات بطریق غیر قابل کشفی پیام‌های جاسوسی بمرا کز خود بفرستد . آبل بشدت ازین دستور ناراحت شد و طی نامه مشروح و خشمگینی بمن نوشت که قبول عبارت پردازی‌های وزارت دادگستری در عین حال که برای او الزامی است ، لیکن باعث تأسف است زیرا وقتی نامه‌های او با پست هوائی پس از ۲۵ الی ۳۰ روز بدست خانواده اش میرسد ، معلوم میشود که مقامات این وزارتخانه وسایر مراجع امریکائی وقت کافی برای کنترل مفاد آنها دارند ، آبل افزوده بود که اگر خبر و نامه از او برای زنش نرسد ، ارسال پول جهت او قطع خواهد

که مکاتبه زندانیان با افراد خارج ، بموجب قوانین امریکا ،
حقی بر ایشان محسوب نمیشود اما امتیازی است که بآنان اعطا
می گردد و مرجعی وجود ندارد که بتوان بکمک آن این حق را
اثبات کرد و برای او گرفت . بویژه که او یک سرهنگ ارتش
شوروی و محکوم به مجازات جاسوسی است .

از طرفی . با توجه باینکه وخامت وضع مالی آبل
بضرر حق الوکاله من تمام میشد ، یکروز یک قطعه چک مستقیماً
رسید که بموجب آن مادام آبل دستمزد مرا عیناً فرستاده بود
من فوراً قطعه چک را بمحکمه قضائی بروکلین فرستادم و پس
از ذکر جزئیات وصول آن ، نوشتم که در کشوری مانند امریکا
که رفاه و فراوانی حکمفرمایی میکند بهترین طریق مبارزه
با حکومت ها و رژیم های توتالیتر ، بالابردن سطح وجدان
اخلاقی و اعتقاد عمومی بدرك عدالت و مساوات است و باین
جهت تقاضا میکنم که مبلغ چک بعنوان اعانه شخص من و
همکارانم بین دانشگاههایی که ما از آنها فارغ التحصیل
شده ام تقسیم گردد و بعد بآبل نوشتم که با صرف نظر کردن از
خود ، توانسته ام بعامه جهانیان کمک کنم تا مفهوم حقیقی آزادی
و عدالت را در کشور امریکا درک کنند .

اما بهر حال ممنوعیت آبل از مکاتبه با زن و فرزندانش
نتایج وخیم و فوری داشت . نامه های زن و فرزندانش او پیوسته
زیادتر میشد در صورتیکه او نمیتوانست بآنها جوابی بدهد ،
زن او بمن مینوشت :

« آقا . همه چیز مربوط به شماست ، من مبالغه نمیکنم
مسئله مرگ و زندگی من و خانواده ام در دست شماست ، شما
التماس میکنم ، خواهش میکنم که کاری بکنید ... »

من این نامه ها را بابی علاقگی میخواختم زیرا اطمینان
داختم که این جملات ساخته و پرداخته یکی از کارکنان سرویس
اطلاعاتی شوروی است . و روز بروز این اطمینان در من
بیشتر قوت مییافت که در شوروی « کسی » وجود دارد که

بسر نوشت آبل فوق العاده علاقمند است این «شخص» حتی جرأت کرد و نامه مستقیماً بقاضی درل دادن رئیس دادگاه عالی جنائی فدرال امریکا فرستاد و از تقاضای کمک و بخشایش کرد و طبق معمول لحن نامه اش بسیار رقت انگیز و ناراحت کننده بود و از سجایای آبل به شدت تعریف میشد . نامه در عین حال تذکر میداد که در سپتامبر ۱۹۵۳ سه تن امریکائی نیز بجرم جاسوسی در شوروی دستگیر و زندانی شده و پس از تحمل زندان خود آزاد گشته اند و خانواده آنان بدون شك پی برده اند که با آنان چقدر انسانی و با محبت رفتار شده است . اگر امریکا غیر از این رفتار کند قابل تحقیر است و آیا تلافی این محبت و انسانیت را نباید کرد ؟

ما همچنان منتظر اعلام رأی دادگاه عالی جنائی امریکا بودیم و من صلاح ندیدم که این نامه را که توسط من فرستاده شده بود مستقیماً برای او بفرستم و بهمین جهت برای مطالعه و تحقیق بوزارت دادگستری فرستادم . من نمیدانستم که درین مدت مادام آبل واقعی ، نامه های جداگانه ای غیر از نامه هائی که با امضای قلابی هلن آبل برایم بنویسد ، برای شوهرش مینویسد یکی ازین نامه ها را که بعد بدست آوردم و اینک قسمتی از آنرا نقل میکنم ، بخوبی میتوانم بعنوان شاهدی از اختلاف لحن ، دو نوع نامه ای که بنام هلن آبل میرسید معرفی کنم . در این نامه که ظاهراً متعلق بنخود مادام آبل بود ، چنین نوشته شده بود :

« عزیزم ... ما مثل سابق زندگی میکنیم ... هوا خوب است ولی من در روحاً متأثر و منقلبم . بمن گفتم بودی که پنجاه و هفت سال داری ... من هم دیگر چندان جوان نیستم ، همه داریم پیر میشویم ... گربه ما هم از حرکت افتاده و از خانه خارج نمیشود ولی مع الوصف هر کاری از دستان برآید

تنها امیدی است که ما را زنده نگاه میدارد ...»
روز ۲۸ مارس ۱۹۶۰ دادگاه جنائی فدرال امریکا سرانجام با ۵ رأی موافق در برابر ۴ رأی مخالف، رأی را که دادگاه نیویورک در برابر آبل صادر کرده بود قانونی و عادلانه شناخت. پرونده آبل را بست. از این ببعد آبل کاری نداشت جز آنکه دوره زندان خود را بگذراند. فردای آن روز عین واقعه را برای آبل نوشتم. او جواب داد که خبر مربوط را از رادیو شنیده است. و نسبت بمن ابراز لطف و حق شناسی میکرد، طفلك آبل، با همه عظمت و ابهام و خونسردی و ظرافت روحی فوق العاده خود، امید را از دست داده بود و ازین ببعد احتیاج به تسلی داشت... آنهم فقط من می توانستم این کار را بکنم. ابتدا از من خواست که در زندان آتلانتا بملاقات او بروم ولی وزارت دادگستری بالحن بسیار مؤدبانه از موافقت با این مسافرت من، که از طرفی مستلزم چندین ماه دور شدن از مشاغم بود خودداری کرد ولی در عوض آبل را بزندان وست استریت نیویورک منتقل کرد و من بملاقات او رفتم.

در اولین لحظه از پیر شدن و شکستگی فاحش او مبهوت شدم. به نظر مایوس و نومید و خرد شده میآمد. دور چشمانش حلقه های کبود پهنی پدیدار شده بود. معهذا بخنده بمن گفت که زندان آتلانتا بر اثر گرمای زیاد ایالت جورجیا برای او بسیار خوب بود زیرا باعث شده است که پنج کیلو از وزن بدنم کم شود. او میگفت که از شنیدن خبر تصمیم دادگاه عالی جنائی امریکا تعجب نکرده است. و باعتقاد او این رأی بر مبنای مسائل سیاسی صورت گرفته زیرا دلایل دفاعی ما، بقدر کافی قوی و غیر قابل تردید بوده است.

یکبار دیگر ماهم مسئله تجدید نظر در رأی دادگاه

- من علاقمندم تا موقعیکه امکانات اجازه میدهد و شما مسئله را بررسی میکنید، حتی از تنها فرصتی که در دست است استفاده نمائیم.
من گفتم:

- بعید نیست که اگر نوعی همکاری را با دولت قبول کنید، وزارت دادگستری حتی بدون توجه باین همکاری تخفیفی در مورد شما صادر کند. من معتقدم که این اقدام شما پشتیبان محکمی برای تقاضای عفو من خواهد بود، ولی برای اینکار لازم است شخص رئیس دادگاه هالی جنائی از همکاری شما اطمینان حاصل کند.

آبل جواب داد:

- متأسفانه این موضوع دیگر مطرح نیست و بعلاوه من هرگز چنین کاری را نخواهم کرد. این تصمیم را من در آن روز صبح زود که در هتل لانام روی تختخواب خودم دراز کشیده بودم گرفتم و هرگز عوض نکرده و نخواهم کرد.
گفتم:

- بنا بر این طرح این تقاضا در پیشگاه عدالت بیهوده است و حتی احتمال دارد که بضرر شما تمام شود.
آبل بدون آنکه چیزی بگوید، سری تکان داد.

آنگاه من با او گفتم که نامه‌هایی دریافت داشته‌ام که ظاهراً از طرف همسر او بوده ولی بهیچوجه اعتقاد ندارم که این نامه‌ها را خانمش نوشته باشد. او بازم سری تکان داد و شانه‌ئی بالا انداخت و چیزی نگفت افزودم که لحن این نامه‌ها طوری است که گوئی من بخاطر رضای خدا، و مثل کشیش‌ها، شغل کمک به او را برعهده گرفته‌ام.

آبل بشدت خندید و آنگاه من سئوالی را که از مدتی پیش در ذهن داشتم بر زبان راندم و بی‌محابا پرسیدم:

- آیا شما واقماً زن و بچه دارید؟

- مسلماً

و بدون آنکه تفسیری کند ، ساکت ماند .

گفتم ،

- آیا فکر میکنید اکنون که هرامیدی منسوخ شده
حکومت کشورتان برای آزادی شما اقدامی بعمل بیاورد؟

جواب داد ،

- صادقانه میگویم که اطلاع ندارم . ولی آنچه که
درباره خودم میتوانم بگویم آنست که در شرایط حاضر ، امریکائی
مهمی که شأن و مقام او معادل من باشد ، در شوروی گرفتار
نشده است .

صحبت را برگرداندم و برایش حکایت کرد که چگونه
مرا به پی برداریا بین فراری معروف روسی و جاسوس مشهور
آن کشور ، که بنحرب پناهنده شده بود ، معرفی کردند . داریا بین
سابقاً رئیس سرویس ضد جاسوسی شوروی در وین بود ، بعد
بآبل گفتم که داریا بین ، که اکنون برای امریکا کار میکند و
علاقه زیادی به سرنوشت او نشان میدهد ، درباره وی گفته است
که اگر آبل به شوروی بازگردانده شود ، یکدوره طولانی
بازجویی و تحقیق را طی خواهد کرد و تازه هیچ شغل مهمی بدست
نخواهد آورد ، و هر عمل و حرکت و سخن او تحت کنترل مقامات
شوروی خواهد بود . داریا بین افزوده بود که علت این امر
آنست که در جامعه شوروی حس اعتماد به قوه قضائیه امریکا
وجود ندارد چنانکه اگر شما (من) در مدافعات خود موفق به
تبرئه او میشدید ، ضایعات بزرگی را تحمل میکردید . مثلاً
سرویسهای اطلاعاتی شوروی اطمینان حاصل میکردند ، که شما
دوسره ، بار کرده اید و آبل وعده ای درین باره داده است اینها
همه مربوط به عدم اعتماد ذاتی مردم شرق به اقدامات غربی هاست
آبل با کمال دقت این سخنان مرا شنید . و سرانجام

گفت ،

- ممکن است ! بلی ممکن است ، اگر چند سال پیش

این واقعه اتفاق میافتاد ، صحت این سخنان بیشتر

مورد تأیید بود ولی امروز .

باید دانست که از سال ۱۹۵۳ «اصلاحات عجیبی» در شوروی آغاز شده بود و آبل فکر میکرد که بر اثر این اصلاحات پلیس مخفی شوروی دیگر آن قدرت سابق را در کشور ندارد و بزودی آن از قدرت پلیس مخفی های کشورهای آزاد نیز کمتر است آبل میگفت که اگر بشوروی برگردم روسها ، همانقدر بمن شك خواهند برد که امریکاییان هنگام بازگشت يك افسر خود از شوروی با امریکا .

آبل در پایان مکالمه خود گفت که از ماه اوت گذشته هیچ خبری از خانواده خود ندارد و این امر عادلانه نیست.. بتدریج که زمان بر این ماجرا میگذشت ، بنظر میرسید که افسانه آبل تمام شده است روز ۵ آوریل ۱۹۶۰ هیچکس نمیتوانست ، حدس بزنند که ۲۵ روز بعد ، سرنوشت آبل یکبار دیگر چنان عوض خواهد شد که جهانیا نرا مبهوت کند.



ماجرای یو-۲

روز یکشنبه اول ماه مه ۱۹۶۰ ساعت ۵ ر ۴ صبح بوقت مسکو، فرانسیس پاورز خلبان ۲۳ ساله امریکائی با هواپیمای یو تیلیتی-۲ خود از پایگاه هوائی پیشاور واقع در پاکستان بسوی مرزهای شوروی پرواز کرد. پاورز قبلاً بیست و هفت پرواز و جمعاً پانصد ساعت ازینگونه مأموریتها را انجام داده بود ولی «پرواز خاموش» بر روی شوروی یکی از مشکلترین مأموریتهائی بود که او انجام می داد و بهمین جهت حالت عصبی و مضطربی داشت

پرواز او از پیشاور، که يك نقطه مرزی نزدیک دره معروف خیبر است، قرار بود در هفت هزار کیلومتر دورتر، یعنی پایگاه بودودر نروژ تمام شود و ازین مقدار ۵ هزار کیلومتر آن می بایست بر روی شوروی انجام گیرد. هواپیما می بایست در ارتفاع ۲۲ کیلومتری زمین پرواز کند. در این ارتفاع خلبان فقط می بایست از اکسیژن خالص تنفس کند که هر نفس آن متضمن مشقت زیادی بود طول مدت پرواز به هشت ساعت بالغ میگردد.

هواپیمای یو-۲ را روسها خانم سیاهپوش جاسوس نام داده بودند. این هواپیما فقط بخلبانانی که عضو سیا (اداره مرکزی اطلاعات امریکا) بودند و اگذار می شد و مجهز با انواع دوربین، نوارهای ضبط صوت رادار، و رادیو از مدرن ترین نمونه ها بود، پاورز وظیفه داشت که در درجه اول در حین پرواز خود از پایگاههای موشکی اسولفسک عکس بردارد.

درسی و پنچ کیلومتری جنوب شرقی این مرکز صنعتی شوروی، پاورز ناگهان بایک زاویه قائمه جهت پرواز خود را تغییر داد و بسمت چپ رفت ناگهان صدای خفیفی شنیده شد و شعله نارنجی رنگی درخشید و هواپیما به سرفه و تلو تلو خوردن افتاد. ولی توانست فوراً اوج بگیرد و دماغش بالا رفت امع الوصف يك دقيقه بعد بسرعت بطرف زمین سرازیر شد. پاورز، کنترل هواپیمایش را از دست داد و بایک حرکت طبق مقرراتی که آموخته بود خود را از هواپیما بخارج پرت کرد،

ولی ابدأ درصدد منفجر ساختن هواپیمایش، که آنرا نیز فعلاً آموخته بود و فقط بیک شستی کوچک بستگی داشت بر نیامد و بعلاوه از داروی مخصوص خواب و خودکشی که منحصرأ در اختیار امثال او قرار داده میشود استفاده نکرد. و وقتی بالاخره با جتر نجات بزمین رسید. دستگیر گردید و مورد بازجوئی قرار گرفت و بزندان معروف لوبیانکا واقع در شماره ۲ خیابان دزرژیسکی مسکو منتقل گشت.

واقعه پاورز هواپیمای یو-۲ اش در روز اول ماه مه ۱۹۶۰ بزرگترین سلاح تبلیغاتی شوروی را در جنگ سرد فراهم آورد. در جواب جملات و اتهامات اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر نقشه های جاسوسی، دول غرب، پرزیدنت آیزنهاور رئیس جمهوری وقت امریکائی شجاعانه مسئولیت پروازهای نظیر پاورز را قبول کرد و اعلام داشت که از آغاز ریاست جمهوری خود او دستور داده است که برای جمع آوری اطلاعات لازم جهت حفظ امنیت کشورهای متحد امریکا و دنیای آزاد در برابر یک حمله غافلگیری، از هر وسیله ای به بهترین وجه استفاده شود. و برای اشخاصیکه حافظه شان یاری نمیکرد توضیح داد که نظیر این واقعه از جانب شوروی نیز در قلمرو ایالات متحده وجود دارد و اسم سرهنگ رودلف ایوانویچ آبل را ذکر نمود و اعلام داشت که وی با اعتراف خویش افسر سرویس اطلاعات و

۲۲۵

ضد جاسوسی شوروی است.

برائین واقعہ ، یکبار دیگر دیگر روزنامہ‌ها از عکس و شرح ماجرا آبل پرشد . داستان اوتازہ درداد گاہ عالی فدرال تمام شدہ بود کہ باردیگر موضوع روز گردید . دیلی نیوز چاپ نیویورک حتی قدم رافرانر گذاشت و اعلام کرد کہ ، آبل در برابر پاورز ! با اینوصف روسہا هنوز از خود پاورز بعنوان حربہ تبلیغاتی استفادہ نکرده بودند خروشچف با حال عصبانی ، رنگ پریدہ ، ولرزان ، درپاریس اعلام کرد کہ امریکائیان باید ازین واقعہ عذرخواہی کنند و مسئولین «تحریکات غیر قابل قبول نیروی ہوائی امریکا» علیہ شوروی را مجازات نمایند . نخست وزیر شوروی پس ازین اظهارات ، کنفرانس سران چہارگانہ دولتہای بزرگ راترک گفت . رہبران چہار کشور بزرگ فقط سہ ساعت و ۱۵ دقیقہ بایکدیگر جلسہ تشکیل دادند و موفق بہ توافق برای بحث دربارہ هیچ مسئلہ ای نشدند آیزنہاور جدأ از ادای پوزش خودداری کرد و کنفرانس سران بدون شروع شدن شکست خورد .

درواشنگتن ، داد گاہ عالی فدرال رأئی را کہ در بارہ آبل صادر شدہ بود ابرام کرد و تقاضای تجدید نظر اورا بفاصلہ کوتاہی رد نمود و یکی از روزنامہ‌های امریکائی نوشت کہ تصمیم داد گاہ فدرال درست بآن علت گرفتہ شد کہ ہواپیمای یو - ۲ امریکائی ، در فاصلہ دو ہزار کیلومتری داخل خاک شوروی سرنگون گردیدہ بود .

اما نقطہ «وحشتناک» این بحران جہانی ، خود پاورز بود کہ جوانی آرام و خجول بشمار میرفت ، و مرتبأ از زندان خود نامہ مینوشت کہ با او بطرز بی سابقہ و غیر منتظرہ ای خوش رفتاری می شود . او مینوشت « بیش از ظرفیت خود خوراک در اختیار دارم آزادانہ و ہر روز کہ باران نمی بارد بگردم ، و یکروز حتی حمام آفتاب گرفتم ..

آلن دالس رئیس وقت ادارہ اطلاعات مرکزی
۲۲۶ امریکا (سیا) پاورز را بعنوان خلبان خوب و شایستہ ،

و عکاس برجسته و بسیار ماهری می شناخت و تصادفی نبود که او را بعنوان مأمور ورزیده خود بر گزیده بود ولی بنظر می رسید که مقایسه او با آبل بسیار دور است. و در ماههای بعد، نامه های آبل و پاورز بطرز عجیبی با هم قاطی شد، یک روز نامه در سرمقاله خود نوشته بود که روسها، پاورز را از آن جهت محکوم بمرگ نکردند که او هواپیمای خویش را نابود نکرد. بعلاوه خرده های یو-۲ جمع آوری و تجدید ساختمان شد و در میدان گورکی مسکو بعنوان نمونه ای از اقدامات راهزنانه امریکا، در معرض دید عموم قرار گرفت.

مدتی بعد ازین وقایع آبل نامه ای بمن نوشت و بعنوان اینکه پاورز آزادانه با افراد خانواده اش مکاتبه می کند از من خواست که دوباره برای برقراری ارتباط بین او و زن و دخترش اقدام کنم، چند روز بعد پست نامه از وی را برایم آورد که من مانند آنکه جریان برق ببدنم وصل شده باشد از شدت بهت و حیرت برجای میخکوب ماندم. آبل درین نامه نوشته بود،

« آقا این نامه را از پدر پاورز دریافت داشته ام
که اینک متن آن و پاسخی را که داده ام برایتان میفرستم.»

و این نامه چنین بود،

« آقای کلنل آبل عزیز من پدر فرانسیس گاری پاورز هستم که چند هفته قبل هواپیمای یو-۲ اودچار حادثه شد من اطمینان دارم که شما کاملاً در جریان این حادثه بین المللی هستید و میدانید که فرزندم با اتهام جاسوسی اکنون در کشور اتحاد جماهیر شوروی زندانی است. شما بخوبی از علائقی که فیما بین یک پدر و پسر و اشتیاق پدربازگشت و آزادی پسرش، وجود دارد آگاه هستید درباره خودم باید بگویم که هیچ میل ندارم با وزارت خارجه و ریاست جمهوری امریکا بمنظور تبادل نظر درباره امکان یک مبادله افراد و آزادی پسرم وارد مذاکره شوم. ولی می توانم بشما بگویم که هرچه از دستم برآید و تا آنجا که بتوانم در راه آزاد

ساختن شما در نزد حکومت امریکا خواهیم کوشید، مشروط بر آن که اولیای کشور شما نیز با آزاد ساختن فرزندم و مراجعتش بکشور خود، موافقت کنند. اگر مایل باشید که درین باره قراردادی منعقد شود بسیار خوشوقت خواهیم شد که مراتب را بمن اطلاع دهید، و مقامات کشور خود را از طریق همین نامه مطلع سازید.

بسیار متشکر می شوم که هر چه زودتر درین باره بمن اطلاع بدهید.

اولیویه پاورز

و آبل چنین جواب داده بود،

«آقای پاورز عزیزا با همه علاقه و توجهی که از شما درباره آزادی فرزندتان و بازگشت او بکشور می بینم، متأسفانه باید پس از مطالعه کافی بشما بگویم که نباید درین باره بامن وارد مذاکره شوید بلکه بطور قطع باید تقاضای خود را با همسر در میان بگذارید. بدبختانه بعلمت دستور وزارت دادگستری امریکا من مجاز نیستم که بنخا نواده ام نامه بنویسم و تقاضای شمارا مستقیماً با آنان در میان بگذارم...»

آبل از هر فرصتی برای تذکار دستور «ظالمانه» وزارت دادگستری مبنی بر منع مکاتبه خود بازنش استفاده میکرد (۱) تقاضا کرده بود که نسخه ای از نامه پدر پاورز را برای آقای

۱- به نظر می رسد که آقای دونووان درینجا نخواست است مطلبی را بگوید و با هوشیاری آنرا طور دیگری مطرح کرده است. لحن نامه منسوب به پدر پاورز، درست مانند لحن نامه ایست که با اصطلاح زن آبل برای شوهرش می نوشت. یعنی اگر آن نامه ها بدستور سازمان اطلاعات شوروی بود این نامه نیز بدستور سازمان اطلاعات امریکا نوشته شد و بدین ترتیب آبل با هوش و زیرکی خاص خود آنرا درک و برای شروع مذاکره و مکاتبه با دونووان مطرح کرد.

فوگل و کیل زنتش که مقیم برلین شرقی است بفرستم و کوشش کنم که با اخذ ارتباط با مادام آبل، وضع را روشن سازم و چون با و اطلاع دادم که برای اجرای بعضی وظایف شغلی ام عازم اروپا هستم آبل فوراً نامه‌ای بمن نوشت و تقاضا کرد که اگر «با و کیل همسر ملاقات کنید ممکن است مفید واقع شود. شاید بتوانید وضع را بطرز روشنی که بوسیله نامه ممکن نیست در نظرش مجسم سازید...»

این کاملاً روشن بود. آبل حس میکرد که احتمال دارد معامله‌ای انجام گیرد و روسها طعمه خود را یافته‌اند. ناچار فوراً کپی نامه پدر پاورز را در اختیار اف. بی، آی نیویورک و اداره مرکزی سیا در واشنگتن قرار دادم و بدستور حکومت ایالات متحده امریکا خلاصه‌ای از آنرا ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی در اختیار رادیوها و جراید گذاشتم. روزنامه‌ها بلافاصله در باره «اقداماتی بمنظور مبادله دو جاسوس، و با پیشنهاد پدر پاورز تحت مطالعه حکومت امریکاست» مطالبی منتشر کردند لیکن وزارتخانه‌های خارجه و دادگستری اعلامیه‌ای منتشر ساختند که در آن تفسیری از نامه بعمل نیامده بود - يك منبع «مجاز هم اعلام کرده بود که در راه این مبادله دو اشکال بزرگ وجود دارد اول اینکه: پاورز هنوز با اتهام جاسوسی مورد محاکمه قرار نگرفته و محکوم نشده است، و دوم اینکه روسها هنوز آبل را بعنوان جاسوس بلکه حتی بعنوان یکی از هموطنان خود نشناخته‌اند. و شروع مذاکره درباره آبل، از نظر آنها بمعنای این خواهد بود که به اقدامات جاسوسی علیه امریکا اشتغال دارند.

درست بهمین دلیل آبل طی نامه‌ای نارضائی خود را از مقالات جراید بمن نوشت، و بالحن تندى اعلام داشت، من در وضعی نیستم که شما ابتکار مذاکره درباره مبادله مرا با پاورز در دست بگیرید و حتی در آن شرکت

کنید . نسخه هائی از نامه ها که من آنها را برای شما فرستادم بدان منظور بود که همسر من را در جریان بگذارید . من علاقمندم که شما کلیه اطلاعات مربوط با آزادی مرا در اختیار آقای فوگل قرار دهید . مخالفت من با هو و جنجال در این باره بقوت خود باقی است ، و عقیده دارم که بهترین روش درین راه ، سروصدا برآه نینداختن است ...»

صبح روز بعد ، بمزم لندن سوار کشتی نیوآمستردام شدم و در همان روز وزارت دادگستری تظییاتی را که در امر مکاتبه آهل با خانواده اش وجود داشت بر طرف کرد و وقتی بلندن رسیدم بموجب تلگرافی که برایم مخا بره شده بود از ماجرا اطلاع یافته بمحض دریافت این تلگرام به سفارت امریکا در لندن تلفن کردم و بمن اطلاع داده شد که چون تظییقات مزبور بر طرف شده دیگر لازم نیست که من در آلمان شرقی با آقای فوگل همکاری و وکیل همسر آبل تماس بگیرم علاوه بر این مقامات سفارت بمن گفتند که آبل می تواند به زنی و وکیل او نامه بنویسد و مسئله امکان مبادله خود را با پاورز مطرح کند و آندو اقدامات مناسب برای اینکار را شروع کنند . بقیه دوران مسافرت من چنان در بی خبری از ماجرا گذشت که گوئی ابدأ مشتری مشهوری بنام آبل ندارم .

پاورز مدت صد و هشت روز در زندان شورویها باقی ماند و بر اثر بازی سر نوشت درست در روز سی و یکمین سال جشن تولد او ، روسها او را بالباسی آبی قشنگی پشت میز محاکمه حاضر کردند ، و بموجب ماده ۲ قانون جزای شوروی محاکمه نمودند ، بموجب این ماده در صورت اثبات جاسوسی و جنایت او ، (که جاسوسی در ردیف جنایت شمرده میشود) وی بمرگ یا به ۷ الی ۱۵ سال زندان محکوم میگردد جریان محاکمه طوری بود که کاملاً معلوم میشود روسها قصد دارند از آن بیشتر نظر عموم را جلب کنند در سالن دادگاه پاورز در کاخ سندیکا ها قرار گرفته و در مجاورت آن قاتر و بارو کافه تریا برقرار

شده بود و بیش از ۲۰۰۰ تماشاچی در آن حضور داشتند علاوه بر این حضرت آیدآ پاورز مادر و بار بار پاورز همسر خلیبان مورد بحث صحنه سازی داد گاه را تکمیل می کرد اعضاء داد گاه هم بسیار جالب بودند ، سه تن از فارغ التحصیلان يك دانشگاه نظامی پس از شنیدن متن دفاعیات او ، حملات ژنرال رومن رودنکو دادستان محلی اتحاد جماهیر شوروی که گویا در نورنبرگ هم دادستان شوروی بود محاکمه متهم بجاسوسی خود را آغاز کردند این سه نفر مانند سایر هنرپیشگان این تأثر بزرگ ، در واقع جز سیاهی لشکر چیزی بشمار نمی رفتند زیرا تصمیم نهائی مربوط به سر نوشت پاورز در شورای عالی حزب کمونیست شوروی قبلاً گرفته شده بود و نظر این بود که از طریق این محاکمه افکار عمومی مردم اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقمار ، کاملاً جلب شود .

اما درباره قانون جزای اتحاد جماهیر شوروی باید دانست که درین قانون جرایم مربوط بامنیت دولتی با سایر جرائم فرق می کند . بمحض آنکه موضوع جرم بر سر امنیت دولتی واقع می شود ، بلافاصله کلیه حقوق انسانی حذف و لغو می گردد و تا حدی که سرویس های امنیت دولتی بخواهند تقلیل پیدا مینماید . در شوروی تمام حقوقی که يك فرد عادی در جامعه آزاد برای حفظ و دفاع از خود دارد ، ناگهان بدولت و پلیس مأمور حفظ آن منتقل میشود و او حق پیدا میکند که بشدیدترین طریقی رفتار نماید .

دفاع از فرانسیس پاورز درین محاکمه به وکیلی بنام میخائیل گرینیف ، ۵۵ ساله و اگذار شده بود . این وکیل واقعاً بطرز مضحکی از مشتری خود دفاع کرد ، در امریکا مشهور است که می گویند این نوع و کلام مشتری خود را از وسطاره میکنند ، گرینیف ، پاورز را بعنوان آلت جرم و شریک احمقی معرفی کرد در حالیکه رودنکو او را پروا او را مستقیماً

- وضع من درخشان نیست . از وقتی که درینجا بسر می برم مطلب مهمی درباره وقایع جهان درنیافته ام و فقط نتایج پروازخویش را بررسی می کنم ، کنفرانس سران بهم خورد و سفر پرزیدنت آیزنهاور بشوروی لنگوگردید و روابط بین المللی و خامت یافت واقعا متأسفم که درین بحران من نقشی داشته ام و اکنون که نتایج مأموریتم را مشاهده می کنم عمیقاً از اجرای آن متأسفم .

کرینیف اعلام داشت که در باره «دلایل» مورد ادعای دادستان بحشی نخواهد کرد و اقامت دادستان و کیل مدافع، نقشهائی را که بموجب نمایشنامه با آنان واگذار شده بود عیناً ولی ناشیانه بازی میکردند . محاکمه سه روز طول کشید و متعاقب آن پاورز به ده سال زندان (سه سال زندان و هفت سال کار اجباری) محکوم گردید .

آبل درین باره برایم نوشت :

«رأیی که درباره پاورز صادر شد از يك لحاظ عجیب بود . من فکر میکردم او را بیشتر ازین ، یعنی مثلاً بده سال زندان محض محکوم کنند نه سه سال و هفت سال کار و بنظرم میرسد که نسبت با اهمیت موضوع این مجازات بسیار کم باشد ، تا آنجا که احتمال می رود پاورز تا ۵ سال دیگر بکلی آزاد گردد و بمناطق مرزی هدایت شود . من نمیفهمم چگونه این مجازات ، با محکومیت من به سی سال زندان ، قابل مقایسه است و نمیدانم که آیا رأی دادگاه من در امریکا خود درین باره قابل قیاس است یا نه ؟ من از خودم می پرسم که اگر مثلاً حادثه یو-۲ از طرف شوروی در ایالت کانزاس امریکا اتفاق افتاده بود . و خلبان روسی قیافه مظلومانه نشان نمیداد چه میشد ؟»

پس از محاکمه پاورز ... ناگهان «مادام آبل» دوباره

وارد صحنه شد سه ماه بعد ازین محاکمه ، مادام آبل ،
در باره امکانات وسیعی که برای مکاتبه پاورز با مادر

وپدر وهمسرش وجود داشت ، نامه‌های مفصلی برایم نوشت
وافزود ،

« من و دخترم شدیداً علاقمندیم که آبل آزاد شود ، و
نزدمان برگردد ولی طریقه‌ای که برای این مبادله یافت
شده عملی نیست و حتی خطرناک بنظر میرسد . شوهرم
بمن نوشته است که ماجرای خلبان یو-۲ او ، بهم مربوط
نیست . بنا بر این چر نمیتوان مسئله را حل کرد ؟ گویا باید با
و کیلی در آلمان شرقی تماس بگیرم تا بتوانیم درباره چگونگی
اقداماتی که باید بعمل بیاوریم مذاکره کنیم ... »

بعد از آنکه دادگاه عالی فدرال تقاضای تجدید نظر
آبل را رد کرد ، من سه هزار دلار جریمه‌ای را که بمشتری‌ام
تعلق گرفته بود پرداختم ، و از همسرش خواستم که ۵۰۰۰ دلار
برای مخارج بعدی برایم بفرستد . مادام آبل برایم نوشت که
در نظر دارد ، قسمتی از مایملک خود را بفروشد ، و پول آنرا
برای رسیدن بمخارج شوهرش برایم بفرستد ..

در اولین روزهای سال جدید (۱۹۶۱) روزنامه‌ها اعلام
کردند که سرنوشت آبل و پاورز اینک کاملاً در دست مقامات
عالیرتبه امریکا و شوروی است . در کنفرانس سران ۱۹۶۰
پاریس خروشچف ، تعویق ۸ ماهه مسافرت پرزیدنت آیزنهاور
را بشوروی اعلام کرده بود بدین منظور ، که او مجدداً انتخاب
نشود و شخصی که جای او را می‌گیرد بشوروی دعوت گردد .
روزهشتم نوامبر ۱۹۶۱ سرانجام پرزیدنت جان. اف. کندی
بریاست جمهوری امریکا انتخاب گشت و نخست وزیر شوروی
ناگهان اعلام کرد که علاقمند است ماجرای یو-۲ را بتاریخ
بسپارد و آنرا فراموش کند ، و اظهار امیدواری نمود که نسیم
جدیدی از طریق قدرت تازه‌ای که در امریکا بر سر کار آمده است ،
در روابط بین شوروی و امریکا بوزد . آبل بمن نوشت :

« دوستانم بمن تذکر داده‌اند که برای

۲۳۳

آزادی خود بر رئیس جمهوری جدید مراجعه کنم و زنگ

هم این را بمن نوشت. من با و گفتم که در شرایط کنونی نمیتوانم چنین کاری را بکنم ولی خود او بمنوان همسر من می تواند این نامه را بر رئیس جمهوری بنویسد. همانطور که ممکن است خانواده پاورز چنین کاری را بکنند. من از شما بسیار ممنون خواهم شد اگر درین باره بمن توصیه هائی بکنید. . .

من هم به «مادام آبل» نوشتم که مستقیم بکاخ سفید مراجعه کند و طبق معمول قبلا دولت امریکارا در جریان همین توصیه خود گذاشتم. پرزیدنت کندی روز ۲۱ ژانویه سوگند یاد کرد، و چهار روز بعد، طی کنفرانس مطبوعاتی مهمی ناگهان اعلام نمود که سرگرد فریمن، سرگرد اولستد، و جان مک کون خلبانان هواپیمای عظیم آر. بی. ۴۷ امریکا که هنگام پرواز بر فراز آب های شمالی شوروی توسط شکاریهای آن کشور سرنگون شده بود، و سر نشینانش اسیر شورویها گشته بودند آزاد شدند. دو تن ازین سر نشینان کشته شده بودند و آزادی این چهار نفر زست محبت آمیز و مهربانانه ای از طرف اتحاد جماهیر شوروی نسبت بر رئیس جدید جمهوری امریکا بشمار میرفت، و ابرها شروع به بر طرف شدن کرده بودند.

ذوب شدن یخها

علیرغم توصیه‌های من ، تقاضای عفوئی که «مادام آبل» از پرزیدنت کندی بعمل آورد ، بطرز زنده‌ای «هیجاا انگیز» بود . درین تقاضا چنین اوسته میشد :

« آقای رئیس جمهوری ، خواهش میکنم ، ازین که توجه‌ت‌ما را از مسائل مهم مملکتی بیک امر خصوصی راجع بخودم معطوف و منحرف می‌سازم ، مرا عفو فرمائید . اما واقماً این مسئله برای من مهم و حیاتی است .

« من همسر رودلف آبل هستم که در ۱۹۵۷ به ۳۰ سال زندان محکوم شده است لیکن ایمان دارم که شوهرم هیچ عملی که رذیلانه و جنایت آمیز باشد مرتکب نگشته است . باور کنید که او مردی خوش قلب ، شرافتمند ، و مهربان است و من او را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسم و اطمینان دارم که وضع او بوسیله عناصر مفروض ، بمنظورهایی که بر من مجهول است ، مقلوب جلوه داده شده است . در دادگاهی که او را محاکمه کرد هیچ برگه معتبری مبنی بر آنکه وی اسرار مهم کشور امریکا را بخارج رسانده و یا کسب کرده است اقامه نشد . ولی بچه علت بچنین مجازات سنگینی محکوم گردید ؟ غرض من از نوشتن این نامه بشما آن نیست که جناب عالی را نسبت ببیگناهی او مطمئن کنم . زیرا این امر از حیطة امکانات من خارج است لیکن قصد دارم از آن جناب تقاضا نمایم که عاطفه عالی انسانی و عمیقی را نسبت بشوهر من - و لو آنکه قلباً بتقصیر او اعتقاد داشته باشید ، ابراز فرمائید .

« من این تقاضا را از آن جهت بعمل میآورم که در روزنامه‌ها خواندم مقامات روسی دوخلبان اسیر امریکائی را بنامهای اولستد و مک کون ، اخیراً آزاد کرد ، و در اختیار مقامات امریکائی قرار داده‌اند . و آنوقت احساس کردم که احتمال صدور دستور آزادی شوهرم از طرف جنابعالی کم نیست . من اعتقاد دارم که اگر بخواهید می‌توانید نهایت گذشت و مردانگی را نسبت بشوهر بیچاره‌ام ابراز فرمائید و نمونه جدیدی از قلب رئوف و سخاوت و مهربانی ذاتی خویش را که بدون شك مبدأ جدیدی در تاریخ بشریت بخاطر حفظ صلح و کاستن از تشنجات موجود جهانی ، بوجود خواهد آورد نشان دهید . محقق است که چنین اقدام مؤثری ، انعکاس بسیار مطلوب در سرنوشت امریکائیانی که دور از کشور خود دستگیر شده و امکان بازگشت بمیهن را کسب نکرده‌اند ، خواهد داشت . »

« آقای رئیس جمهوری من استدعا میکنم که دستور مساعدی درباره موافقت با تقاضای من صادر بفرمائید .

با احترام قلبی ، بویژه برای شخص شما ، هلن آبل

از لحاظ من این نامه بدین معنی بود که خروشچف قصد دارد يك بالون آزمایش بمنظور مبادله خلبانان هواپیمای ساقط شده امریکائی با آبل ، بهوا بفرستد . علیرغم مرور زمان اف . بی . آی مرتباً مأمورین خود را در زندان بسراغ آبل میفرستاد تا او را بنحوی وادار بهمکاری کند . این عادتی شده بود که اف ، بی . آی خیال کند که ایام زندان ، تفهیری در روحیه و رأی او بوجود آورده است . از طرفی این امر بسیار طبیعی بود که اکنون که مسئله مبادله جاسوسان مطرح میشد سرویسهای ضد جاسوسی مادرصدد باشند قبل از آزاد کردن طعمه نیرومند خود آخرین تلاش را برای وادار ساختن او بهمکاری با خود بعمل بیاورند . درین زمینه دو عامل ایراد فشار بر آبل وجود داشت ، یکی طول

کشیدن تصمیم رئیس جمهوری و صدور جواب او ، و

دیگری بر گزاری يك «محا کمه مخفی» در لندن که در آن، نام آبل هم برده میشد متهم اصلی این محا کمه. يك افسر سرویس جاسوسی شوروی در لندن بود که انگلیسها او را «آبل لندنی» لقب داده بودند و پنج نفر انگلیسی که دو نفرشان اهلیت امریکائی داشتند، شریک جرم او محسوب می شدند. این پنج نفر متهم بودند که بدستور لانسدان، اسرار فوق العاده محرمانه نیروی دریائی انگلیس را در پایگاه پورتلند، یعنی مرکز تحقیقات محرمانه سلاح های زیر دریائی انگلستان، به روسها تسلیم کردند. دو نفر امریکائی «وریس و لئوناکوهن» نام داشتند و چون هویت جاسوسی آنها کشف شد، معلوم گردید که در مدت معینی نیز با سرهنگ آبل در آمریکا همکاری می کردند.

وقتی آبل در نیویورک دستگیر شده بود، يك آلبوم از عکسهای آقا و خانمی بنام کوهن در اتاق کار او پیدا شد. این آقا و خانم بنام شرلی و موریس کوهن نامیده میشدند و اف. بی. آی در آن موقع نتوانست هویت آنان را کشف کند و محل سکونتشان را بشناسد. بعلاوه ۵۰۰۰۰ دلار پول هم که پارویان بسته بندی شده بود کشف شد که ظاهراً قرار بود با آقا و خانم کوهن برسد، آبل شرح آخرین ملاقات مأمورین اف. بی. آی را با خودش بمن چنین نوشت:

« این آقایان آمدند تا با استفاده از تقاضای زمام از رئیس جمهوری و همچنین جریان محا کمه لندن، از من اطلاعاتی کسب نمایند و تله کردند که این کار بنفع من خواهد بود. بیهوده است بگویم که تقاضای آنها را رد کردم، مع الوصف مطلبی درباره محا کمه لندن با آنها گفتم که بشمام میگویم، آنها بمن گفتند که چند نفر را در آمریکا تعقیب میکنند و خوبست من اطلاعاتی را که درباره این اشخاص دارم در اختیارشان قرار بدهم. من جواب دادم که بعید میدانم اشخاص مزبور تحت مراقبت و تعقیب قرار گرفته باشند، لیکن اگر این خبر صحیح باشد، من میتوانم وکیل

آنهارا مطلع کنم و با و اعلام نمایم که هر کمکی از دستم ساخته باشد برایشان انجام خواهم داد .

و باین ترتیب آبل، قویتر، و استوارتر و مبارزه جوتر از سابق باقی مانده بود.

چهار ماه بعد، من اطلاع حاصل کردم که قاضی که مأمور بررسی امکان عفو آبل شده بود، به مادام آبل جواب داد که متأسفانه هیچ دلیلی برای عفو او موجود نیست. من با اطلاع مقامات رسمی نامه‌ای برای مادام آبل فرستادم و یک نکته را تذکر دادم و آن، امکان آزادی آبل در برابر آزادی دو خلبان امریکائی بود. بعد ماجرای میلخ را بیاد آوردم ایگور میلخ یکی از کارکنان روسی سازمان ملل متفق بود که با اتهام جاسوسی در امریکادستگیر گردید. وی بعداً آزاد و بدون هیچ محاکمه‌ای به روسیه عودت داده شد. و بعقیده من مقامات امریکائی از آن تاریخ به بعد در انتظار اقدام مشابهی از طرف شورویها بودند. من به مادام آبل نوشتم که در نظر دارم درباره آزادی شوهرش با وزارت دادگستری مذاکره کنم، ولی لازم است او نیز بنوبه خود با حکومت شوروی وارد مذاکره شود. و تأمل جایز نبود.

این طرح، بمعنای آغاز مذاکرات احتمالی بود. «مادام آبل» و دوستانش فوراً متوجه موضوع شدند و آنکاه با واسطه من یک رشته مکاتبه بین مادام آبل و خانواده پاورز آغاز گردید که بموجب آن، مادام آبل حتی از پدر پاورز تقاضا کرد که از پرزیدنت کنندی تقاضای عفو آبل را بکند! در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۱ عاقبت نامه‌ای که از مدتی قبل منتظرش بودم برایم رسید و مادام آبل برایم نوشت:

« از تمام مکاتبات قبل چنین مستفاد میشود که فقط یک راه باقی مانده و آنهم آزادی ناگهانی شوهرم و فرانسسی پاورز میباشد»

من بلافاصله بواشنگتن احضار شدم و در آنجا بمن اطلاع داده شد که از طرف مقامات عالی

تصمیم گرفته شده است که اجرای يك مبادله آبل (پاورز) بنفع مصالح ملت است .

سیس بمن اعلام گردید که خوب است برای مذاکره در باره چگونگی این مبادله با آلمان شرقی عزیمت کنم . با عجله قبول کردم و موضوع از جنبه مأموریت خارج شد . ولی با این وصف امریکا درین مورد فداکاری بزرگی میکرد ، و يك استاد مسلم جاسوسی را که پس از ۵ سال زندان که -ترین اثری دال بر همکاری از خود نشان نداده بود ، به مفت آزاد میساخت . من بمقامات مسئول گفتم :

- آیا میدانید اطلاعاتی که آبل جمع آوری کرده است برای کشورش چه ارزشی خواهد داشت ؟ علم و شناسائی او از امریکا او را بصورت يك شخصیت ایده آل ، برای تصدی شعبه امریکادر ستاد کل سرویس مخفی شوروی در آورده است .
جواب دادند ،

اگر ما مردی نظیر آبل را . در فاصله زیادی از کشور خود دستگیر میکردیم آنوقت ، مسئله «عدم شرایط مبادله » او حل میشد . حالا که ما موفق نشده ایم او را در رأس یکی از سرویس های کاملاً مخفی خود جای دهیم روسها که سوء ظنشان از ما بیشتر است ، بمراتب اینکار را نخواهند کرد . آبل ۹ سال نزد ما ماند تا معاووش با او خیانت کرد ، اکنون که او را آزاد می کنیم در درجه اول تخم بدبینی و سوء ظن در ذهن روسها می پاشیم و آنها را مردد می سازیم که مبادا ، او «معامله ای» با ما کرده باشد ! احتمال قوی میرود که روسها او را بعنوان يك مشاور و معلم مجرب بکار بکمارند و اگر بخواهند بار دیگر از او استفاده کنند ، بعلت کبر سن و بیماری وی این استفاده بسیار محدود و مختصر خواهد بود !

این استدلال بنظرم کاملاً عاقلانه آمد .

قرار شد طبق معمول مسافرت خود را در
اروپا از لندن شروع کنم . بایک هواپیمای تجارتي

باروپا آمدم و از مأموریت محرمانه‌ای که کسب کرده بودم حتی بر قفاوشر کایم چیزی نگفتم، قبل از حرکت از واشنگتن نامه‌ای برای مادام آبل در لایبزیگ فرستادم و در آن باو تذکر دادم که سلسله حوادث تکامل خاصی پیدا کرده و لزوم يك ملاقات فیما بین ما فوری شده است و افزودم ،

«من روز سوم فوریه ۱۹۶۲ مقارن ظهر ، در سفارت شوروی در برلین شرقی منتظر شما خواهم بود . توجه کنید که بهیچوجه درباره این ملاقات از طرف یکی از ما نباید سروصدائی ایجاد گردد . اگر محلی که برای ملاقات معین کرده‌ام بنظر شما مناسب است ، تلگرافی فقط باین شرح بآدرس دخترم در نیویورک بفرستید ، سال خوش و خرمی را برایتان آرزو میکنم !

پس از ارسال این نامه لازم بود من يك مدرک رسمی در دست داشته باشم تا حکومت شوروی بداند که من از جانب دولت امریکا عمل می‌کنم و از مأموریت من بمنظور بررسی امکان آزادی آبل پشتیبانی نماید . این مدرک يك روز بعد از ظهر بمن تسلیم شد ، مفاد آن خیلی دقیق ، احتیاط آمیز و آرام بود و هیچگونه تغییری در آن معمول نگردید و وقتی من وارد خاک آلمان شرقی شدم واقماً فقط همین يك قطعه کاغذ را بعنوان سند مأموریت خود داشتم .

روز ۲۵ ژانویه ۱۹۶۲ ، ساعت ده صبح ، من تلگرامی از دفتر نمایندگی ام در برلین دریافت داشتم که جمله معهود در آن نوشته بود و بموجب آن معلوم میشد که ملاقات ما در برلین صورت خواهد گرفت . خود تدارک سفر خود را بلندن دیدم و پس از صرف ناهار به هاروارد کلاب عزیمت کردم تا برای آخرین بار قبل از عزیمت بمحل مأموریت با نماینده رسمی دولت امریکا ملاقات کنم . درین ملاقات من جزئیات مسافرتم را برای او شرح دادم و او گفت بمحض رسیدن بلندن باید منتظر رسیدن دستورات نهائی باشم . او بمن گفت که مأمورین آلمان شرقی يك

پرایور دستگیر کرده و تحت عنوان جاسوسی مورد تعقیب قرار داده اند
پرایور قبل از ساختمان دیوار برلین ، در آلمان شرقی مشغول
بررسی امکان توسعه مبادلات تجارتي دنیای آزاد با کشورهای
پشت پرده آهنین بود تا نزد کترای خود را تکمیل کند و بر اساس
همین تحقیقات، اطلاعات جالب جمع کرده بود که از نظر
آلمان شرقی جنبه محرمانه داشت و باعث شد که آن دولت يك
محا کمه تبلیغاتی برای او برآه بیندازد ، دادستان آلمانی علماً
برای او تقاضای اعدام کرده بود و اینطور استنباط میشود که غرض
از آن جلب توجه افکار عمومی امریکائیان و بالاخره نوعی
شناسائی حکومت آلمان شرقی از طرف امریکا ، بمنظور جلب
عفو فردريك پرایور بود ، علاوه بر این در همین موقع يك دانشجوی
دانشگاه پنسیلوانیای امریکا بنام هاروین ما کینن نیز ،
هنگامیکه بعنوان توریست در شوروی گردش میکرد ، و از
ساختمانهای نظامی عکس بر میداشت دستگیر گشته و پس از
محا کمه به ۸ سال زندان محکوم گردیده بود .

بمن گفته شد که فوگل ، « وکیل مادام آبل » در آلمان
شرقی ، مدعی است که وکیل خانواده پرایور هم هست . او مدتی
قبل به میسیون امریکائی در برلین پیامی فرستاده و ضمن آن اعلام
کرده بود که « مادام آبل » اطمینان دارد که آزادی
پرایور و ما کینن ، در صورت مبادله آبل - پاورز قطعی خواهد بود
مأمورین ما ، اهمیت زیادی برای عقاید آقای فوگل قائل نمیشدند .
حکومت مرا مأمور کرده بود که در عین حالیکه بمأموریت
اساسی خود مبتنی بر مبادله آبل به پاورز میپردازم ، از هیچ
اقدامی برای آزادی ما کینن - پرایور خودداری نکنم و من هم
تصمیم گرفتم برای هر سه نفر اقدام کنم .

دوست عالیرتبه من در هاروارد کلاب بمن گفته بود
که قرار شده است من به تنهایی بآنسوی دیوار سفر کنم . من
باو تذکر دادم که طبق دستورات واشنگتن باید
يك افسر امریکائی که زبانهای روسی و آلمانی را

بخوبی بلد باشد. با من بیاید و غرض از اعزام این افسر آن بود که مأموریت من در عین حال يك ارزش دیپلماتیک با تمام مصونیت‌های آن پیدا کند و ولی مأمور مزبور جواب داد که این نقشه تغییر کرده ، زیرا چنانکه افسری همراه من بیاید هر اتفاقی بیفتد ، گرفتاری بزرگی برای حکومت رخ خواهد داد ، و بعلاوه وقتی دولت امریکا آلمان شرقی را برسمیت نشناخته باشد ، مأموریت با جنبه دیپلماتیک در آن کشور معنایی ندارد . من میبوت ماندم زیرا اگر چیزی بمن چسبانده میشد کاملاً تنها میماندم. رفیقم گفت که وضع شما طوری است که هیچ اشکالی برایتان فراهم نخواهد آمد ، و بعلاوه شما مستقل از حکومت (ظاهراً) عمل میکنید و چون او را بانگاہ تمسخر آمیز و تردید آمیزی نگریستم او با عجله و بالحنی مخصوص بمن فهماند که اگر هر اشکال پیش بیاید توسط مقامات عالیه، حل خواهد شد و نگرانی نداشته باشم. و لازم است هیچ یادداشتی از سفر خود بردارم و در ضمن هیچ اسلحه‌ای حمل نکنم .

با این ترتیب، بدون هیچ حادثه‌ای در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۶۲ بلندن رسیدم و در کلاریج هتل سکونت کردم و اندکی بعد از ورود خود «بامرد سفیدپوشی» روبرو شدم که بمن اعلام کرد، مسافرتم به برلین شرقی، برای روز دوشنبه پیش بینی شده است .

قرار بود بقیه مسافرت را با اسم مستعار آقای دنیس انجام دهم. «مرد سفیدپوش» مقداری پول آلمان غربی در اختیارم گذاشت و من هم با شری براندی معروف صبحانه کلاریج هتل ازو پذیرائی کردم .

در اثنائیکه در اتاق خود در هتل کلاریج لندن استراحت

میکردم بیاد دوران خدمت در او. اس. اس. در دوران ۲۴۲ جنگ بین‌المللی دوم افتادم که برای حفظ ارتباط

با سران دول متواری، اروپا درین هتل مسکن گزیده بودیم.
پادشاهان سابق یوگوسلاوی و رومانی در آن آپارتمان
جداگانه‌ای داشتند درحالی‌که درسالن عمومی هتل مردم برای
ملاقات آنها و سایر رجال ازدحام میکردند، و امروزهم، سالن
پذیرائی هتل شلوغ بود، درمیان این ازدحام عجیب، چند نفر
آقای دنیس مثل من وجود داشت .



مأموریت در برلین شرقی

روز جمعه طبق قرار قبلی «آقای سفیدپوش» قبل از سیدم به کلاریج هتل آمد و باتفاق هتل را ترک کردیم. من از مدیر پذیرائی هتل درخواست کردم که کلیه نامه‌ها و تلگراف‌ها را که برایم می‌رسد نگهدارند زیرا برمیگردم و تلگرافی برای زنم مخابره کردم. چندتن از دوستانم هم مرا برای چند روز به آیرس دعوت کرده بودند که جوابشان را دادم.

وقتی به کانوک اسکوایر رسیدیم زن جوانی که بدون شك از مأمورین سرویس امنیت بریتانیا بود بمانیپوست و در عقب اتومبیل کوچک مانشت و «آقای سفیدپوش» ما را بپایگاه هوایی بریتانیا در صحرای مجاور برد، باران میبارید که به پایگاه رسیدیم وزن جوان علامت شناسائی داد، لحظه‌ای بعد مردی با کلاه ملون و قیافه عبوی از اطاقك مجاور پاسدارخانه خارج شد و با احترام من کلاه را از سر برداشت و در عقب اتومبیل نشست و گذرنامه خواست. طبق دستور فقط صفحه ویزا شده گذرنامه را ارائه دادم و او آنرا با مهر خروج هور کرد.

اتومبیل از پایگاه خارج شده در پیست دورافتاده‌ای در کنار یک هواپیمای ۴۵- C ایستاد. زن جوان بمن سفر بخیر گفت، مرد ناشناس هم کلاه را بعلامت خدا حافظی از سر برداشت و من وارد هواپیمایم کاپیتن مک آرتور، افسر نیروی هوایی امریکا بعنوان خلبان خود را بمن معرفی کرد و بزودی از روی زمین برخاستیم او بعد از یک توقف کوتاه در فرودگاه

و یسپادن آلمان از طریق دالان هوایی بطرف برلین شرقی براه افتادیم و در میان باد و بوران بفرودگاه تمپلهوف رسیدیم. يك امریکائی بنام بوب درینجا با اتومبیل کوچک خود منتظرمان بود. باد و بوران تبدیل به برف شده بود و برف چنان سنگینی میبارید که کسی متوجه سرعت حرکت ما نشد. وقتی به مقابل ساختمان حکومتی رسیدیم سرعت وارد اتاقی شدیم و بوب پرده‌ها را جلو آورده چراغ را روشن کرد تا بتوانیم لباس‌های برف‌آلود خود را عوض کنیم - او که در بین راه يك کلمه صحبت نکرده بود ابتدا از صحبت نکردن خود عذر خواست و گفت فکر میکرده است که پس از مسافرت از لندن به برلین بهتر دیده است مرا راحت بگذارد و حرفی نزند؟

وی که در حدود چهل سال داشت و بلند بالا و زیبا و خوش اندام بود گفت :

- شما درینجا باید تنها زندگی کنید فقط يك کلمت آلمانی صبح‌ها می‌آید و اطاقتان را مرتب میکند و برای شما صبحانه می‌آورد. ما برای راحتی شما هر کار کرده‌ایم. طوریکه از روزنامه‌های روز تا سیگار امریکائی و شراب کهنه ۱۲ ساله و مجلات مصور همه چیز برای شما فراهم است.

سه ساعت بعد در حالیکه از همه چیز صحبت می‌کردیم جز درباره مأموریت‌م در کافه کوچکی واقع در حاشیه یکی از خیابانها شام خوردیم و با اتومبیل به هیلتون هتل برگشتیم. بوب، بلطایف الحیل بمن فهماند که پس از مأموریت‌م به برلین شرقی، روز بعد من باید بوسیله شماره تلفنی که در دفتر تلفن ثبت نیست ولی باید رقم آنرا بخاطر داشته باشم با او تماس بگیرم. این تلفن در تمام مدت شبانه روز تا موقعیکه من در برلین شرقی بودم، مطلقاً و بطور آزاد در اختیار من بود.

• صبح روز بعد، در حالیکه باران شدیدی بروی برف روز قبل می‌بارید از خواب برخاستم. بوب فوراً رسید

و بعد از صرف صبحانه، نقشه مسیری را که من باید بپیمایم بمن نشان داد، این نقشه درست از دروازه‌ای که بروی دیوار معروف برلن باز شده بود رد میشد. ابتدا میبایست بوسیله قطار هوایی برلن غربی که از بالای دیوار میگذشت بنخیابان فریدریش واقع در برلن شرقی بروم. فقط عده معدودی از کارگران مجاز آلمان شرقی و مسافرین منطقه بیطرف ازین مسیر عبور میکردند. وقتی از مترو پیاده شدم، میبایست از پاسگاه پلیس بگذرم و در خیابان معروف **اونتروتن لیندن** بسفارت شوروی بروم.

اتومبیلی فوراً ما را به ایستگاه مترو برلن غربی رساند. برف غوغا میگرد و من يك بلیط رفت و برگشت گرفتم و از اولین سکو بالا رفتم. بیست دقیقه طول کشید تا به فریدریش اشتراسه رسیدم. بدین طریق ما از روی دیوار، که شدیداً توسط «وپوها» (پلیس) آلمان شرقی محافظت میشد گذشته بودیم. وپوها، هفت تیر بکمر و مسلسل در دست داشتند. در موقع پیاده شدن صفی از مسافرین تشکیل شده و پس از هر ده دقیقه یکی دو نفر میتوانند پس از تحمل تجسسات و بازجوئی‌های مقامات وپو از پاسگاه عبور کنند و وارد شهر شوند. چون ساعت نزدیک ۱۱ ر ۵ بود من از جای خود بر خاسته در صفا ایستادم و بطرف نزدیکترین «وپو» رفتم. و باقیافه خندانانی با و اعلام کردم که در سفارت شوروی با کسی وعده ملاقات دارم. او بلافاصله بحال خبردار ایستاد و مرا با حال احترام بسرصف برد. دو مأمور گمرک که اونیفورم بتن داشتند محرمانه از من پرسیدند که چقدر پول همراه دارم جواب دادم که در حدود بیست مارك، و (طبق دستور بوب) اعلام کردم که در هتل هیلتون برلن غربی ساکنم. آنها يك ورقه چایی برای امضا بمن دادند و نمونه دیگری را بعنوان ویزا به گذرنامه من چسباندند. سپس بمن اجازه داده شد که وارد ایستگاه مترو شوم و در اینجا بود که برای اولین بار زندگی و خشونت محیط سرد و نفرت انگیزی را که در برلن شرقی حکم فرماست حس کردم.

من در تابستان و پائیز ۱۹۴۵، و پس از محاکمه معروف نورنبرگ در برلن اقامت کرده بودم ولی هرگز آنرا اینقدر تنها، ساکت، خمود، موحش و وحشتزده ندیده بودم. البته در ۱۹۶۲ دیگر از انبوه‌های جسد، وتل‌های خرابه خبری نبود ولی گوئی که گلوی مردمی را که با خمود و تأثر و اندوه تمام راه می‌رفتند نیروی مجهولی می‌فشرد. و آنان را بطرز موحشی به یأس و حسرت می‌افکند. در میان برف شدید، خود را بخیبان اونتردن لیندن رساندم. در خم یکی از کوچه‌ها چشم بدسته‌ای از جوانان که یقه‌های بالا آمده و لباس‌ها و کفش‌های مندرسی داشتند افتاد، و اندکی بعد دانستم که ازین گونه دسته‌ها، در برلن شرقی فراوانند و اغلب در لابلای خرابه‌ها و عمارات منهدم شده و متروک بصورت دسته‌های سرگردان زندگی میکنند. مردم برلن غربی بعداً برایم حکایت کردند که روس‌ها نسبت باین عده روش اغماض دارند، و فقط گاه‌گاه که شرارت آنها معذبشان میکند باعمال شدت متوسل میشوند.

وقتی سفارت شوروی رسیدم، از شدت بهت و حیرت بر جای می‌خکوب ماندم خیابان اونتردن لیندن که روزگاری معروفترین و زیباترین خیابان برلن بود. چنان خرابه و تهی و خالی از سکنه بنظر میرسید که تا چشم کار میکرد، عربان و ساکت بنظر میرسید، فقط چند نفر ولگرد درین خیابان دیده میشدند. متصدی اطلاعات سفارت شوروی بمن اطلاع داد که قرار ملاقات من باشخص مورد نظر در ساختمان کنسولگری شوروی که در مجاورت سفارت واقع است معین شده است و من بعد از تصدیق مدارک خود توسط مأمورین روسی، بساختمان مجاور رفتم و زنگ را بصدادر آوردم و وارد سرسراشدم.

درسرسرا، ناگهان دختر جوان و زیبایی باخوشحالی سراغ من آمد و در برابر بهت و حیرت فوق‌العاده من گفت:

— آقا سلام! حالتان چطور است، من دختر

رودلف آبل هستم.

وسپس اشاره بیک خانم نسبتاً مسن و یک مرد جوان کرده گفت ،

- این خانم هم مادر من و آن آقا پسر عمومی هر دو ریواست!
من بدون آنکه چیزی بگویم دست آنها را فشردم .
«دختر آبل» تقریباً سی و پنج سال داشت و انگلیسی را بسیار خوب حرف میزد ، و بنظر بسیار باهوش و مکار میآمد « مادام آبل» مثل زنان کدبانوی معمولی روسی بود که قریب ۶۰ سال داشت . اما «پسرعمو» در یو که هیچ حرف نمیزد و فقط میخندید مردی بود تقریباً ۵۵ ساله که مرتباً دستهای بزرگ خودش را باز میکرد و می بست و من یقین کردم که عضو پلیس مخفی آلمان شرقی بود ، و رفتارش چنان وحشتناک بنظر میرسید که خودم او را به او تواریخگر معروف تشبیه کردم .

یک لحظه سکوت حکمفرما شد ولی بمحض آنکه خواستم از موقع استفاده کنم و سیکاری آتش بزدم ناگهان «مادام آبل» با حال زننده ای خود را بطرف من انداخته با لهجه زننده و انگلیسی ناقصی فریاد زد :

- حال شوهر بیچاره ام رودلف چطور است ؟

و وقتی جواب دادم خوب است ، چنان گریه را سرداد که تا چند دقیقه نتوانست جلو خود را بگیرد . « دخترش» مرتباً بیشت او میزد تا ساکت باشد و «پسرعمو» دنبال آب دوید . و من حاج و واج ماندم ! «دختر» از من پرسید :

- آخرین نامه پدرم بر روی کاغذهای قبلی نوشته نشده بود ؟ می خواستم ببینم که اصولاً چرا مهر و اشنگتن داشت ؟
جواب دادم :

- من عمداً آنرا بدون اطلاع همکارانم در واشنگتن پست کردم تا کسی از آن اطلاع حاصل نکند ، بعلاوه طی نامه ای بیدرتان اطلاع دادم که بچه منظوری قصد مسافرت ببر لندن دارم ولی خواهش کردم این نامه را از طریق معمولی با و نرسانند .
این نامه پس از آنکه در زندان ایلانا اورا بوسیله

بلندگو بدفتر احضار کردند بوی تسلیم شد تا سایر زندانیان از آن اطلاع حاصل نکنند . و جواب او نیز مستقیماً بواشنگتن فرستاده شد .

«مادموازل آبل» قدری آرام گرفت و گفت ،

– چه موقعی بمبادله او مبادرت می کنید ؟
معلوم بود که او هنرپیشه زبردستی است و کاملاً سخنان قهرمان اصلی فیلم را دوبله می کند . جواب دادم ،
– اگر همه چیز بروفق مراد باشد ، همین امروز .
– حال پدرم در زندان چطور است ؟
– بسیار خوب است . زندان اتلانتا زندان نمونه ایست و برای هنرمندان آتلیه هم دارد و او روزها در این آتلیه تقاضی میکند .

– يك قفس اگر طلائی هم باشد ، باز قفس است !
مادام آبل شنیدن این حرف باردیگر بهوق افتاد و من بتدریج درین فکر فرورفتم که این صحنه سازی کی پایان خواهد یافت چندبار وقتی من سیکار آتش می زدم مادموازل آبل اظهار تمایل به سیکار من کرد و دفعه دوم که من وانمود به نشنیدن کردم ، متوجه شدم که «پسر عموی» عزیزش باو سیکار تعارف کرد . او دوبار کبریت هم خواست و چون از جای نجنبیدم پسرعمو مجدداً بدادش رسید !

تقریباً نزدیک ظهر بود که سرانجام در سمت چپ-ر سرا باز شد و مرد بلندقد خوش لباس و آراسته ای که عینک بی دسته بر چشم داشت وارد گردید . او مانند کسیکه فوق العاده بخود مطمئن است خود را بعنوان ایوان الکساندر ویچ شیشکین دبیر دوم سفارت شوروی در آلمان شرقی بمن معرفی کرد و از من پرسید :

– شما آلمانی حرف می زنید .

– خیلی خوب نه ،

– بسیار خوب پس بهتر است با یکدیگر

انگلیسی حرف بز نیم .

وازا دعوت کرد که بسالن کنفرانسی که پشت دفتر کارش واقع بود برویم و مارا دعوت بنشستن کرد ، سندلی درین اتاق باندازه ما چهار نفر بود و در تمام مدتی که ما صحبت می کردیم یک کلمه ازدهان «مادام آبل و دخترش» بیرون نیامد و فقط موقعی که شیشکین ازو پرسید که آیامی توانند دوشنبه بعد برای یک ملاقات مجدد بمحل سفارت بیایند ، دختر جواب داد ، بلی ا شیشکین نسبت بمادام آبل و دخترش طوری رفتار می کرد که نسبت به هنر پیشگان درجه دوم یک تا تر .. من باو گفتم که یک وکیل دعاوی خصوصی هستم و وقتم محدود و مصروف مشاغلم می باشد و تجدید ملاقات مامستلزم فداکاری زیادی از طرف من است زیرا بهر حال من باید بفکر درآمد زندگی ام باشم و نمیتوانم مدت زیادی در برلن بمانم و بهمین جهت طالب جواب فوری هستم شیشکین با انگلیسی فصیحی گفت : حق باشماست و مقصود شمارا خوب می فهمم .

اوسپس ازمن پرسید که باچه وسیله ای ببرلن مسافرت کرده ام من بطور خلاصه باوجواب دادم و اورا مطمئن ساختم که طوری محرمانه و خصوصی مسافرت کرده ام که جز چند تن از مقامات عالیرتبه ، کسی نمی داند که من اکنون در کجا هستم . شیشکین سرانجام پرسید که در برلن غربی ساکنم ؟ و جواب دادم که میسیون امریکائی محل اقامتی برایم در نظر گرفته است که از اسم و آدرس و هویت مالک آن بی خبر هستم . عاقبت از جای برخاسته جداً شیشکین رامخاطب قرار دادم و گفتم :

— آقای دبیر سوم . من فقط بیک دلیل ببرلن آمده ام و آن اینکه ، آقای فوگل یکی ازوکلای آلمان شرقی بمن اطلاع داده بود که مشتری اش مادام آبل تصور میکند که اگر بتوانم اجازه آزادی شوهرش را در امریکا بگیرم احتمال دارد پاورز و پرایور و ماکی نن نیز که اینک در شوروی زندانی هستند آزاد شوند . من باتکاء این پیشنهاد موافقت دوستم را

جلب کردم که ظرف چهل و هشت ساعت ، اگر توافق لازم انجام شود ، آبل رای در قبال آز این سه نفر آزاد کنیم .

شیشکین با انگشتان خود روی میز مدتی ضرب گرفت و من نامه رسمی سرویس عفو و بخشایش وزارت دادگستری امریکارا باودادم و او با آنکه گفت ، نامه مهمی است . جواب دادم که این نامه طوری نوشته شده که از هر گونه تعبیر و تفسیر و جزئیات عاری باشد . شیشکین عینکش را برداشت و تمیز کرد و گفت ،

- قریب یکسال است که خانواده آبل با آلمان آمده و از کنسول گری تقاضای مبادله او را کرده اند . من بآنها گفتم که باید ببینم حکومت شوروی حاضرست ، پاورز را بجای آبل آزاد سازد یا خیر . و چون جواب مساعد مسکورا دریافت داشتم حاضر شدم باشما ملاقات کنم زیرا در امریکا محافل فاشیستی وجود دارند که آبل را با آلمان شرقی و اتحاد شوروی نسبت میدهند و ازین اتهام در امریکا استفاده تبلیغاتی ضد شوروی میکنند . ما علاقه مندیم بمنظور تفاهم وسیع بین کشورهای ما ، این تبلیغات زیان بخش قطع گردد . اما درباره پزایور و ماکی نن من باید بشما بگویم که هنوز نام آنها را نشنیده ام و شما عوامل جدیدی را وارد بحث کرده اید که من آمادگی لازم را برای مذاکره درباره آنها ندارم .

من جواب دادم که اگر او آمادگی برای مذاکره درین باره ندارد . من نیز دستور دیگری از حکومت خود دریافت نداشته ام و باید برگردم و افزودم ،

- من فقط برای مبادله آبل و قبول تعهد فوکل باینجا آمده ام و بمحض آنکه توافق ما با اطلاع واشنگتن برسد . آبل فوراً بایک هواپیمای نظامی با تفاق رئیس کل زندانهای وزارت دادگستری امریکا ببرلن خواهند آمد و فرمان آزادی او را که بامضاء پزیدنت کنفی رسیده است با خود خواهند

آورد. و ما پیشنهاد میکنیم که محل این مبادله پل گلی نیکر باشد. در برلن اشخاصی که بتوانند پاورز را بشناسند حاضرند. خانواده پرایور نیز هستند و پیدا کردن اشخاصی که بتوانند ما کی نزا را بشناسند نیز سخت نیست و بنا بر این برای شما فقط این کار باقی مانده است که درباره آزاد شدن آبل هر چه زودتر تصمیم بگیرید.

شیشکین سکوتی کرد و پرسید :

— شما مطمئنید که فرمان آزادی او با مضاء پرزیدنت

کندی رسیده است ؟

— بلی اطمینان رسمی دارم و شرط این فرمان نیز آنست که آبل بهیچوجه مجدداً پایش را با آمریکا نکندارد و الا باید تمام مدت زندانی را که اکنون برایش مقرر شده است تحمل کند. علاوه بر این مطبوعات آمریکا از مبادله او استقبال کرده اند و اگر ما وقت را تلف کنیم، ممکن است بر اثر حادثه غیر مترقبه ای و یا بر اثر تحولات اوضاع داخلی، این زمینه مساعد مرتفع گردد.

شیشکین ازینکه من يك نسخه بیشتر از نامه وزارت دادگستری در اختیار نداشتم تعجب کرده و اظهار داشت که لازم بود نامه مخصوصی هم از میسیون امریکا در برلن غربی داشته باشم من جواب دادم که اگر این نامه کافی نبود، معنی نداشت که هزاران کیلومتر راه را برای رسیدن باین مکان بپیمایم. شیشکین سرانجام گفت :

— ولی من امروز نمیتوانم درباره پیشنهادهای شما مذاکره کنم. من مجبورم آنها را با اطلاع دولت خود برسانم. من ناگهان بطرف مادام آبل برگشته باخشم و ناراحتی زیاد گفتم :

— فوگل بمن نوشته بود که شما این پیشنهادها را کرده اید. راست نوشته بود یا نه ؟

زن بی آنکه يك کلمه بگوید با وحشت مرا

نگریست شیشکین سخن مرا قطع کرد و گفت :

- بهر حال، فعلا بیش از این نمیتوان بحث کرد. من عجله
و خشم شمارا بحکومت خود گزارش خواهم داد .

و افزود که میل دارد نامه وزارت دادگستری امریکا
را نگهدارد. بیا و تذکره دادم که چنین امری ممکن نیست مگر
آنکه فتوایی آنرا ببردارد. شیشکین جواب داد ،

- من يك مقام رسمی سفارت شوروی هستم و وقتی
بشما میگویم که آنرا بشما بر میگردانم، شما باید بنظر من اطمینان
کامل بسخناتم داشته باشید.

موافقت کردم و مذاکره خود را قطع نمودیم تا بتوانیم در
یکی از کافه های مجاور ناهار بخوریم . قرار شد در اثنائیکه من
ناهار میخورم ، او گزارش خود را بمسکو مخابره کند و پس از
اخذ جواب ، بعد از ظهر آنرا ادامه دهیم .

بعد شیشکین اصرار کرد که چون روز شنبه است ،
احتمال دارد مسکو روز دوشنبه جواب بدهد زیرا یکشنبه
تعطیل است .

من تأکید کردم که وقت ندارم و بهر حال باید پس از دریافت
جواب چهل و هشت ساعت بعد آبل را به برلین بیاورم او قرار
گذاشت که من به برلین غربی برگردم و او بمن تلفن کند. نمره
تلفونی را که بوب در برلین غربی بمن داده بود. باو دادم، و
افزودم که چون این تلفون آزاد است او در هر لحظه و هر ساعت
شب و روز و روز تعطیل میتواند بمن تلفن کند و حکومت من
برای انجام وظیفه ام این تسهیلات مهم را کاملا برایم فراهم کرده
است. شیشکین عاقبت پرسید،

- پس مقصود شما آنست که ما سه نفر را در مقابل
یکنفر عوض کنیم؟

- بلی، یکنفر هنرمند، همواره بهتر از سه نفر آماتور
است .

در چشمانش خواندم که عقیده مرا راجع با بلی
چگونه درک کرده است. آنگاه او از من پرسید که در

موقع ورود ببرلن شرقی دچار اشکال شده‌ام یا نه و چون ما چرا را شرح دادم گفت چطور دولت شما اتومبیلی در اختیارتان نگذاشت؛ گفتم که علت این امر احترام از از روزنامه‌نگاران و ایجاد سروصدا بود سپس کارتهای شناسائی خود را با یکدیگر رد و بدل کردیم و من بهمراهی «خانواده آبل» دفتر او را پس از دو ساعت مذاکره ترک کردم در خیابان، با اصطلاح دختر آبل از من پرسید،
- شما میل ندارید آقای فوگل را به بینید؟

جواب دادم که. تعیین لزوم این ملاقات بعهده سفارت شوروی است. - او گفت،

- پرایور در آلمان شرقی دستگیر شده و نمی‌فهمم که دستگیری او چه ارتباطی با سرنوشت پدر من دارد.
جواب دادم .

- وقتی فوگل نامه مربوطه را برایم نوشت، من اطمینان پیدا کردم که با اجازه مادر شماست، ولی اگر او مطلب را اشتباهاً یا بطرز دیگری برای من نوشته است لزوماً من نباید اکنون در برلن باشم .

در چهار راه بعدی دختر آبل بمن گفت که با اتفاق مادرش در یکی از هتلهای برلن شرقی اقامت دارد و یکدیگر را ترک کردیم .

در موقع مراجعت به برلن غربی، مأمورین مسلح پلیس آلمان شرقی سه چهار بار مدارك مرا بازدید کردند، یکبار گذرنامه من مدت‌ده دقیقه ضبط شد و در يك اطاق انتظار که روی میز وسط آن پراز کتا بچه‌های تبلیغاتی روسی بود منتظر ماندم و وقتی آزاد شدم اجباراً يك ساعت در انتظار رسیدن قطار ماندم . هنگام عبور از میان دیوار، صف طویل مأمورین مسلح پلیس را که با دوربین چشمی مراقب فرارهای احتمالی مردم برلن شرقی به برلن غربی بودند دیدم. عده‌ای ازین پلیسها زن بودند. چون شب نزدیک میشد پروژکتورها هم شروع بکاوش کرده بودند [تا حتی از فرار مردم بوسیله کانال باریکی که یکسر آن به برلین غربی متصل

میشد جلو گیری بعمل آورند.

وقتی سرانجام وارد، بار هتل هیلتون برلین غربی شدم
بوسیله تلفن مخفی ورود خود را به بوب اطلاع دادم او فوراً آمد
و من جریان فعالیت خود را بواشنکتن نوشتم و باو دادم تا
بفرستند و پس از شام جزئیات امر را نیز شرح دادم. بعد از
هریک از «مسافرت» هایم به پشت پرده آهنین وضع بهمین قرار
بود.

مذاکره بخاطر يك

جاسوس

ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوشنبه مستقیماً به سفارت شوروی در برلن شرقی رفتم . اینبار ابدأ معطل نشدم و کنترل و دشواری را تحمل نکردم باز هم در موقع عبور از دیوار، پست های نگهبانی ، مسلسل ، پروژکتور ، سگ پلیس را دیدم . در خیابان اونتردن لیندن فقط دو نفر را دیدم که باقیافه بشاش بطرز راحت و آزادی راه میرفتند و میگفتند و میخندیدند و ایندو نفر نیز ، دو افسر شوروی بودند .

باید اعتراف کنم ، هرگز ، در برلن شرقی من اثری از نیروی نظامی و سلاح های سنگین نظیر توپ و تانک ندیدم ولی همیشه آتمفرطوری بود که آدمی وجود يك اشغال نظامی را با تمام وجود خود حس میکرد .

در مقابل سفارت شوروی ، مأمورین پاس میدادند . وقتی زنگ در کنسولگری را بصدا در آوردم ، مأمور پذیرائی کنسولگری مرا به سرسرا راهنمائی کرد . دیوارها پراز عکس خروشچف و تصاویر بزرگ آخرین تظاهرات عظیم در مسکو بود . مأمورین سفارت مثل مورچه میرفتند و میآمدند بطوریکه تشخیص آنها از یکدیگر برایم مشکل بود . بنظر میرسید (و این اطلاعات را من قبلاً داشتم) که این مأمورین بزبانهای روسی ، آلمانی و انگلیسی بخوبی

حرف میزنند و طوری رفتار میگردند که کاملاً رجحان «و آقا منشی» آنها را نسبت به مراجعین نشان میداد، وقتی وارد سرسرا شدم دختر آبل و پسر عمویش «دویو» نشسته بودند و مادام آبل ظاهر آدر هتل خود مانده بود. دختر آبل از من پرسید:

— انشاءاله خبر خوشی دارید؟

جواب دادم که باید شیشکین بیاید تا بگویم. شیشکین لحظه ای بعد وارد شد. او بمحض ورود در برابر دختر آبل خم شد و با «دویو» سلام و علیکی کرد، اما با ودست نداد و در عوض بدون آنکه اعتنائی به حضور آن دو بکند از من خواهش کرد که مستقیماً با ناقتش بروم و بتنهائی با او مذاکره کنم. من یادداشتی را که آلن لایتر رئیس میسیون امریکا در برلن درباره مأموریتم در سفارت شوروی در برلن شرقی، بمن داده بود. با و ارائه دادم و اظهار داشتم که لایتر از هدف مأموریت من نیز اطلاع دارد و باین جهت نامه خود را بر روی کاغذ وزارت خارجه امریکا و از طرف شخص وزیر خارجه تنظیم و امضاء کرده است. شیشکین پس از بازدید نامه گفت:

— من به حسن نیت شما اطمینان داشتم. حالا بگوئید به بینم که آیا جریان ملاقات روزشنبه ما را به دولت خود گزارش داده اید یا نه؟ و در تعقیب این گزارش چه دستوری دریافت داشته اید؟

جواب دادم:

— بلی، کاملاً گزارش دادم و دستور گرفتم که مجدداً بمحل ملاقات بیایم و به بینم شما چه دستور و تعلیماتی گرفته اید. شیشکین کیفی را که روی آن نوشته بود «دستورات مسکو» از کتف میز خود بیرون آورد و دستورا چنین خواند:

۱ — نظر بملاحظات انسانی که حکومت شوروی همواره

آنرا مدنظر داشته است با مبادله آبل - پاورز موافقت می کند.

۲ - چنین اقدام انسانی ، تبلیغات دائمی ضد شوروی را از بین میبرد و به بهبود روابط دو کشور کمک میکند.

۳ - اگر حکومت امریکا با آزادی ما کی نین علاقه دارد ، دولت شوروی آزاد ساختن او را در قبال آبل قبول میکند ، لیکن اگر ایالات متحده معتقد است که آبل را باید درازای پاورز ، ما کی نین مبادله نماید ، باید گفت که این امر غیر ممکن است و امریکائیان در اخذ تصمیم مختارند .

۴ - درباره پرایور باید دانست که اخذ تصمیم در مورد او در حدود صلاحیت مقامات شوروی نیست و این موضوع را حکومت ایالات متحده امریکا با دولت آلمان شرقی حل نماید . بوسیله مادام آبل و وکیل او فوگل ، که با آقای دونووان آشنا هستند و انعکاس مناسبی از ملاقات و ارتباط خود در حکومت آلمان شرقی بوجود آورده بودند میتوان استفاده کرد .

شیشکین گفت که درباره ترتیب مبادله ، خود مادام آبل با آقای دونووان (من) قرار خواهد گذاشت و پیشنهاد امریکائیان درباره محل آن ، یعنی پل گلی نیکر ، این محل بد نیست پرسیدم درباره ما کی نین ، آیا اگر آزادی اشخاص دیگری ، احتمالاً در امریکا صورت بگیرد و روابط حسنه ای بین دو دولت امریکا و شوروی بوجود بیاید ، ممکن است دولت شوروی ما کی نین را آزاد کند . شیشکین جواب داد که فوراً نمیتواند درین باره اظهار نظر کند زیرا دستوری درین باب دریافت نه داشته است ولی بسهم خود کوشش خواهد کرد که چنین رؤیائی تحقق یابد ..

من باو گفتم که پیشنهادهای او را با اطلاع دولت خود خواهم رساند و برخواهم گشت و تا ۸ ساعت دیگر جواب خواهم آورد ولی او گفت که لازم نیست دوباره زحمت بکشم و میتوانم جواب دولت امریکارا بوسیله پیک سیاسی بفرستم .

وقتی مذاکرات رسمی ما تمام شد ، شیشکین از

من پرسیده درازای زحمانی که برای آبل کشیده ام و

می کشم چه دستمزدی دریافت داشتم جواب دادم که او ده هزار دلار حق الوکاله بمن اختصاص داد که آنرا بین سه دانشگاه امریکا تقسیم کرد. شیشکین گفت ، بسیار اقدام شایسته ای بود !

من پرسیدم :

— حالا شما بمن بگوئید که چرا سفارت شما در برلن شرقی ، در وسط خرابه های جنگ بین الملل دوم و محل انفجار هزاران خمپاره و بمب قرار داده اید و هیچ اطراف آنرا تعمیر و ترمیم نکرده اید ؟

— برای آنکه ترمیم خرابیهای جنگ بین الملل دوم را در برلن هرگز ضروری و فوری تشخیص نداده ایم و در آینده نزدیک هم چنین خیالی نداریم .

وقتی از جا برخاستم تا خارج شوم ، شیشکین تا سرسرا مرا مشایعت کرد ، مادام-وازل آبل و آقای دریودر گوشه ای از خیابان منتظر من بودند خلاصه مذاکرات را با آنها گفتم و ماداموازل آبل اظهار داشت که آقای فوگل وعده داده است ما را بپذیرد . و هم اکنون در دفتر کار خود منتظر ماست. پرسیدم که فوگل چرا در سفارت بدیدار ما نیامد ؟ جواب داد او بقدری «مشتري» دارد که نمی تواند از دفتر کار خود خارج شود. سوار يك تا کسی شدیم و در اثنائیکه بطرف دفتر فوگل میرفتیم شروع بصحبت درباره سیستم مبادله کردیم . عاقبت قرار شد عصر روز سه شنبه ۷ فوریه ساعت ۱۰ صبح اینکار را در روی پل گلی نیکر انجام دهیم و اگر هراتفاقی برای هر يك از دو نفر مورد بحث بیفتد یا هوا خوب نباشد، همین قرار موکول بهمان ساعت و همان محل برای روز بعد گردد. هنگامی که بدفتر آقای فوگل رسیدیم ، پسر عمو دریو پول تا کسی را پرداخت و من در اثنای پیاده شدن نگاهی با طرف انداختم . هوا کمی تاریک بود. دفتر فوگل کاملاً شبیه يك با اصطلاح و کیل پر مشغله بود و ساختمان آن تازه بنظر میرسید لیکن تا ۵۰۰ متر اطراف آنرا چمن فرا گرفته بود ظاهراً در طبقه هم کف خیابان، افراد عادی

سکونت داشتند ما بر اهنمائی مادمو ازل آبل یکبار بدور ساختمان
 وپس گشتیم عمو «دریو» ساکت پشت سر ما میآمد. در طبقه اول
 مادمو ازل آبل زنگی را فشار داد و چند لحظه بعد آقای فوگل که مردی
 بلند بالا و سی پنجاه بنظر میرسد و موهای خاکستری رنگی داشت
 و میخندید، در را بروی ما باز کرد. اناقش بسیار مبله و مجهز
 بود. و شبیه دفتر کار یکی از نازرگانان و سرمایه داران امریکائی
 بود. او ابتدا از من پرسید که آیا میتوانم بخوبی بزبان آلمانی
 حرف بزیم یا نه، و چون بانگلیسی جواب دادم «نه آنقدرها
 خوب» در میان بهت و تعجب من، او از پسر عمودریو خواهش
 کرد که بعنوان مترجم بین ما صحبت کند و ازین طریق من حلاصه
 مذاکرات خود را باشیشکین باستحضار او رساندم. او اعلامیه ای
 را که از طرف دادستان کل آلمان شرقی صادر شده بود بدین
 شرح برایم خواند:

«اگر شرایطی که میدانید مورد موافقت مقامات امریکائی
 قرار گیرد با آزادی مشتری شما موافقت میگردد.

دادستان کل: وندلیش

کاملاً معلوم بود که این نامه بعد از نامه سرویس عضو
 وزارت دادگستری امریکا که نسخه آنرا به شیشکین داده بودم
 تنظیم شده است تاریخ این نامه ۲۵ فوریه ۱۹۶۲ بود ولی فوگل
 متن آلمانی آنرا بمن نشان نداد. من فتوکی آنرا خواستم ولی
 فوگل گفت که وسایل اینکار را ندارد. بعد زنگ زد و منشی
 خود را خواست و اظهار داشت که این خانم می تواند اعلامیه
 دادستان را بزبانهای فرانسه، انگلیسی یا ایتالیائی ترجمه کند
 و او اینکار را کرد و فوگل شخصاً این ترجمه را تطبیق نمود
 بعد از موضوع نامه، من از فوگل پرسیدم که اگر قرار مبادله
 چنانکه ما گذاشته ایم کاملاً مورد تأیید مقامات آلمانی باشد آیا آنها
 درست در ساعت و محل مقرر پرایور را تحویل خواهند داد یا نه
 و فوگل جواب داد بلی بدون شك ۱ و آنوقت از او

پرایور را که در برلن سرمایه‌بیرند، قبلاً از حضور من درین شهر و
 مذاکره‌ای که برای آزادی او بعمل آورده‌ام مطلع نساژند فوگل
 تأیید کرد، و بنا بر این برای ما کاری باقی نمانده بود جز آنکه من
 جریان پیشرفت مذاکرات و بهتر شدن وضع را بدولت خود گزارش کرده
 و شیشکین نیز همینکار را بکنند من در جریان مذاکره خود را
 خیلی محکم و در عین حال با حسن نیت نشان دادم بطوریکه وقتی
 صحبت‌هایمان تمام شد و خواستم خارج شوم، فوگل شخصاً
 مرا بدرقه کرد و یک تا کسی برایم گرفت. ما موازل آبل و در یو
 تا ایستگاه فرایدیش اشتراسه بامن آمدند، وقتی میخواستیم
 جدا شویم، مادموازل آبل از من پرسید که آیا اطمینانی بنتجه
 بخش بودن مذاکرات داپم یازه؟ و من صریحاً جواب دادم که از
 عکس‌العمل دولت خود در باره پیشرفت مذاکرات بی‌اطلاعم
 همچنان که فوگل نیز صریحاً اعلام نکرد که هر سه امریکائی
 را برابر تحویل آبل آزاد خواهند شد ولی اگر مقامات عالیه
 دودولت نیز با روح تفاهم و حسن نیت، کارها را مورد بررسی قرار
 دهند امید است توفیق حاصل گردد و آنگاه از یکدیگر جدا شدیم
 بار دیگر از دیوار گشتم. درواگنی که نشسته بودم،
 یک جوان چینی، یک مرد از اهالی بالکان و چند کارگر آلمانی
 و یک دائم‌الخمر نشسته بودند و شتابان خود را بهتل هیلتون
 رساندم و ساعت ۱۹ و ده دقیقه بود که بوب را پای تلفن خواستم،
 او گفت که بعلت دیر کردن من قدری نگران بوده است. بعد
 شام خوردم و می‌خواستم بخوابم که بوب ناگهان بسراغم آمد،
 و یک پیام تلفنی را که نشانی آنرا جز بشیشکین بکسی نداده
 بودم بمن ابلاغ کرد. از آن سوی سیم یکنفر آلمانی که از یک
 کابین تلفن در برلن غربی صحبت میکرد با صدای خفه‌ای گفته بود:
 - بعلت بروز مشکلات غیر مترقبه باید ساعت ۱۱ صبح
 فردا فوریه‌شمارا فوراً در دفتر کار خود ملاقات کنم. فوگل

يك بازی شطرنج

من و بوب بلافاصله پیام را مورد مطالعه قرار دادیم و در درجه اول دو نوع سوءظن در ما بیدار شد: من فکر کردم که اگر خودم ببر لر شرقی بروم بجای فوگل شیشکین را ملاقات خواهم کرد، و ناچار جریان را با او خواهم گفت تا بفهمیم چرا چنین پیامی فرستاده است. بوب نیز فکر میکرد که چنین وضعی در بین باشد و بهر حال باید مرا تبادر با او شنگتن اطلاع داده و قریب نیمه شب بود که او شنگتن بمانا کید کرد که بازی را بصورتی که جریان یافته است ادامه دهیم.

ساعت ده صبح روز بعد من ببر لین شرقی رفتم و زنگ کنسولگری شوروی را صدادر آوردم، صدائی از بلند گوی پشت هویت مرا پرسید و چون گفتم با شیشکین کار دارم در بخودی خود بار شد و داخل سرسرا شدم فقط يك افریقائی قوی هیکل در وسط سرسرا نشسته بود که یکی از مأمورین شوروی بسراغش آمد و او را تکان داد تا از حالت حیرت بیدار شود و من سرگرم مطالعه او راق تبلیغاتی که روی میز پهن بود شدم. يك ربع بعد شیشکین آمد و پس از آنکه ظاهراً از ملاقات ناگهانی من تعجب کرد، مرا بدفتر کارخویش دعوت نمود. من ماجرای ملاقات دیش خود را با فوگل و ترتیب اجرای مبادله را که با او و خانم آبل و دخترش گذاشته بودم با او گفتم و اظهار داشتم که پرایور و پاورز با آبل مبادله خواهند شد. لیکن امیدوارم ما کی تن بزودی بر اثر بهبود روابط امریکا و شوروی آزاد

گردد و افزودم که حکومت امریکا بدین طریق

موافقت خود را با پیشنهاد شوروی بمن ابلاغ کرده است. آنکاه در پیام رموزی که دیشب از فوگل دریافت داشتم سخن گفتم و تا کید کردم که وقتی این پیام را با اطلاع و اشنگتن رساندم همه چیز تغییر کرد. و بعد پیام را بطرف او دراز کردم. شیشکین آنرا گرفت و نگاهی بمقاد آن افکند و گفت: عجیب است، این جملات بچه معنی است؟ جواب دادم که من نمیدانم و درست بعلمت دریافت این پیام بسراغ او آمده‌ام زیرا این پیام از طریق خط تلفنی بمن رسید که نشانی آنرا فقط در اختیار او (شیشکین) قرار داده بودم.

شیشکین پرسید:

- وقتی شماره این تلفن را بمن میدادید، خانواده آبل

هم حاضر بودند؟

- بلی، اما من این شماره را روی ورقه‌ای نوشته مستقیماً

و محرمانه بشما دادم.

- درست است، ولی چشمهای بعضی اشخاص خیلی

خوب کار میکند!

من اطمینان داشتم که روسها از راهی که آمده‌اند

نمی‌خواهند برگردند. و بعلاوه طرحی که من و فوگل و ماد موزل

آبل ریخته‌ایم بنظر آنها رسیده و بقوت خود باقی است و اشنگتن

نیز آنرا تأیید کرده، ولی نمی‌دانستم چه مانعی وجود داشت که

هنوز شرایطی فراهم نشده بود، که ترتیب انتقال آبل را از امریکا

ببرلن بدهم. شیشکین گفت که دولت شوروی عادت ندارد، از

تمهدات خودشان خالی کند و حاضر است کما فی السابق آبل و

پاورز را مبادله نماید لیکن وضع پرایورطوری است که ارجحود

اختیار دولت شوروی خارج است و سپس افزود:

- شما امروز بمن گفتید که موافقت حکومت آلمان

شرقی را برای آزادی پرایور جلب کرده‌اید، و قبلاً هم بادولت

من درباره مبادله آبل-پاورز توافق نمودید، بنظر من شما

تاجری هستید که یک کالا را بدو نفر فروخته‌اید و میخواهید

۲۶۳

بهای آنرا از دو مشتری دریافت دارید.

جواب دادم .

– اینطرز استدلال شما مضحك است . شما خودتان گفتید که مسائل مربوطه ح‌كومت آلمان شرقی بهیچوجه در حدود صلاحیت و اختیار شما نیست . اگر آلمان حاضر شده است پرایور را عفو و آزاد کند بدو دلیل بوده ، یکی آنکه شوروی‌ها با يك اقدام انسانی پاورز را آزاد خواهند ساخت ، دیگر آنکه امریکاییان نیز جوان مردانه آزادی آبل را تأمین نموده‌اند . بعلاوه دولت شما ، ح‌كومت آلمان شرقی را بعنوان يك ح‌كومت مستقل شناخته ، چطور شما نسبت بتصمیم يك دولت مستقل که خواسته است از تفاهم فاصله بین دو دولت امریکا و شوروی ، بسهم خود استقبال کند ، رویه خوشایندی ندارید ؟ بنظر شما اگر آلمان شرقی بخواهد ، پرایور یا يك گله دیگر از افرادی نظیر او را ، در روی همان پل و همان محل وساعتی که آبل – پاورز مبادله میشوند ، آزاد کند ، اقدام او چه ارتباطی بادولت شما خواهد داشت .

شیشکین جوابی نداد و من افزودم :

– اجازه بدهید مطلبی را بشما بگویم . اگر قراری که دیشب فیما بین گذاشتیم باید لغو شود ، لازم است من فوراً مراتب را بدولت خود اطلاع بدهم .

من نمی‌دانم عکس‌العمل امریکا چه خواهد بود ولی من شخصاً اصرار خواهم کرد که به نیویورک برگردم . شیشکین لحظه‌ای مکث کرد و گفت :

– بنظر من شما اول باید بسراغ فوگل بروید و همین پیام تلفنی را ازو بپرسید و آنکاه وقت خواهید داشت که بقیه روز را برای گفتگوی آزادانه با من باینجا بیایید .

من ازو تقاضا کردم که به فوگل تلفن کند و ازو بخواهد که برای مذاکره به سفارت شوروی بیاید . شیشکین با تأسف

سری تکان داد و گفت که اغلب اوقات برای مذاکره
درباره اوضاع جاری با وزیر دادگستری آلمان شرقی

ملاقات میکنند ولی صلاح نیست بعنوان يك مقام رسمی سفارت شوروی
با يك وکیل دعاوی عادی بمذاکره بپردازد جواب دادم ،
- من برای مذاکره با فوگل احتیاج به مترجم دارم و
اگر ملاقات مادر حضور شما صورت گیرد، شما خواهید توانست
كمك بزرگی بمن بکنید بعلاوه اگر قرار باشد با تا کسی بدفتر
کار او بروم ؟ پول لازم بهمراه ندارم و چند مارك آلمان غربی که
در جیبم است ، درین منطقه قابل استعاده نیست .

شیشکین جواب داد که متأسفانه او قادر بانجام وظایف
يك مترجم نیست ، لیکن اطمینان دارد که من خود بر مشکلات
فائق خواهم شد . درباره بی پولی من هم گفت که خودش برایم
تا کسی خواهد گرفت و ترتیبی خواهد داد که راننده پول آلمان
غربی را قبول کند زیرا این پول درین منطقه اعتبارش بیشتر
است تا در برلن غربی ! ناچار شیشکین را ترك گفتم و بعد از
آنکه ربع ساعتی در انتظار تا کسی ماندم ، عاقبت پای پیاده
بطرف فریدریش اشتراسه که دفتر فوگل در آن واقع بود
براه افتادم بین راه يك تا کسی آمد و مرا به دفتر فوگل برد، و
پول آلمان غربی نیز قبول کرد . فقط در یو در دفتر او حضور
داشت . مادموارل آبل نبود و در یو گفت که او از مشکلاتی که
فوگل درباره آنها صحبت کرد ، بشدت منقلب شده و برای
دلداری مادرش بنزد او رفته است . در یوشیس شروع بخواندن
يك متن انگلیسی که ظاهراً مادموازل آبل آنرا نوشته بود
کرد . چون نمیتوانستم کاملاً متوجه مطالب او شوم تقاضای
يك نسخه از متن مزبور را کردم و وقتی آنرا بدست آوردم
چنین نوشته بود :

«دیشب وقتی که شمارفتید ، فوگل مرا بدفتر خود
خواند و خبر بدی را با اطلاع من رساند او یکی از اعضای
«کابینه دادستان کل آلمان شرقی را ملاقات کرده و وقتی راجع
«بقراری که بمنظور مبادله گذاشته بودیم با او صحبت
«کرد . عضو مزبور شدیداً متعجب شد و اظهار داشت که

«این مبادله بین آبل و پرایور، یعنی یکنفر، در برابر یکنفر بعمل
 میآید و موضوع پاورز در میان نیست. دولت آلمان شرقی
 اعلام میکند که بر این مبنی حاضر، مبادله است و قرار مربوط
 «باین مبادله نیز باید بطور کتبی گذاشته شود در غیر این صورت
 دولت آلمان شرقی حق اتخاذ تصمیم طبق مصالح خود را برای خویش
 محفوظ میدارد، و معتقد است که بهیچوجه نمیتواند با مبادله
 دو نفر و یکنفر، بویژه که یکی از این دو نفر شخص مربوط به یک
 «کشور دیگر باشد موافقت نماید. اگر دولت امریکا با این
 «فرمول موافقت نکند محاکمه پرایور فوراً آغاز خواهد شد
 و با هیاهوی زیاد صورت خواهد گرفت زیرا دلایل کافی برای
 «محکوم ساختن وی موجود است که با احتمال قوی برای
 «حکومت امریکا و خانواده پرایور، دارای نتایج ناسف آور
 خواهد بود ..»

وقتی در یو قرائت نامه را تمام کرد من بشدت عصبانی
 شدم، آلمان شرقی قیافه خشنی بمانشان میداد و من و دولت
 حاضر نبودیم با چنین اشخاصی بمذاکره و شوخی بپردازیم
 بعلاوه گفتم که موضوع مبادله آبل و پرایور ابدأ در بین نیست
 و اگر آلمان شرقی، مفادی با که دیشب مورد مذاکره و توافق
 قرار گرفته و دادستان کل آن دولت نیز قبول کرده، قبول ندارد
 برای من کاری باقی نمانده است جز آنکه فوراً مذاکرات را
 قطع و به نیویورک مراجعت نمایم. فوگل خنده تلخی کرد
 و گفت:

- ظاهر آشوروی و آلمان شرقی، به مسابقه هیجان انگیزی
 دست زده اند تا هر يك امتیاز آزاد ساختن آبل را نصیب
 خود سازند.

گفتم: چه نوع مسابقه ای؟ مثلاً مسابقه ما کس شیملینگ
 قهرمان معروف سنگین وزن بکس شما با یک قهرمان مکس وزن ۱۱

- شاید اینطور باشد، ولی من اطمینان دارم
 موضوع ارمین قرار است و دادستان کل آلمان شرقی،

همانطور که در پیام تلفنی ملاحظه کردید، چنین کاری را کرده است.
- آخر این احمقانه است آیا اگر شیشکین بدادستان
کل آلمان شرقی بگوید که کله پاراه برود او اینکار را خواهد
کرد؟ من نمیتوانم خود را گرفتار این بازیهای کودگانه کنم.
یا آلمان شرقی، به امضای دادستان خود احترام میگذارد و
قول او را عمل میکند و یا من باید برگردم و تقاضا کنم دولت
من مرا بکشور احضار کند؟

و از جا برخاسته بارانی خود را پوشیدم ولی درست
درین لحظه واقعه غریبی اتفاق افتاد: فوگل زنگ زد و
یکی از کارمندان دفترش چنانکه گویی پشت در حاضر بود
فوراً داخل شد و اظهار داشت که هم اکنون پیام تلفنی جدیدی
از دادستان کل دریافت داشته است مبنی بر آنکه فوگل باید
ساعت ۱۳ برای مذاکره مجدد درباره پرایور بدفتر کار او
برود!

فوگل با خوشحالی از جا برخاست و نگاهی به ساعتش
افکند و گفت:

- آه حتماً خبر خوشی است!

و رو بمن کرده افزود:

- آیا ممکن است تا من ازین ملاقات برگردم شما در
برلن شرقی بمانید؟ من بشما قول میدهم که حداکثر مساعی
خود را برای متقاعد ساختن دادستان کل بکار برم.

جواب دادم که چون صبحانه خود را خیلی زود خورده ام
علاقتمندم که اورستورانی را بمن نشان بدهد تا در آن ناهار بخورم
و او بملاقات دادستان کل برود. فوگل قبول کرد و ۵۰ مارک
پول آلمان شرقی بمن داد، در یو از من پرسید که آیا میتواند
با من بیاید یا نه و جواب دادم البته و آنکاه سه نفری از پهلکان
پائین آمده سوارانومبیل شیک و مدرن فوگل شدیم تا برستوران
برویم ولی هنوز پنج دقیقه از برآه افتادن مان گذشته
بود که یک انومبیل سیاه رنگ نظامی بسرعت راه را بر

ما هست و چهار پلیس مسلح از آن خارج شده بطرف ما آمدند، فوگل فوراً پیاده شده و بطرف آنها رفت و پس از چند دقیقه برگشت و وقتی ازو پرسیدم ماجرا چه بود، جواب داد بعلت سرعت زیاد نزدیک بود جریمه شوم! و ناچار یک بازجویی سرپائی را تحمل کردم. طبیعی است که این جواب مورد قبول من واقع نشد ولی اگر قرار بود که قبل از ناهار من عصبانی شوم این اقدام پلیس آلمان شرقی کاملاً توفیق آمیز بود!

باری فوگل ما را مستقیماً برستوران یوهانسهوف که رستوران قشنگ و راحتی در حاشیه ایستگاه مترو فریدریش اشتراسه بود برد، قیمت غذاها درین رستوران اعلام و بدیوار نصب شده بود ولی بسیاری از غذاهای آن، در روی میزها به نظر میرسید! در تمام مدت غذا در یو چندین بار سؤالاتی از من کرد که فهمیدم میخواهد بداند که چقدر به اجرای برنامه مبادله پرایور-آبل اعتقاد دارم- جواب دادم که بحث درین باره بمنزله وقت تلف کردن است، او پرسید که آیا دولت امریکارا در جریان پیشرفت مذاکرات خود قرار داده ام یا نه و چون جواب مثبت دادم پرسیدم آیا مذاکره در باره سر نوشت پرایور با اطلاع آقای مک نامارا وزیر دفاع که از دوستان خانوادهاوست صورت گرفته یا خیر؟ جواب دادم نمیدانم ولی اگر صورت گرفته باشد باعث تعجب من خواهد شد زیرا تا کنون فقط پای وزارت خارجه در میان بوده است.

از وقتی که در سفارت شوروی باشیشکین درباره پیام تلفنی شب قبل فوگل صحبت کرده بودم، دیگر با کسی راجع بآن صحبت نکردم ولی در یو ناگهان در اثنای صرف غذا بمن گفت که شب گذشته وقتی شمارفتید و فوگل مادموارل آبل را خواست تاخیر بروز مشکلات را باو بدهد، مادموارل فوراً شماره تلفنی را که شما بطور خصوصی به شیشکین داده بودید واو باچشمان تیزبین خود آنرا دیده بود بخاطر

شخصی ام عازم برلن غزنی ام، بمن تأکید کرد، که آنرا با اطلاع شما
برسانم و منهم اینکار را کرد:

دریو سپس از من پرسید:

— بچه دلیل شیشکین اصرار کرده است که بدون
حضور ما باشما ملاقات کند؟

جواب دادم فکری درین باره نکرده ام و او از ادامه
سئوالات خود منصرف شد. بعد من از دریو پرسیدم که اسم
کوچک خانم و دختر آبل چیست؟ او جواب داد که اسم همسرش
لیدیا و اسم دخترش هلمن است، پرسیدم آیا دخترش ازدواج
کرده است؟ جواب داد متأسفانه خیر! و از من پرسید که
آیا آبل راجع به خانواده اش باشما صحبت کرد جواب دادم که
متأسفانه وقت این صحبت ها را نداشتیم. در صورتیکه در همان
لحظه کاملاً فهمیده بودم که در یونام همسر و دختر آبل
را بجای یکدیگر کاملاً عوضی گفته است و بعلاوه طبق یکی
از نامه های آبل که در دهان گاه مطرح شد (و خوانندگان به موقع خود
آنرا خوانند) دختر آبل یکبار ازدواج کرده و ماجرای ازدواج
خود را مشروحاً برای پدرش فکاشته بود. وقتی صرف غذا
تمام شد، دریو ببهانه توالت و در واقع برای تلفن کردن خارج
شد. مقارن ساعت ۱۵ و نیم بود که فوگل آمد و صورت حساب
غذای ما را خواست من فوراً اسکناس ۵۰ مارکی را که خود
او بمن داده بود بطرفش دراز کردم ولی دریو یک بسته اسکناس
از جیب بیرون آورده بمن گفت که اسکناس خود را در جیب
بگذارم. و چون اظهار داشتم که میخواهم حتماً این پول را در
آلمان شرقی خرج کنم زیرا از بردنش با آلمان غربی و تبدیل آن
ناراحتم، جواب داد شما بقدری محتاط هستید که بهتر است
حکومت آلمان شرقی شمارا نگهدارد و در برابر شخص دیگری
با آلمان غربی عوض کند!

دادستان محل بجنگدو خوشحال است که توانسته است پیروز شود و مشکل آزاد شدن پرایور، در مرقع مبادله آبل-پاورز کامل حل شده است بقراری که فوگل می گفت تمام مشکلات و سوء تفاهم ها از آنجا ناشی شده بود که من بعد از ورود با آلمان شرقی با آنکه نامه دادستان کل آن کشور را دیده بودم بجای ملاقات او و فوگل بملاقات شیشکین رفتم ۱

من توضیح دادم که در آخرین پیامی که از امریکا برای مادام آبل فرستاده بودم تا کید کردم که میل دارم خود او یا یک نماینده صلاحیتدار سفارت شوروی را ببینم . و خود فوگل میتواند این موضوع را بدادستان توضیح بدهد. و واقعاً این روش دادستان کل بعد از صدور نامه ای که شخصاً آنرا امضاء کرده بود عجیب است ۱ فوگل گفت که این موضوع دیگر مهم نیست و مهم آنست که دادستان بهر حال در شرایط حاضر با آزادی پرایور موافقت کرده است قرار شد فوراً سفارت شوروی برویم و پس از حصول موافقت شیشکین ، فوگل مراتب قبول سفارت را بدادستان اطلاع بدهد . و قبل برای ساعت ۱۶ وقت ملاقات از شیشکین گرفته بوده است . من پرسیدم که آیا با این وصف تمام اشکالاتی که در راه آزادی پرایور و مبادله آبل و پاورز وجود داشته رفع شده است و او جواب داد بلی . و آنگاه سه نفری از رستوران خارج شده بطرف سفارت شوروی رفتیم . شیشکین با خوشروئی ما را پذیرفت و خیلی جدی مانند یک غریبه با فوگل روبرو شد ، و فوگل دردد و کلمه بزبان آلمانی کلیه صحبت هائی را که در رستوران کرده بودیم برای او تکرار کرد و اعلام داشت که کلیه موانع کار از طرف آلمان شرقی از سر راه برداشته شده است .

شیشکین يك کلمه هم نگفت و فقط ناگهان اظهار تمایل کرد که با من بطور خصوصی صحبت کند .

وقتی دو نفری تنها شدیم ، شیشکین در را بست و روبرویم نشست و بلافاصله گفت که وی از همان

ابتدای مذاکره میدانسته است که فرانسیس پاورز از نظر امریکا، اهمیت لازم را برای مبادله با آبل دارد، و بعد از من پرسید که آیا اینکار، او را تبدیل به یک قهرمان ملی در نظر امریکائیان نخواهد کرد؟ جواب دادم خیر، ولی امریکائیان معتقدند وی خلبان درستکار و شجاعی بود که مأموریت خطرناک خود را بطرز شایسته‌ای در پیش گرفته بوده است. و سرانجام افزودم که در امریکا بسیاری از مقامات و بویژه مقامات ضد جاسوسی صد در صد مخالف مبادله و آزاد ساختن آبل هستند زیرا اعتقاد دارند که او روزی بحرف خواهد آمد.

همان روز شیشکین تذکرات مرا به مسکو گزارش داده بود و بعد از ظهر دستورات جدیدی برایش رسید، او کیف دستی خود را گشود، و ظاهراً شروع بخواندن چیزی از درون آن کرد. از مطالبی که او میخواند فهمیدم که مسکو اعلام کرده است که از تذکرات من (نویسنده) چنین برمیآید که حکومت امریکا برای ما کی‌نن، بیش از پاورز، در امر مبادله با آبل اهمیت قائل است و بنا بر این بهتر است مبادله آبل - پاورز را فراموش کنیم، و مبادله آبل - ما کی‌نن را مطرح سازیم. بمحض شنیدن این کلمات از جا برخاستم و با صدای خفهای فریاد زدم که متأسفانه او تذکرات مرا بطور منتزع بمسکو گزارش کرده و مقدمات و مؤخرات آنرا حذف نموده آزاد شدن پرایور، در موقع مبادله آبل - پاورز کامل حل شده است. مسکو کاملاً این را میدانند، و بحث اصلی بر سر مبادله آبل و پاورز بدون قید و شرط است و شرط آزادی ما کی‌نن، بدون ارتباط مستقیم با مبادله آبل - پاورز در مذاکرات مطرح شده است. بنا بر این یکبار دیگر میگویم که اگر اقرار باشد پاورز بما تسلیم نشود بهیچ وجه ادامه مذاکره ممکن نخواهد بود. و مسئله فقط اینست که به بینیم روسها غیر از پاورز چه چیزی بیشتر بما خواهند داد.

شیشکین با آرامی گفت:

— متأسفانه پیام امروز بعد از ظهر مسکو تمام دستورات قبلی را که بمن رسیده بود لغو میکند . و اکنون من جز مذاکره درباره مبادله آبل ما کی نن دستور و صلاحیتی ندارم .
و آنوقت جواب دادم که بطوریکه از روش ۲۴ ساعت اخراج بر مبنای مقامات دولت شما چندان علاقه ای به آزادی آبل ندارند و افزودم :

— شما دارید با من شطرنج بازی میکنید من شطرنج را دوست دارم ولی نه حالا!

شیشکین جواب داد:

— من ؟ من فقط والیبال را دوست دارم!

هر بازی که او دوست داشت مهم نبود، ولی از نظر من مهم آن بود که بدانم آیا قرار و مدار دیشب درباره مبادله آبل - پاورز و آزادی پرایور بقدرت خود باقی است یا نه ؟ و اگر نیست من فوراً ببرلن غربی برگردم و از دولت خود بخواهم که بمن اجازه مراجعت دهد . از نظر شیشکین موضوع بصورت دیگری مطرح بود . او میبایست با مسکو تماس بگیرد و دستورات تازه ای کسب کند . ارینرو از من خواست کرد که ساعت ۱۴ و پانزده دقیقه روز بعد بدیدارش بروم تا متن دستورات جدید مسکورا برآیم بخواند .

چون نمره تلفن مخصوص خود را در برلن غربی باو داده بودم دیگر لزومی ندیدم که مجدداً از دیوار برلن عبور کنم و بنزد او بروم زیرا او میتواندست هر لحظه که بخواهد با من تماس بگیرد، منتها برایش ضرب الاجل معلوم کردم که اگر تا عصر روز بعد نتواند با من تماس حاصل کند، من به نیویورک بروم خواه گشت و هر دو با حالی تقریباً عصبانی بی آنکه بیکدیگر دست بدهیم ، از هم جدا شدیم .

۵ ريو در خارج سفارت منتظر من بود و با هم بطرف

ایستگاه مترو براه افتادیم . بین راه او از من پرسید که بد نیست جریان را برای او شرح دهم تا او آنرا با اطلاع

مادام آبل و دخترش برساند ، من جواب دادم ،
- نظر شخصی من آنست که از دیروز عصر ، عناصر
غیرمسئولی که بقول خودم پایند نیستند ، طرف مذاکره با
امریکا شده اند!

و افزودم اگر مبادله پاورز با ضافه پرایور - با آبل
انجام نشود ، ناچار خواهم بود که با اطلاع آبل برسانم که
«خانواده اش» اورارها کرده اند و لازم است با وجود عدم همکاری
در زندان امریکا بماند. و سپس با قدرت و استحکامی که در خود
سراغ داشتم گفتم:

- و مطمئنم که او حرف مرا قبول خواهد کرد.
- در یولب بسخن باز نکرد ولی لحظه ای بعد گفت ،
- !میدوارم بر گردید!
- از اینکه پول ناهارم را پرداختید متشکرم .
- واقعا که روز طولانی و خسته کننده ای بود.



صبح روز بعد بسیار دیر بیدار شدم ، گزارش تمام
حوادث را به واشنگتن داده بودم و قطعاً پیامهای جوابیه متعددی
رسیده بود ، در تمام این جوابها دو نکته اصلی بنظر میرسید ،
اول اینکه من نقش خود را که مبتنی بر ترتیب مبادله آبل -
پاورز بود بخوبی و باشایستگی بازی کرده بودم. دوم اینکه
اگر به برلن شرقی بر میگشتم ، خطر و نا بودی مرا تهدید میکرد
ساعت ۳ بعد از ظهر نمره مخصوص تلفن من در برلن غربی
یک پیام تلفنی باین شرح را ضبط کرد ،

« - آقای دونووان ، متأسفانه امروز جوابی دریافت
نداشته ام امیدوارم فردا داشته باشم. بمحض وصول بشما اطلاع
خواهم داد . شیشکین» .

بازی شطرنج ادامه داشت و من میفهمیدم که اگر ما
روش قاطعی اتخاذ نمی کردیم ، روسها ، بشکست ما

نمی ساختند، نشستیم و با توافق بوب، حوادث روزهای اخیر را بررسی نمودیم. او بمن توصیه کرد که نه تنها لایتر رئیس مبیسون امریکادر برلن، بلکه حتی با ژنرال لوسیس کلی سفیر کبیر و نماینده مخصوص پرزیدنت کندی در برلن مشورت کنم.

روز بسیار بدی بود. همه جا را فرا گرفته بود و من هشتم درد میکردم. ژنرال کلی با حوصله زیاد ببیاناتم گوش داد بطوریکه تصور کردم در برابر یکی از مقامات رسمی واشنگتن موقعیت خود را شرح میدهم. من اعتقاد داشتم که اگر ما در مذاکرات مجدد آروش تعرض رادرپیش میکردیم می توانستیم علاوه بریاورز، پرایور را نیز تحویل بگیریم. درعوض هم من و هم ژنرال کلی و هم واشنگتن در یک نکته توافق کامل داشتیم و آن اینکه اگر من ناگهان و مجدداً از دیوار عبور کنم و در برلن شرقی بیدار شیشکین بروم شکست ما قطعی است. آنروز در باره تاکتیکی که باید در پیش بگیریم توافق کردیم و با توافق ژنرال کلی پیامی را که میبایست برای شیشکین بفرستیم تنظیم نمودیم. این پیام چنین بود:

« من پیام تلفنی شما را دریافت داشتم. متأسفم که وقت زیادی برای ماندن در برلن ندارم. چون هشتم درد میکند، از شما خواهش مندم فردا پنجشنبه هشتم فوریه ۱۹۶۲ در منزل آقای هوارد نرایور رئیس ستاد مبیسون امریکائی برلن ساعت ۳ بعد از ظهر بیدارم بیائید، شماره ۱۲- فولسونگ داهلم - دونووان.»

بوب این پیام را بوسیله پست سیاسی فرستاد.

روز بعد، صبح زود بود که بوب مرا از خواب بیدار کرد و اطلاع داد که از خط مخصوص یک پیام تلفنی دریافت داشته است. این پیام چنین بود:

« آقای دونووان - من جواب مساعدی دریافت

داشته‌ام. اگر سلامتی شما اجازه میدهد امروز ساعت ۷ بعد از ظهر در دفتر کارم بیدارم بیائید: شیشکین،

من و بوب ببحث درباره این پیام پرداختیم و ابتدا فکر کردیم برای اطمینان خوبست این پیام را مجدداً و بوسیله نوار کتبی دریافت داریم . آیا این قایم موشک بازی دلیل بر آن بوده که شیشکین يك جنگ اعصاب برآه انداخته است؟ آیا ممکن نبود این پیام بمنزله دامی از طرف فوگل و دریو که روسها در قبول مسئولیت اباداشتند باشد؟ من بسهم خود عقیده داشتم که باید با اطلاع قبلی شیشکین در ساعت مقرر بدیدار ش بروم ببوب گفتم که روزهای اخیر بمنزله تجسم کامل تکنیک پاولوف برآیم بوده است. پاولوف دانشمند بزرگ شوروی که تجربیات او درباره انعکاس مشروط جانوران و آزمایش معروف گربه و عسل مشهور است، درین قسمت تخصص داشت. او بدین طریق انعکاس مشروط جانوران را امتحان می کرد که ابتدا طعمه را در برابر آنان مینهاد و سپس واپس می کشید... شوروی بخوبی ازین متد در مذاکرات دیپلماتیک هم استفاده مینمود. و ما هم از آن استفاده بردیم . بوب فوراً با ژنرال کلی تماس گرفت و او با عقیده من موافقت نمود و در نتیجه پیامی باین شرح برای شیشکین فرستادیم ،

**«من ساعت شانزده در محل معهود خواهم بود و
علاقه مند بعلت عارضه ای که دارم ساعت ۳ ر ۵ اتومبیلی
برایم به ایستگاه مترو بفرستید - دونووان»**

ساعت سه و چهل و پنج دقیقه من در محل معهود بودم و هنوز اتومبیلی نیامده بود چون برف بشدت میبارید ، يك تا کسی گرفته و خود را بسفارت شوروی رساندم و پول آلمان غربی براننده دادم . بیچاره لابد تصور کرده که تله ای برای او گسترده ام بویژه که به مقابل سفارت شوروی هم رسیده بودیم ، ازینرو با ناراحتی از گرفتن آن امتناع کرد . ناچار او را بنزد دربان سفارت بردم و از او خواهش کردم کرایه ویرا بیول آلمان شرقی بپردازد یک دقیقه بعد شیشکین بالبخند و خوشروئی آمد و مرا بدفترش برد . روی میز کار او يك ظرف

بلوری بزرگ محتوی میوه و سیب و شیرینی قرار داشت، آب معدنی و کنیاک عالی بچشم میخورد و پروسور «پاولوف» بازی نهائی خود را شروع کرده بود!

بمحض وارد شدن، او مرا «بهترین و عزیزترین دوست» خواند و سلامتی و موفقیت من جام خود را بالا برد، و سپس اعلام داشت که مسکو کاملاً با پیشنهاد من موافقت کرد و آبل با پاورز مبادله خواهد شد و آلمان شرقی پرایور را بدین مناسبت آزاد خواهد کرد ولی چون آلمان دولت مستقلى است هر دو بر نامه رانمی توان در يك محل اجرا کرد من گفتم به نظر من این مانع کوچکی است. لیکن البته اگر هر سه نفر مورد بحث در یکجا مبادله شوند بهتر خواهد بود. ولی شیشکین جواب داد که در عقیده خود که مبتنی بر دستور است یا برجاست من گفتم که بدولت خود توصیه خواهم کرد که این شرط را بپذیرد چه اگر روابط دو کشور با این اقدام بهبود یابد کاملاً منی توان امیدوار بود که ماکسی نین نیز در آینده نزدیکی عفو شود. شیشکین گفت که نظریات مرا برای دولت خود تشریح خواهد کرد و این دولت نیز بدها آنها تأیید نمود (۱)

در باره علل مبادله شیشکین اظهار داشت که سفارت شوروی در آلمان شرقی جای بسیار مناسبی است، ولی من گفتم که اتفاقاً جای بسیار بی معنی و نادرستی است و صحیح آنست که مبادله در خط مرزی بین دو آلمان (ودوبر لِن) صورت گیرد

۱- در جریان سال ۱۹۶۲ و اوائل سال ۱۹۶۳، من به شیشکین و سایر مقامات شوروی اطمینان هائی را که بمن داده شده بود یاد آوری کردم. در نتیجه در روز ۱۱ اکتبر ۱۹۶۳ روسها ماکسی نین را آزاد ساختند. و يك كشيş امریکائی را که ۲۳ سال در زندان بسر میبرد را نمودند در عوض دو نفر از اتباع شوروی نیز که قرار بود در برابر دادگاه از اتهام جاسوسی خود دفاع کنند توسط حکومت امریکا آزاد و بدولت شوروی تسلیم شدند.

واو قبول کرد در مورد ساعت مبادله نیز ، روی هفت و نیم صبح توافق نمودیم زیرا درین ساعت جمعیت هم در اطراف محل کمتر بود. اما شیشکین معتقد بود که پل گلی نیکر محل ایدآل منست زیرا در اطراف آن سیم خار دار وجود دارد و پل او بر باون بهتر است زیرا خط مرزی بین آلمان غربی و شرقی بشمار میرود، من اعتراضی نکردم ولی گفتم تجدید نظر در این محل باعث تأخیر بیشتر کار میشود. و بعلاوه خوبست پرایور در حدود هرگز کنترل چارلی که نزدیک فردریک اشتراسه واقع شده است رها گردد.

شیشکین از من پرسید که چند نفر دره موقع اجرای مبادله حضور خواهند داشت. جواب دادم که بنظر من نمایندگان رسمی دو دولت در این مراسم نباید از شش نفر تجاوز کنند و او موافقت کرد.

مسکو تقاضا کرده بود که من شخصاً نزد دولت امریکا ترتیباتی بدهم که وقتی جریان مبادله علنی شد، تبلیغات ضد شوروی شدیدی براه نیفتد ولی من جواب دادم که بعلت آزادی که مطبوعات ما از آن برخوردارند، این مسئله بسیار حساس است .

شوروی اصرار داشت که حکومت امریکا اعلامیه‌ای صادر کند مبنی بر اینکه پاورز بدرخواست خانواده اش از طرف دولت روسیه و بعلت تفاهمی که در روابط فیما بین دو کشور امریکا و شوروی بوجود آمده بود آراد شد. شیشکین علاقه داشت که حکومت امریکا بنوبه خود آزادی آبل را اعلام نکند و فقط چند ماه بعد، بعنوان تلافی ژست دوستانه‌ای که شوروی با آراد ساختن پاورز گرفته بود ، آزادی وی اعلام گردد .

من جواب دادم که نمی‌توانم تعهد کنم که حکومت امریکا

هیچگونه استفاده تبلیغاتی ازین مبادله نکند و مسئله بقدری حساس است که بهیچوجه نمی‌توان آنرا تضمین

کرد. شیشکین قبول کرده و از من خواست که روز بعد برای بحث درباره جزئیات بیشتر بسراغش بروم. و سپس گیلای برایم کنیاک ریخت.

ازو پرسیدم بپه‌ن‌زبان صحبت میکند جواب داد، چهار زبان، روسی، آلمانی، انگلیسی و سوئدی و دوره دانشگاه را در جریان جنگ دوم جهانی طی کرده و در حال آرزومنداست که یکبار میهنش را کاملاً سیاحت کند زیرا جز مسکو هیچ جای آنرا ندیده است و نمیشناسد و در کریمه هم تعطیلات خود را گذرانده است. شیشکین بهقراری که میگفت متأهل بود و یک دختر کوچک داشت. بعد او از خانواده‌ام پرسید و من جزئیات را برایش شرح دادم و وقتی گفتم چهل و پنج سال دارم گفت متأسفم که خیلی پیرتر بنظر میرسید. و بعد از بازی شطرنج خطرناکی که کرده بودیم حق را باو دادم!

وقتی میخواستیم از هم جدا شویم. هلی رخم برف و باران شدیدی که میبارید چند قدم، حتی در خیابان با من آمد و مرا با تو موبیلی که منتظرم بود رساند من بطریق عادی ببران غربی برگشتم. و ساعت شش و ده دقیقه بهتل خود در برلن غربی رسیدم و پیامی برای واشنگتن به بوب تسلیم نمودم و تأکید کردم که معامله کاملاً انجام شده و «بسته» را فوراً بفرستید!

روز بعد نزدیک ظهر در سفارت شوروی بدیدار شیشکین رفتم و موافقت کامل دولت امریکا را با مبادله پاورز-آبل و آزادی پرایور اطلاع دادم و افزودم که این مبادله و آزادی با این امید صورت خواهد گرفت که ما کی‌تن نیز در آینده نزدیکی عفو گردد.

شیشکین گفت که همانروز صبح به پل او بر باون رفته و از کثرت عبور و مرور دانسته است که بهترین محل همان پل گلی نیکر بوده و با آنکه روس‌ها اقلایا بایدهی

چاره‌ای نیست و احتمال دارد که مبادله مقارن ساعت ۸ و بعد از آن انجام شود.

در مورد پرایور، شیشکین گفت که این شخص در دفتر کار فوگل واقع در برلین شرقی، با فراد خانواده‌اش تحویل خواهد شد من با هر مبادله‌ای که در منطقه برلین شرقی باشد مخالفت کردم و سرانجام شیشکین موافقت کرد که پرایور در مرز بین آلمان شرقی و غربی واقع در فریدریش اشتراسه، بمحض انجام مبادله آبل-پاورز رها گردد. من با و تذکر دادم که پرایور درین محل باید بیک اتومبیل مجهز به بی‌سیم نیروی امریکا برود و این اتومبیل با پل گلی نیکر تماس خواهد داشت و وقتی ورود او را تأیید کرد قضیه را خاتمه یافته تلقی خواهم کرد.

من گفتم که حتی بهتر است پرایور امروز آزاد شود تا موضوع رهائی او و مبادله آبل-پاورز جداگانه فرض گردد ولی شیشکین اظهار داشت که این امر برخلاف دستوراتی است که او دریافت داشته است.

روسها بویژه از اعلامیه‌ای که قرار بود امریکائیان درین باره بدهند سخت نگران بودند. شیشکین تذکر داد که البته مسئولیت مطالبی که مطبوعات درین باره انتشار خواهند داد بعهده دولت امریکا نخواهد بود ولی کیفیت تنظیم اعلامیه‌ای که درین باب انتشار خواهد یافت، از لحاظ آینده روابط دو کشور اهمیت خواهد داشت، من با و اطمینان دادم که این مبادله کمترین انعکاس تبلیغاتی علیه شوروی، از لحاظ مقامات دولتی و رسمی امریکا نخواهد داشت روسها علاقمند بودند که اولاد اعلامیه کلمه «مبادله» بکار برده نشود و ثانیاً هیچگونه ارتباطی را بین حکومت شوروی و آبل بیان نکنند.

من جواب دادم که این نظریات را با اطلاع دولت خود خواهم

رضایت روسها بطرز شایسته ای جلب شود زیر الاقل با این کار ما شانس آزادی قریب الوقوع ما کی نن را زیادتر میکردیم و بعلاوه بازی کلمات در اعلامیه رسمی حاصلی نداشت زیرا مطبوعات بطور کامل در باره «مبادله» رپرتاژها و مطالبی منتشر می ساختند و ارتباط آبل را با دولت شوروی و نقشه های آن می نوشتند . البته این مطالب به ما ربطی نداشت در صورتیکه مندرجات اعلامیه رسمی می توانست عقاید مقامات دولتی امریکا را درین مورد آشکار کند شیشکین می گفت که بهتر است اعلامیه آزادی آبل بر این نکته تکیه کند که آزادی او بر طبق خواهش افراد خانواده اش و بعلمت کبر سن او بدون مداخله دولت شوروی صورت گرفته است . شیشکین خواست ، متن اعلامیه را قبلا ببیند ولی من گفتم که این کار ممکن نیست و بعد گفت که دولت شوروی در اعلامیه خود فقط با امر آزادی پساورز اکتفا خواهد کرد ، و تذکر خواهد داد که این آزادی بتقاضای افراد خانواده او و بمنظور حصول بهبود در روابط امریکا و شوروی ، صورت گرفته است و هیچ اعلامیه رسمی دولت شوروی نه در حال و نه در آینده ، مطالبی را در باره پرایور با آبل بیان نخواهد کرد .

شیشکین در پایان گفت که باتفاق دو نفر از مأمورین شوروی در مراسم مبادله حضور خواهد یافت . گفتم از طرف امریکا نیز آقای لایتر و دو مأمور وزارت دادگتری و خودم ساعت هشت صبح در سرپل گلی نیکر حاضر خواهیم بود . تا ببینم وقایع چگونه می گذرد .

قرار شد وقتی از زندانیان احراز هویت بعمل آمد ، آزاد شوند و پس از آنکه نمایندگان رسمی دو دولت دست یکدیگر را فشردند ، از یکدیگر جدا شوند . شیشکین نقشه ای برای ملاقات کشید که من آنرا برای آنکه از یادم نرود در جیب گذاشتم ا درین مورد دیگر لازم نبود موافقت دولت خود را جلب کنم . فقط بتقاضای شیشکین من با و اطمینان دادم که هیچ عکاس و روزنامه نگاری در مراسم مبادله

حضور نخواهد یافت .

ساعت ۱۳ر۵ بود که ببرلن غربی برگشتم . بوب مرا فوراً به ژنرال واتسون فرمانده کل قوای امریکادر برلن برد تا تدارکات امنیتی روز بعد ، با حضور و اطلاع او اتخاذ شود . ژنرال واتسون یکی از چهاررجلی بود که از مسافرتم بلندن و برلن اطلاع داشت . من خیلی آرام «بعنوان آقای دنیس» وارد اتاق ژنرال واتسون که پشت آن یک سرباز مسلح کشیک میدادشدم . یک سرهنگ قبلاً بسراغ من آمده بود و تصور میکرد که یک عضو کنگره هستم و با خوشروئی از من احوالپرسی کرد و وقتی خود را «آقای دنیس» معرفی کردم و بنوبه خود احوالش را پرسیدم در چشمانش خواندم که مرا مرد حيله گری تصور کرد .

نیمه های شب بود که بوب بمن اطلاع داد که آبل وارد برلن غربی شده است و من میتوانم او را ملاقات کنم . ولی در آن لحظه خواب برآیم از هر چیز مهمتر بود . ازین جهت سفارش کردم که صبح زود مرا از خواب بیدار کنند .



پل گلی نیکر

ساعت پنج و نیم صبح روز بعد بزحمت از خواب برخاستم و چمدانم را بستم . هشتمین روزی بود که در برلن بودم . و اوضاع روبراه بود و مخصوصاً دوروز آخر بخوشی گذشت . بعد از صرف صبحانه با تفاق بوب بیک پاسگاه نظامی رفتیم . زندان کوچک آبل در این پاسگاه قرار داشت و از زندانیان دیگر تخلیه شده بود و مأمورین مخصوص بشدت از او مراقبت می کردند . مدیر زندان او نیز آمده بود . بعد از نوشیدن قهوه نقشه انجام کار را با او گفتم و بعد از درخواستم اجازه دهد که بتنهائی با آبل روبرو شوم . وقتی وارد سلول شدم آبل لبخند زنان از جابرخاست و دستش را بطرفم دراز کرد و گفت :
— هلو ! جیم !

من ازین لحن او یکه خوردم . معمولاً او مرا آقای دونووان صدا میکرد مع الوصف بنظر میرسید که بسیار خسته، لاغر و ضعیف شده است . ولی همچنان مرتب و نظیف بود . او یک سیکار امریکائی بمن تعارف کرد ، و بالحن نیشداری با ظاهر مملو از تأسف گفت :

— آنها دارند مرا از دست میدهند !

مدتی دو بدو و صریحاً با هم صحبت کردیم . ازو پرسیدم که آیا از مراجعت بکشورش خوشحال است یا نه ؟ جواب داد : هیچ ناراحتی ندارم زیرا هیچ عملی که باعث آبروریزی ام بشود ، مرتکب نشده ام .

فرانسیس پاورز کاملاً و دقیقاً با خبر است ولی از جریان فردریک پرایور اطلاعی ندارد. بعد تدابیری را که برای مبادله اتخاذ شده بود با او گفتم و وی پس از شنیدن آنها اظهار داشت که این تدابیر بسیار قانونی و عادلانه است. او افزود که تا کنون نامی از شیشکین نشنیده است در صورتیکه بسیاری از دوستان امریکائی ام بمن اظهار داشته بودند که این شخص نه تنها دبیر دوم سفارت شوروی در برلن شرقی، بلکه فرمانده سرویس جاسوسی و ضد جاسوسی این کشور در اروپای شرقی است.

چون زمانی که قرار بود از هم جدا شویم نزدیک میشد آبل دست مرا با صمیمیت فشرد و گفت،
— من هرگز نمی توانم بخاطر زحمات فوق العاده ای که برایم کشیدید و شرافت و مردانگی خود را از حد گذراندید از شما تشکر کنم. من می دانم که بجمع آوری کتاب علاقه بسیار دارید.

در کشور من کتاب، بدولت تعلق دارد، و گنجینه های فرهنگی از آن دولت است. اما بهر وسیله باشد من ترتیبی خواهم داد که سال آینده شما، هدیه ارزنده ای بمنوان حق شناسی من از خودتان، داشته باشید.

بوب با اتومبیل خود مرا به پل گلی نیکر که محل مبادله بود برد. وقتی با آنجا رسیدیم، هوا خوب، اما سرد بود. بدستور بوب، مأمورین محافظ خط مرزی بکافه ای واقع در خیابان مجاور رفته و ازدور بر جریان نظارت داشتند. و ظاهراً نمی دانستند چه وقایعی در شرف رخ دادن است. آبل قریب ساعت ۸ و ربع بایک اتومبیل پر از افراد گارد رسید و یکی از آنها که قرار بود همراه ما تایل بیاید، قوی ترین مردی بود که من تا کنون دیده بودم بطور قطع او دو متر و ۲۰ سانتی متر قد و ۱۵۰ کیلو وزن داشت!

آلن لایتر عضو میسیون امریکائی برلن، ویک مأمور سیویل
که رفیق سابق پاورز در پروازهایش با یو-۲ بود، بطرف کمرکش
پل رفت.

شیشکین نیز از آنسوی پل در حالی که دو نفر سیویل
اورا همراهی می کردند جلو آمد از لحاظ تشریفات، بهم دست
دادیم، و وقایع بصورتی که مقرر شده بود جریان یافت. من
شیشکین را به آلن لایتر معرفی کردم و او نیز مرا بیکی از
همراهان خود که اورا آقای پرایزف نامیده بود معرفی نمود
آنوقت هر دو نگاهی به پشت سر خود انداختیم و از هر دو سوی
پل سه نفر بطرف مرکز آن آمدند. سه نفر ما عبارت بودند از
آبل، مرد غول پیکر و رئیس زندان آبل سه نفر طرف روسها نیز
عبارت بودند از پاورز که کلاه پوستی بسر داشت و دو نفر دیگر
که بیشتر بقهرمانان کشتی کج و کاراته شباهت داشتند. آبل و
پاورز هر یک ساک کوچکی هم بدست گرفته بودند.

شیشکین بالحن خشکی جزئیات آرادشدن پرایور را
توسط مأمورین آلمان شرقی در فریدریک اشتراسه بمن تذکر
داد و اعلام داشت که با این تفصیل مبادله آبل- پاورز اکنون
کاملاً عملی است.

جواب دادم که منتظر دریافت پیام رادیوئی از طرف
عناصر خودی کنار پل هستم. و در همان اثنا صدائی از پشت سر
بمن گفت که هنوز در باره پرایور اطلاعی نرسیده است.

شیشکین گفت که حتماً شما اشتباه می کنید و باید قبل
از آنکه پل بر اثر عبور مردم شلوغ شود مبادله را انجام داد.
من جواب دادم که هنوز منتظر اعلام آزادی پرایور هستم
و افزودم که چندین نفر از مأمورین امنیتی امروز خانواده پرایور
را به چهار راه چارلی برده اند تا بمحض آزادشدن پرایور
ویرا بشناسند. شیشکین گفت:

— بموجب اطلاعاتی که من دارم فوگل شخصاً پرایور
راتاخط مرزی بدرقه و سپس اورا رها کرده است.

جواب دادم:

– ممکن است فوگل در حال چانه زدن راجع به دستمزدش با پرایور باشد. و در این صورت چند ماه برای حل این موضوع وقت لازم است.

شیشکین بقهقه خندید و گفت :

– من ازین حیث بشما اطمینان دارم . شما لابد تا کنون ازینکارها زیاد کرده اید .

وسیس باردیگر از شناسائی من اظهار خوشوقتی کرد و افزود که ملت های ما احتیاج بشخصیت هایی دارند که مانند شما حسن تفاهمی در روابط ما بین بوجود بیاورند . من جواب دادم که متأسفانه بعلمت بدهی مالیاتی ، مدت درازی نمی توانم باین شغل بپردازم !! هنوز او جوابی نداده بود که ناگهان از پشت من صدای فریادی بگوش رسید که گفت :

– پرایور آزاد شده است .

ساعت درست هشت و چهل و پنج دقیقه بود. من بمدیر زندان نزدیک شدم . او فرمان عفو آبل را از جیب بیرون آورده امضاء کرد و در این فاصله احراز هویت طرفین صورت گرفت و اشارات آشنائی رد و بدل شد و سیس با اشاره ما، پاورز و آبل با ساک کوچکی که در دست داشتند، بدون آنکه يك کلمه بگویند، بطرف خط مرزی وسط پل برآه افتادند و آبل بمحض آنکه بنزد رفیقش رسید با خوشحالی دست خود را بطرف او دراز کرد و گفت :

– اوه چقدر خوشحالم که دوباره تورو می بینم ؟

و هر دو بطرف دو انتهای رو بروی پل برآه خود ادامه دادند. آبل ناگهان ایستاد و بمن گفت :

– من ورقه آزادی ام را میخوام . آنرا مانند دیپلم گرانبھائی نکهداری خواهم کرد .
و ساک خود را بزمین گذاشته دست خود را مجدداً بطرفم دراز کرد و گفت :

– خدا حافظ جیم !

– موفق باشی رودلف !

شیشکین بدون آنکه همیزی بگوید این منظره را تماشا
کرد و سپس گفت ،
- آقای دونووان . شما و پاورز چند مدت در برلن
غربی می مانید ؟
شانه ای بالا انداختم و گفتم :
- مثل آنکه حق داشته باشیم چند روزی در اینجا
استراحت کنیم ، نیست ؟

- چرا مطمئناً . خدا حافظ ، موفق باشید ؟
وقتی بطرف خودمان در روی پل برگشتیم . من از
بوب و سرهنگ مأمور سرویس امنیت تشکر کردم و با توافق
پاورز و رفیق سابقش در اتومبیلی نشستیم و مستقیماً بطرف
فرودگاه تمپلهوف برآه افتادیم . مرا به پاورز معرفی کردند و
او مبهوت ماند . در فرودگاه يك هواپیمای کهنه C-45
که موتورهایش روشن بود ، منتظر ما بود . کاپیتن مک آرتور
خلبان آن بلافاصله پس از سوار شدن ما اوج گرفت و بطرف
فرانکفورت پرواز نمود . چند دقیقه بعد کاپیتن . شخصاً به
همه ما که ساکت نشسته بودیم اطلاع داد که از دالان هوایی
برلن عبور کرده ایم و در قلمرو آلمان غربی هستیم و آنگاه
دست مرا بگرمی فشرد ولی با پاورز حرفی نزد .

يك پزشك در هواپیما وجود داشت که فوراً پاورز
را معاینه کرد در فرانکفورت خود را سوار يك هواپیمای
سوپر - ج که هواپیمای شخصی فرمانده کل نیروی هوایی آمریکا
در اروپا بود شدیم و وقتی این هواپیما اوج گرفت نفسی براحتی
کشیدیم زیرا هواپیمای مجهزی با صندلی های مخملی و بوفه
و آشپزخانه بود و پیشخدمت مؤدب و پاکیزه ای برایمان غذا
آورد . پاورز گفت ،

- من مارتینی میخوام . دوسه هفته پیش در سلول
خود خواب مارتینی را دیدم .

داشت همه چیز را راجع بمن بدانند و اطلاع حاصل کند که آیا پدرش مرا فرستاده است یا نه و من باو توضیح دادم که پدرش را هرگز ندیده و فقط یکبار با او تلفنی صحبت کرده ام و به پاورز نگفتم که بعلمت تبلیغات شدیدی که پدرش بر او انداخته بود باو توصیه کردم که دهان خود را ببندد ، بنظرم رسید که پاورز مرد عجیبی است در امریکا ، هنگامیکه هوایم می او هدف گلوله قرار گرفت و بعداً که او در برابر تریبون دادگاه روسی ظاهر شد ، مردم باو حمله کردند .

مع الوصف تجسم اینکه يك امریکائی در ارتفاع ۲۵ کیلومتری زمین ، بيك مأموریت جاسوسی دقیق و طولانی از پاکستان به نروژ برود دشوار است، زیرا این امریکائی حتماً باید مرد فوق العاده ای باشد. من اطمینان پیدا کردم که پاورز چنین شخصی هست و در مقابل پول خوبی که باو داده می شود چنین کاری را انجام می دهد. من و او دو مرد با دو صفت و خصلت کاملاً متفاوت بودیم و هیچیک بر دیگری فضیلت نداشتیم. چند لحظه بعد، برای اطلاع از اخبار رادیوئی بکابین خلبان رفتم .

در امریکا هنوز شب بود ولی رادیو اعلام کرد که کاخ سفید طی يك اعلامیه مطبوعاتی که باعجله برگزار شد جریان استرداد آبل را بشوروی بطرز مختصری با اطلاع عموم رساند. وقتی بنزد پاورز برگشتم درباره محاکمه اش در مسکو پرسیدم جواب داد که قبل از آنکه محاکمه او علنی شود، قریب صد روز يك محاکمه بسیار سخت مخفی را تحمل کرده است پاورز افزود،

ولی من هیچوقت درین محاکمات شکست نخوردم . همیشه مراد رسول نگاه می داشتند، چراغ سلولم همیشه روشن بود، و حتی نصف شب هم مرا بیدار می کردند تا در همانجا بسئالاتی که می شد جواب بدهم و این سئالات را نیز فقط یکنفر که همیشه می آمد، می کرد . و پس از

مدتی خسته شد و جا خالی کرد ۱

پاورز گفت که زندگی او بعد از محاکمه نیز بسیار شوم بوده است. او را در ساختمان «زندانیان سیاسی» که از مجرمین عادی جدا بود قرار داده بودند. و مدتی بعد یکنفر از «ضد انقلابیون» اهل لیتوانی نیز با او پیوست. پاورز افزود که نشریات دست چپی افراطی، روزنامه دیلی ورکر اورگان حزب کمونیست انگلستان و مجله امریکائی نیشن را که آن هم وابسته بکمونیستهاست برای مطالعه در اختیار او قرار میدادند. - من درین مدت خیلی بیشتر از سابق در باره وقایع و حوادث سیاسی بین المللی بتفکر و مطالعه پرداختم و معماهایی برایم بوجود آمد از جمله این که چرا ما چین کمونیست را بر سمیت نمی شناسیم و سازمان ملل متفق راه نمی دهیم!؟

بنظرم رسید که اکنون برای این بحث فرصت مناسبی نیست پاورز همچنین گفت که یکروز که در حیات زندان خودش گردش میکرد، ناگهان قرص نانی به پیش پای او افتاد. او آنرا برداشت و بسلول خود برد و وقتی از وسط باز کرد، در میان آن قطعه کاغذی یافت که بزبان انگلیسی روی آن نوشته بود: «من اطلاعات مهمی برای رئیس کل دارم. ولی پاورز میگفت که از این پیام سر در نیاورد و ندانست که قرص نان از کدام سلول بزیرافتاده است و بعداً نیز هیچ اقدامی برای اخذ تماس با پرتاب کننده آن بعمل نیاورد.

ما در جزایر آسور بنزین گرفتیم. و آنقدر بیرواز ادامه دادیم تا کاپیتن گفت که بمقصدی که برای فرود آمدن پاورز معین شده نزدیک میشویم. این مقصد یکی از پایگاههای نیروی هوایی امریکا در جزایر کارولین بود. بعد ازین پایگاه قرار بود من بمسافرت خود بسوی واشنگتن ادامه دهم. وقتی بجزایر کارولین رسیدیم. پاورز لوازم مختصری را که از دوره زندان خویش در شوروی بیاد کار داشت. جمع

کرد و همراه افتاد. این لوازم عبارت بود از چند دست لباس محقر، چند اسباب بازی ارزان قیمت، چند جلد کتاب. او در موقع خروج از هواپیما از من جدا دماغی کرد و تصور می کنم که يك «متشکر» هم گفت من دیگر او را ندیدم و هرگز هم بعداً نشدیدم که کسی از او صحبت کند.

سه هفته بعد، سازمان سیا (اداره مرکزی اطلاعات آمریکا) اعلامیه‌ای درباره فرانسیس گاری پاورز منتشر کرد و اعلام داشت که وی بر اثر پرواز متهورانه خود با یو - ۲ اطلاعات گرانبهاوه همی نصیب ایالات متحده آمریکا ساخته است. مقارن همین ایام پاورز در برارینك کمیسیون سناتیز حاضر شده توضیحاتی داد که در نتیجه سنا با نظر (سیا) هماهنگی پیدا کرد و آنگاه دولت تمام حقوق و حساب او را بوی پرداخت. مدتی بعد، فردريك پراپور در دفتر کارم در نیویورك سراغم آمد. مادر و پدر و برادرش همراه او بودند. و این اولین دفعه بود که آنان را ملاقات می کردم.

آنها بعنوان هدیه يك منگنه کاغذ بمن دادند که با يك قطعه از آجرهای دیوار معروف برلن ساخته شده بود و روی آن جمله‌ای باین شرح بنظر مر رسید:

«این يك قطعه گرانبها از دیوار برلن است که فردريك شما او را در روز دهم فوریه ۱۹۶۲ آزاد کردید، مدتی در پشت آن زیست. خانواده پراپور همواره از شما ممنون خواهد بود و نامدتی که این قطعه از دیوار خاطره آن ایام از اقامت فرزندشان را بیاد بیاورد، نسبت بشما حقیقتاً عمیق خواهد داشت.»

در اوت ۱۹۶۲ در دیوار برلن حادثه‌ای رخ داد يك جوان آلمانی که قصد داشت از برلن شرقی فرار کند بوسیله دیوها (پلیس آلمان شرقی) هدف گلوله قرار گرفت و دیوها در برابر چشم مردم آلمان غربی که ناظر صحنه بودند، پتماشای جان کمدن او ایستادند و بوی کمک نکردند.

در آخرین لحظه‌ای که جنازه این جوان حمل میشد، يك بيك پست شوروی به خط مرزی فریدریك اشتراسه نزدیک ندویك پاكٲ و يك بسته را به مأمور امریکائی رو بردی خود داد. این پاكٲ و این بسته بنام من بود ، و مأمور امریکائی چند روز بعد آنرا برایم فرستاد آبل برایم نامه نوشته بود و در آن چنین خواندم،
جیم عزیزم۰۲

با آنکه من جمع کننده کتب قدیمی و حتی وکیل دعاوی نیستم تصور میکنم این کتاب حقوقی قرن شانزدهم را که اینک برایت میفرستم بدرستی انتخاب کرده باشم ، و این کتابها، نمونه‌های نادر و گرانبھائی را در بین کتب کنا بخانه‌ات تشکیل دهند . خواهش می‌کنم آنها را بعنوان حقیقت‌شناسی درباره تمام زحماتی که برایم کشیدی بپذیر !
امیدوارم که بر اثر کثرت کار ، کسالتی عارضت نشود .

دوست صمیمی تو - رودولف

بسته همراه نامه حاوی دو کتابی بود که او از آنها نام برد کتاب‌ها باچرم جلدشده بودند و عنوانشان ، تفسیر حقوق روم در عهد امپراطور زوستینین بود.

و ما جرای آبل هم تمام شده بود

پایان

**فهرست ترجمه‌ها و تالیفات مترجم این کتاب در زمینه‌های
مختلف علمی، اجتماعی، ادبی، فلسفی و تاریخی
که تا سال (۱۳۴۵) بچاپ رسیده است:**

۱- آثار ادبی از نویسندگان معروف جهان:

۱- وفای زن	ویلیام سامرست موآم	نایاب
۲- رؤیا	ورکور	،
۳- یادداشت‌های ایام جنگ	رومن رلان	،
۴- حوادثی که من دیده‌ام	ویکتوره وگو	،
۵- آفتاب جنوبی	ارسکین کالدول	،
۶- افسه درمشت	هروه بازن	،
۷- فلورانس نایتینگل	سیبیل وودهام اسمیت	،
۸- رنج	فرانسوا موریاک	،
۹- دزد دو جرعه	لوئیجی بارتولینی	،
۱۰- گرگ سفید	پل فرال	،
۱۱- سرهای من	ویکتوره وگو	،
۱۲- شب و شلوغی	ژاک ربرت	،
۱۳- اسرارملکه	بی‌ربنوا- کلودفارر (اخیراً منتشر شده است)	

۱۴ (۲۵ داستان از ۲۵ نویسنده
مشهور جهان هتل جواهر)

دوره آثار جک لندن نویسنده معروف آمریکایی:

۱۵- پسر آفتاب	جک لندن	چاپ دوم
۱۶- جری در جزیره	،	، ،
۱۷- در شوری دوردست	،	، ،
۱۸- آنتی ناپذیر	،	چاپ سوم
۱۹- ماجراجو	،	نایاب

نا باب	چك لندن	۲۰- دود
نا باب	«	۲۱- سرگذشت کشتی اسنارك
چاپ دوم	«	۲۲- دختر بر فها
چاپ چهارم	«	۲۳- دزدان حلبج

دوره آثار موريس مترلینگ فيا-وف و متفكر مشهور ناز بكي:

چاپ-موم	موريس مترلینگ	۲۴- مرگ
چاپ دوم	«	۲۵- سایه بالها
چاپ دوم	«	۲۶- مېزبان ناشناس
چاپ دوم	«	۲۷- هوش گلها
چاپ دوم	«	۲۸- در پيشگاه خدا
چاپ دوم	«	۲۹- قانون بزرگ
چاپ-موم	«	۳۰- زندگی موربانه
چاپ دوم	«	۳۱- دروازه بزرگ
چاپ دوم	«	۳۲- عنكبوت زجاجی
چاپ اول	«	۳۳- رستاخیز
چاپ اول	«	۳۴- گنجینه ناچيز
چاپ اول	«	۳۵- فرشتگان بزرگ
چاپ اول	«	۳۶- ساعت ريگی

دوره داستانهای جنائی ، پايسی معروف

چاپ-موم	-	۳۷- قصه های کودکان جهان
چاپ اول	آگانا کریستی	۳۸- مقتولین نیمه شب
چاپ اول	ادگار هوور	۳۹- جانی عجیب
چاپ اول	دادلی ریدشاو	۴۰- زن سفید پوش
چاپ اول	م . گ	۴۱- رودخانه جنایت
چاپ دوم	گستون بوسی	۴۲- نقاب وحشت
چاپ-موم	-	۴۳- جاسوس کور
چاپ اول	-	۴۴- چهار قدم در تاریکی
چاپ اول	-	۴۵- اتوموبیل مرگ
چاپ اول	-	۴۶- گلوله رممز
چاپ دوم	-	۴۷- تیرانداز سبز پوش
	کورت اشتاینر	۴۸- نمره انتقام

تالیف و تصحیح :

- ۴۹- راه آموختن املاء فارسی ، - چاپ اول
- ۵۰- شاهکارهای ترجمه فارسی
معاصر (۲ جلد) -
- ۵۱- اختناق ایران (باتفاق
آقای رائین مسترشوستر امریکائی چاپ دوم
- آثار تاریخی - اجتماعی ، جاسوسی و سیاسی
- ۵۲- زندگی ناپلئون کبیر هنری کالوه چاپ دوم
- ۵۳- زندگی و یکتور هوگو جلد اول آندره موروا (زیر چاپ
۵۰۰ صفحه)
- ۵۴- دنیای کوچک دون کامیلو جیوانی گارچی (زیر چاپ
۵۰۰ صفحه)
- ۵۵- گلهای سرخ دالاس نرن ایکن چاپ دوم
- ۵۶- عقاب شماره یک ژنرال ونیوم سوئدی چاپ دوم
- ۵۷- قهرمانان فساد ربرت کندی چاپ دوم
- ۵۸- سرهنک آبل جیمزدونووان چاپ دوم

زیر چاپ :

- ۱- جاسوس از جهنم میآید زاك ربرت
- ۲- مبارزات اجتماعی بنده ۱۱ دانیلوروجی



سرهنگ رودلف
ایوانویچ آبل جاسوس
مشهور شوروی که برآستی
- هنوز کسی از نام و هویت
او حقیقی او اطلاع ندارد ،
مدت ۹ سال در قلب جامعه
امریکا خانه گرفته بود .
در ظرف این ۹ سال قوی -
ترین تشکیلات جاسوسی و
ضد جاسوسی جهان نمیدانست
که يك استاد نابغه و بی نظیر
این فن ، بطرزی كاملاً
عجیب و محرمانه در فلمرو
آن مشغول فعالیت است .
آبل درین مدت حد اعلای
جرات و جسارت را که واقعاً
بزرگمیتوان در افراد
بشر پیدا کرد ، نشان داده
بود :

کتاب جیمس دونوان
درباره آبل که اکنون بنظر
خوانندگان میرسد ، نه فقط
ماجرای عجیب مبارزه دو
مرد شگفت آور و مخفی عصر
ماست بلکه بیان کننده نمونه ای

از وقایع پرهیجان جنگ سردی است که بعد از جنگ بین المللی دوم در جهان در گرفت و
دنیای مجهول و ناشناخته ای را باز کرد .

درین جنگ باور نکردنی ؛ آنچه انسان حدس میزند معمولاً شگفت انگیزتر
از آنچه است که می بیند .

بهاء ۴۰ ریال

تهران - لاله زار مقابل تاتر نصر

انتشارات ساحل